حضرت الکامل ثانی امیر المومنین امام المتقین یعسوب الدین علی بن ابی طالب و آله

و اصحابه اجمعین الی یوم الدین اما بعد بر طالبان محبت جناب کبریا و اشد بساط سلطنت

سیما بنا بر آنکه ضمیر فیض تخمیر پادشاه والا جاه ... اند که

دلکشی مکان و محبت گلشن کن ... که ... سار ...

مهتاب ارشاد ... کانی با هم شکسته و شدت ... و معنی ...

هم خفته بمقتضای حکم محتوم قضا و نواهی حکمت بالغه خلق ... ریز

هر خزانی فزایش را سلطان بهاری و گریه ابر سیاه شادیان چمن را سرمایه خنده سرشار است

کامیاب آرزوی بهشت ... النعل ... شتاب ... آتش است که جا بجهت اثمار کشاینده راحت دوام

سیول بهاری از قطره زدن آب ... است که سرمایه نشو و نمای نونهالان ... امید و از ...

که بینایان رموز نفس و آفاق که پیوسته در مرآت رضا تماشای حسن وقوع احکام قضا

مینمایند از ناگواری مقدمات ذائقه ... و مرارت ... دلسوخته حلاوت ...

شکر الهی میباشند لله الحمد و المنه که اگر چه از ... وقوع قضیه جانگزای سلطان

خلد آشیان جنت مکان ... تراکم غمائم ... صبح تعیش دوستان صاف اعتقاد

را تیره گردانید اما از ... آن شمس سپهر عظمت و کامگاری و مهر ...

و والا تباری ... دولت ... دیده ... روشن ... آرزو ...

هر چند ... دوستی و ولا و مناسبت ... صدق و صفا آن ...

این قضیه ... آن اختر برج ... ذره والا ...

۳

مشتمل بر تهنیت و تعزیت ارسال مجلس سامی و محفل گرامی گردد اما البشر ملکیه ساسعه

محرمان سرادق عظمت و جلال شده باشند و تهنیت بوسیله انتزاع ملک موروثی از ایادی متغلبه

که قبل از ایام جلوس میمنت مانوس خدیو صادق الولاء اورنگ سلطنت ایران بسبب عذر بعضی از کسان حرمان

بتصرف والی هندوستان آمده بود و پیوسته نگران تحمل و نزاع و پرخاش بموارد مشغول

محاربه خواهش بیهوده در سنه سابقه که از خجالت پدر که کرآسوده و ناکامی جهان جان بدنامی

نموده بود نه محایا کرده بدستور بهوس ستراد دار القرار قندهار آتش افروز هنگامه گیرودار گردیده لشکر

بعون عنایت حضرت رحمان بیرو الطاف بغایات ملک منان رسید و محاربه آنگروه مدبر

در آمد و بمنطوق ما النصر الا من عند الله سر خرمن جمعیت آن لشکر تجدید و مرگردیده در این ایام

که بیمن توفیقات سبحانی جمعی از فدویان جلادت شعار را تنبیه و تادیب آنقوم تعین نموده بجانب

مجادله و محاربه بیرو نزران هندوستان فراغت حاصل شد چون متیقن بود که احراز توفیقات

یکجهان نشاط و ابتهاج دوستان یکرنگ و از عالم رسوم محبت و صداقت استحکام قواعد الفت

لازم و بدیل کاعلام این عطیه نیز علاوه آن مراحب رعایت ساخته مسعود ابهجت الارجاب بمعلی

چون نخستین المنوحی از اشعه کشور خوبیات لازم بر دیگر بحر فیض کی تماشای آن رموز اثار او حقیقت مطالعه

غرائب بسیع لمی است بعضی از خیابان گلستان النفسا ایران بسم دهقان رسال محفل خلد مثال گردیده

و یگانگی و صداقت و صفا در ورت گلبن سلطان انتشار ابتنای بکمال صحیفه اولیا دست

ارم نظیر با گذارش سیده نقش نگار الهام آمیز و رشتابی کنش به بهتبس پیوسته لوح اعمال

آن زینت فرزا و جاه و جلال خدا حصول آنرا به سعو محبت مع گلکن انجمن و صمیم اساس از انتقابس فراز شکوه

منور دارد و بعد السلام در جواب نامهٔ سلطان ذی‌شان روم که در حینیکه اراده ایران داشته

نوباوه حدیقه دوستی و اتحاد و ثمرهٔ پیش رس نهال یکتادلی و وداد در تحقیق تمهید ائتلاف و

اشفاق و سر جوش خمخانه مودت و وفاق یعنی گرامی مکتوب بدایع اسلوب اعلی‌حضرت

فلان ابقاه بمساعی مسعود و زبانی محمود کرشاهد کامجوئی را پیرایه تمام در بر و ساقی حال

باده وصول حصول رسائل بود فیض وصول ارزانی داشته و لذت نشاط و انبساط را

شیرین‌تر از شکر مشتاق بکنفنگی انگبین گردانید و کیفیت باد در شیده و رسیدن آن

زینت بخش دیهیم و نگاه جوال ممالک بیکران دوستان دولتخواه دماغ اشتیاق را

دو بالا گردانید بیت ازان افزونتر ز مکتوب شادی دوستدار ارزانی که فیض صحبت

یاران بود مکتوب یار ارزانی آنچه از تقالیب دوار زمان و شورش احوال و اوضاع

هندوستان و نیرنگی چرخ گردان زبان زد خامهٔ فصیح البیان شده بود در مرآت

ضمیر الا جلوه عیان نموده بر خاطر خطیر والا که مرآت حقایق نمای اشیاست

روشنست که مهر فروزان از وقوع کسوفات و احتجاب غیوم ستراکمات گریستی اوقات

احتمال آن بمقتضای حرکات ناهنجار چرخ دوار ناچار است موجب

نقصان ضیا و بها و منشا زوال فروغ جهان آرای نشود و از نگیز

حوادث هیچ وجه رنگ چهرهٔ اقتدارش نگیرد و خاطر والا النهایت خالی از غش ما

رود وستی دوستان صادق الولا مخلص داشته مشرب عذب توکل را

غبار آلوده کلفت نگردانند که بعون الطاف الهی طلوع صبح بر...

شبهای دیجور ناچاری و پراگندگی ابرهای تیرگی اندوه از چهره مهر عالم فروز باز
ست شرحیکه در باب فرستادن عساکر و تصرف کمک بیگدز یان خامه اظهار
بسامع اطلاع و آگهی رسید چون شوق ملاقات فائض الانوار و دیدن دیدار فرخنده آثار
ذوق النهایت ست مناسب شیمه وداد و ملائم طریق دوستی و اتحاد و مبانی یکدیگر
در بزم افروزی مجلس انس دوستان آشتی سنت سنیه جد امجد الاشان خود نمایند که بعد از
نشانی این کیفیت ملاقات سعادت نشان دیر تر کمک بیگلران ایران ترعرع خاطر روشن باد
لیبرن خبایت ممالک التماس جان متمنیات خاطر الابطریق احسن بحصول پیوند و در باب
آوردن بعضی اسباب آلات ضرور که خاطر مشتاق آوردن آنها باشد رقم اشرف باسم
ذوالفقار خان صادر شد که در آن باب آنچه لازم اهتمام است بعمل آورد و نشان بعد از آنکه
اساس یکجهتی خاطرها بر این نگرش مختصر بگردد در باب آزادانه بیشتر سلطنت و جلالت
امور عظیمه سرانجام اسباب سلطنت و جهانداری سررشته رسوم
و آداب خدمت فلان بالضابطه که یکی از طرز دانان تعیین شده دستگاه
اعواز این سعادت خواهد بود و ضمیر انور در طلوع ضیا گستر التباب تمع حوادث که
خوش وقت خواهند بود تا آفتاب اقبال ازلی اقبال طلوع و لامع باد
جواب نامه خواندکار روم که مصحوب اسمعیل آقا فرستاده شد بگوید
بیکالی الیالیام رخشانه جامع سر دام حسن نماز رمی انجام مرتب گردد از جزو بیشتر
... معنا نامه فرامین عنوان گردد اشاره علی حضرت آسمان نسبت تقدیر

خورشید طلعت مشتری درایت طراز وسادهٔ سعادت جهانبانی زینت بخش اورنگ والای
سلطنت خاقانی تیزی تیغ ظلم زدای نونهالات رجا و حافظ و ناصر علما و عباد
مصقل زنگ زدای آئینه حقیقت نمای ملت چمن پیرای حدیقه همیشه بهار دین و دولت
بهار عالم افروز بوستان عدالت هزبر دشمن شکار رغابات شهامت و بسالت حارس
گوهر فخر نژاد امر حضرت خالق حارث تخم سلالهٔ آمال افراد خلائق سلطان البحرین
و خاقان البرین ثانی سکندر ذو القرنین خادم الحرمین الشریفین باسط بساط عدل و احسان
ناشر لوای بر و امتنان لا زال کاسمه محمداً در مساعی بسعادات ارضی و سماوی مشحون زمانی الفیوضات
الهی مقرون که ابواب بیت المعمور بحصول مقاصد و مآرب بمقالید الطاف خالق آسمان و زمین
بر روی اولیای دولت ابد قرین گشوده و زنگار عوائق و موانع بالکلیه بمصقل توفیقات گوناگون از مرآت
جمال شاهد مرام زدوده و دور گردان بساط دوستی از وجه عجز و انکسار در آمده طالب رخصت بار
و باده کشان محفل اطاعت از زلال دوام بندگی باده گسار بودند بوساطت زبان دان
رموز وداد و دوستی ساقی رحیق یکتا دلی و اتحاد زبدة الاماثل و عمدة الاقران اسمعیل آقا زید
قدره نشر روائح مصادقت و موالفت نموده مشام محبتی را عنبر آگین و بزم دوستی و
ولا را ارم تزئین گردانید و بگزارش کلمات محبت آمیز و احوال صداقت انگیز باعث
تشیید صداقت محکم بنا و ترصیص اساس دوستی و ولا گردید چون از زر و انجم ازاهیر
آن گلستان خلت و محبت تخم محبت و مودت چنین استشمام شد که حامل الصحیفه اعنی
طراز لازم الاعزاز العلیت کثرت تشیب و نشد از طریق دوری و صعوبت

آن بهجت عمیق مدتیست که از خدمت والا و از حریم خورشید سیمای آسمان ساحت گشته
و پسند خاطر دوستی ذخائر آن بود که از کیفیت صحت ذات کامل الصفات مرضیة السجیات
با قرب ازمنه استخبار آن کرده شود لهذا مقرب الحضرت بیبتا محمد شجاع بیگ یساول صحبت
استعلام این مطلب تعیین یافت که مقید بجزئیات احوال و انتقال نشده با خفت جو که
شاغل و مانع نگردد و بامر مزبور قیام نماید و چون سررشته قبض و بسط امور و وقوع حوادث و سوانح
نزدیک و دور در قبضه اختیار و اقتدار مدبرین مشهور کارپرداز مصالح جمهور است در اثنای
روانه شدن مقرب الحضرت مزبور خبر رحلت مسافر راه دور یوم النشور اعلی حضرت الی سپه دانان
ازین تنگنای پر شر و شور و اختلاف دو آتشی اولاد پادشاه مزبور و شیوع فتور در ممالک
بیکران هندوستان بسامع جاه و جلال رسید چون اخبار در معرض صدق و کذب میباشد
بقدر یکه عیار آن بمحک وقوع رسد مقرب الحضرت مزبور را توقف فرمودیم و در این ایام
که شاهد اخبار پیرایه صدق پوشید و شایستگی بزم اعلام بهم رسانید دعا گر نصرت توامان
بیاری و مددگاری سلطان مراد بخش باتشابه که از مریدان و معتقدان دودمان خلافت
نشان است و بمقتضای عهد و پیمان سابق چشم امید در راه امداد و اعانت این نیازمند
درگاه بی نیاز دارد و تعیین یافته روانه گردیده و از رهگذر اعانت شاهزاده نیکو
و ارسال لشکر سیلاب سرعت دریا شور الطغیان حاصل شد مقرب الحضرت مذکور
متوجه حریم والا گشت همواره کوکب سعادت و اقبال از آفتاب عنایت ملک متعال مستغنی و مستنیر باد

جواب مکتوب سلطان مراد بخش

۸۰

شمیم بهارستان حدائق دوستی جابجا و دوالی شمع انجمن افروز باد فروغ الفاظ معانی
خلف الصدق آبای انس و امهات فرهنگ فروغ بخش دیده هشتادورنگ رعنی نامه مودت
ختامه که وقتیکه ابواب فیوضات الهی بر چهره امانی و آمال باز و از بهار حدائق کامجوئی در [illegible]
بو و نسیم رسیده دارد از رشته بزم یکجهتی را عنبر شمیم و محفل یکانگی را غالیه نسیم گردانید انچه در [illegible]
قضیه ناگزیر پادشاه غفران پناه خلد آرامگاه در زبان خامه مطلب نگار رسیده بود موجب ملال
جمیع آسمان [illegible] ساکنان ربع [illegible] شناس گردید [illegible] کاخ مردم خاک نشین هستی [illegible] گذران
نهاده اند و افراد موجودات [illegible] عام [illegible] انتقال [illegible] محقق شده
تأمل ملاحظه کرده شود [illegible] در کارخانه حکمت بالغه متعالی مستلزم امور عین خیر و محض
و صلاح است چه تا گریبان گلهامع بدست نسائم بهار چاک نگردد و دانه از درج غنچه [illegible]
در مغاک زرو شکوفه را اکلیل اعتبار بر سر گذاشته و سبزه را علم سبز از خاک [illegible] نمیگردد و آندم
الانفس گرامی بیداست که گرد وجود نسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که بر قامت [illegible]
و بقای دوخته شده متمزق میگردد و در [illegible] شیوه [illegible] دانش اند و آنست که در [illegible]
وقوع [illegible] عذب تسلیم و رضا را بسبب اضطراب و شوریدگی گل آلود و کدورت آمود
ساخته فرمان حضرت یزدان را بدل و جان اذعان نمایند و از [illegible] و سپاس [illegible]
جناب کبریا گشاینده [illegible] که در باب مراعات مبانی صداقت و یقین [illegible] کرده شده بود
بعون عنایت الهی [illegible] همت والا تشکیل آن گشته شاهد مدعا عنقریب کسوت وقوع
میپوشد قبل از ورود والا رقیمه مودت عنوان جمعی از عساکر نصرت نشان بسرکردگی [illegible]

۱ در ممالک خراسان جمعیت داشتند و سوای جماعت قزلباش و غیر قریب به سی هزار نفر قشون جانثار
در مدار القرار قندهار چنانچه بایستی مستطیع اند توقف دارند و در حین ورود والا رقیمهٔ اعجاز طراز
لازم الاعزاز مناشیر و فرامین باطراف و اکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرموده‌ایم که کل عساکر
منصوره در الکای خراسان جمعیت نمایند که بتوفیق الله تعالی در حینیکه موکب مسعود متوجه آنحدود گردد
حاضر و مهیا بوده باشند بهمه جهت خاطر آسمان پیوند را مطمئن و خرسند خواهند داشت که بهیچ وجه
من الوجوه خوف و دغدغه بخود راه نخواهد داد و ایلچی زمان دانی نیز بجهت تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت تعیین فرموده‌ایم
که عنقریب الحال احوال از سعادت ملاقات اندوده از چگونگی احوال اطلاع حاصل کرده
مراجعت نماید که آنچه لوازم مراتب یگانگی بوده باشد بعمل آید متعاقب وارد و بزم حضور
سراسر سرور خواهد گردید مرادات موافق خواهش دوستان حاصل و طلسم نیرنگ
حاسدان بتیر دوستی اقبال بی‌زوال شکسته و باطل باد و مکتوب بلکه بوالی بیجاپور نوشته شد
سلاطین بلند اقبال خسروان همایون فال را در ارض مقدسه نوع انسان حال کواکب
درخشان آسمان میباشد و چنانچه مهر فروزان از دوری بقاع مانع و حائل رسیدن شعاع نیست
و آئینی مدون اقامت جهت براهان برده دوران روشن است همچنین شمائل صداقت مخائل
سلطنت پناه فلان با وجود بعد مسافت و وقوع بینونت پیوسته منظور نظر فیض گستر
خورشید اثر دوستی و ائتلاف بوده لحظه از پیش دیده دقیقه شناس اکسیر خواص دور
ننموده همگی همت والا نهمت و خاطر خطیر آسمان رفعت با وجود اشتغال اشغال بیکران گیتی ستانی
و جهانبانی تخصیص رشتگان مسکه آن سلطنت پناه با پیروی عزت و مظاهرت و معاضدت

فنون رعونة مردی از ربقهٔ اطاعت خصم قناعت خدیعت کشیده بستم تیغ زمرد فام جوهر
خود را بر اوراق خلود دوام و لیالی و ایام و شهور و اعوام ثبت و مرقوم گردانیده بمصروف
و معطوف بانتظام امور سلطنت آنوالا تبار و تدبیر و نگونساری دشمنان بدکردار غدار
بیبود خاطر حقیقت مناظر بالتفات بیکران و کثرت و شدت کثرت ملاک حالت ایران
مشوق ساخته در غیرت که اورنگ سلطنت دارای هندوستان مانند کشتی طوفان
رسیده و بنیان ملکداریش از اقطار اسطار تعاقب حوادث گل نمدیده دست فرصت را که گوهر
گران بها بل ثانی آشیش کیمیاست مغتنم شمرده چنانچه آبای کرام آنوالا مقام در تحصیل کام وخرم
عزیز شهرت تام با فرمانروایان دکن بانند او تار ساز هم آهنگ و از قبیل مخالب شاهین شهباز
رفیق جنگ بودند اتحاد و یگانگی را شعار و دثار ساخته ذمت همت را از دین حب الاداری
تلافی و تدارک سبکبار سازند چون در غیرت سلطنت پناه مومی الیه محرک سلسلهٔ دوستی قدیم
گردیده بود فدوی فلانی از طرف قرین الشرف نواب کامیاب همایون بجهت تمسیس تزئین آن [illegible]
بافزایش نسبت محبت و ورواته المحبد و دو گشته خیال تصور نمایند که از طریق دوستی و یگانگی سلطنت پناه
مومی الیه سالک شاهراه اتحاد و ائتلاف این منظور انظار عنایات کردگار گردیده اند و علامات
آثار و اری حدیقه سلطنت و بوستان خلافت که کام مطلب روائی اکثر سلاطین از آن شیرین
گردیده و بر پیر و جوان پنهان و پوشیده نیست یقین حاصل است که به نیروی عنایات
جاعل الارضین و سموات بخشنده مقاصد و مرادات عالم گسترند تیار نیز از پنجانب در
انتظار شرارهٔ دولت اشرار خاکسار کار ابر مدار و سیلاب بهار خواهند نمود

پیوسته ابواب خواهش دعیات را بمبتلای رشتهٔ التیام عنبرفام و داتفاقان شور زیست

و پیغام مفتوح و اشتهٔ بکمینات عنبر بیت تخمیر و تخمرات خاطر دوستی زنار را

ابلاغ و اعلام جدا آمد نذکر آستانگان پایه سر برگردون نظیر بانجاح و اسعاف

آن مسابدت نامبند جوار و امانی کامجوئی تازه و صیت نیکنامی بلند آوازه باد

مسوده مکتوبیکه بوالی دکن نوشته شد

از بار اظهار موافقت و مخالست و اتوار اغنیات یکجهتگی و مرافقت اعنی نامهٔ محبت آ غاز

شوق انجام و مکنون تحاذ اسلوب بلاغت نظام فلان که پیرایه بخش عرایس و داد و سابق

و شید بنای مساعدت و یکتائی لاحق است و چنیکه باده کامیابی رکاه مرانی بوسات

ساقی عنایت سبحانی در جام و نزیور نشاد مستطاب والی تمام بود فنتر روائح مطالب نموده

سلسلهٔ جنبان دوستی قدیم و اهتزاز بخش گلهای نسائم خاطر عنایت متبسم گردیدن

از گلهای حروف و نقوش آن گلستان فوائح حقائق روائح مقتضیات مراسم و باهم استشمام شد

موجب انبساط خاطر مطلع و الا آسمان ساگشت از آنجا که زبان جاحسبهٔ دوستان بمحک عیار

نقود دوستی میباشد مناسب همین خیال نمود که واقعات که اتفاق تاو بچاتیم غبار فتنه و فساد نمود

بست و قباحت پرداز خسار برگیان فعال زشت کشیده بود بزلال استمداد درآمدن بانواد

خلاف نشان گذشتن غبار کدورت و بیبر آرک و نایت و حمایت عساکر نصرت آثار بمرو توپ خسار

آن ناخوش منظران کریه البنیت گردند بلکه بینهٔ نادر بدولت و یکجهتی سلاطین سلف که در حقیقت

ناسیل سامی بری ثمرت انتساب چومیدکه معاند نرا بالکلیه پست حرات کشیده و شاد جبات زیرد

گرد و بار جیحون تلافی مافات میسور تدارک ناکرده مقدور است بظاهر رعایت بیگانگان
صاحب غیر و توسل بازو باشد در این ایام که انتظام امور سلطنت دو فرمانفرمای مذهب یکسان
منوط باتحاد آرای آن دو رای صائب متغیر و متبدل است شایسته همت غیرت اندیش فرمانروا حمیت
سلطنت کیش آنست که به نیروی اعتقاد راسخ دست در حبل المتین الطاف جاعل آسمان و زمین
زده باطنین اعجاز ولای عقده گشای حضرات سدره مراتب ائمه معصومین زده
تیغ مکافات و انتقام روزگار آنگروه غدار که بنفس شیعیان آل اطهار نصب العین خاطر عداوت
شعار ساخته اند برآورند و ضمیر مودت تخمیر را به پهلوی اب از خاطر این مطلب آسوده دارند که
عنایت الهی بر حسب بیان دولت گردون مدار نیز بیست شعار و تدبیر ... تسابا ... بیعت
شعار ... امداد و اعانت باشند بعمل آمده تمادی و تساهل وقوع نخواهد شد یکی از آثار
میلان خاطر اقدس مطلع متعدد بسیج احکام و انتظام سلطنت آن شایسته صنوف عنایات الهی
حکم ... که چون آیت فضنا واحیانا لا تمالک باهم ...
... که آن سلطنت پناه منبعان پادشاهان سلف طریقه دوستی ... کرده
... دوستی ... و ... اختلاف و اتحاد دانند زبان قلم خطوات قدم ... قول
و موافق بالفعل باشد که بعاضدت این اتحاد ... تسلط اعادی ... و ... بانجام
... از ثمرات گوناگون این بوستان علی قدر الزمان شیرین کام خواهند کرد چون خاطر
همایون و ضمیر عنایت مشحون متوجه آن میباشند که از ... حال سعادت اشتمال ...
... که آئین دوستی سلاطین سلف به ... اتحادی مجدد ... گردد و بساط ... کسترده

آن مسافران حظائر قدسی باسلوبی خاص ممهد شود لهذا فلانرا روانه حضور سامی سرور فرخنده کرده
که بر کیفیت سلامتی مزاج و باهر اطلاع یافته برسانیدن فرده دوستکامی خاطر والا را
قرین مسرت گرداند چون طبع آسمان پیوند و ضمیر ارجمند خواهشمند سرعت ورود فرده خوشنود
آنعالیجاه میباشد متمنی است که از احوال خجسته انصراف خواهد یافت همواره مرغوبات ضمیر والا را
اعلام نمایند که کارگزاران دولت ابد قرین بانجام آن امور گردند و پیوسته سایه نشین
عنایت حضرت سبحانی و حامی موجبات سعادت دوجهانی باشند

در جواب مکتوب سلطان مراد بخش نوشته شده

ثمر عیش رس نهال موید دوستی جاوید جام جهان نمای محبت شده چمن آرای بهارستان اتحاد
والتیام طراوت بخش گلهای بستان آغاز و انجام اعنی نامه فلان که ببلیغ نفحه مشام
شخص مجامت و مسافرت و امین نقود و نیش پیغام دوستی و صداقت شایسته خدمت
سلاطین ذیشان نصرت خان ارسال یافته بود در ساعتی مسعود که بساحت آگاهی لطف
حضرت ذوالجلال مجلس آرای اقبال بیزوال شاهد کامیابی هر جهت کمال نموده ابواب
هشت بهشت مطالب و آمال بر رخ اختر ارجمند برروی قدردانان بساط
سلطنت والا شکوه کشوده و بوفیض ابر و آسمانی ارزانی فرموده کام مواخات
دیگیتی شیرین البستان سرلب کنا و سے زنگین بزم حضور نمود و از این نگین کرده از
حدیقه بشیر اسرار بهار نخست عرائب سر مکارت بهبت ربانت و الا نگین باش مشکین گردید
و از کلمات یگانه این تا مین رشتانی بوی بهار گیتی و یکانگی استشمام نمود در سایه درستان آن سپاه

ظفر توامان زبان زدخامه اعجاز بیان شده بود در صفحه بار ضمیر آسمان پیوند رخت افتاد
گشته و چون قبل از ورود در قیمه موقت عنوان از ساز مغا و ضات صداقت رسوم یمینی
مفهوم و معلوم شده بود دلفتوای منشی عهد قدیم و میش بینی ذهن مستقیم عزم درست
مصمم و بنای علت مظاهرت و معاضدت محکم گشته ارقام جهانمطاع و مناشیر لازم الاتباع
باسم بیگلربیگیان و امرای ممالک بیکران عساکر نصرت نشان مشتمل بر تاکیدات بی پایان صادر
گردیده و بود که بهیئه تدارک خود نموده گوش بر آواز فرمان و منتظر حکم قدر توامان باشند که بمجرد
ورود امر مامور گردند بتهیه سرانجام سفر سنگ راه سرعت امتثال فرمان اذعان دیگر دو دلیل
ایام سعادت فرجام که مجدداً از نهایت نامه صداقت انتظام مدارک انصرام شد بنا بر فسحت
وسعت ممالک ایران که مبدای و منتهای آن از سرحد روم الی ممالک هندوستان است لازم بود
تدارک اسباب چندین ساله سفر که طی این راه دور و دراز بسهولیت تواند شد مجدداً ارقام مطاع
شرف صدور یافت که هر یک از افراد لشکر ظفر اثر نیابت اثر فکر و اهتمام جهان که خود
کرده بطریق استعجال روانه سفر خیر اثر گردند و چنان نمایند که در حین حصاد و حاصل کردن
حاضر شدند که بنا بر ازدحام و کثرت و زیادتی عدت و امتداد مدت اگر آذوقه ذخیره وفا
بمبالغ منتهی ننمایند از تنگی معاش و فقدان اسباب انتعاش تعب
نکشند با وجود آمادگی مبارزان عرصه هیجا و هزبران هنگامه وغا چندین
هزار راس اسب خاصه را دارنده از اصطبلهای خاصه شریفه
برای تقدیم قبول و دستور دارالسلطنه قندهار فرستاده شد که اگر بسبب قطع

این راه دور و دراز دلی تلاش و پا در نشیب و فراز مراکب جنود راست و زبونی
عارض شده باشد بدل آن حاضر بوده که احتیاج باجتماع مراکب و موجب تاخیر در خواست
و تحصیل مطالب نگردد و سردار عساکر نصرت آثار تا بیخم فرمان بپابوس رخصت سرافراز گشته
نصرت مثال ببین و پیش موکب سعود روانه بگردد و رایات نصرت آیات نیز طالق التعلق بلیها
براثر سپاه نصرت پناه روانه است و بموجب فرمان واجب الاذعان عساکر نصرت نشان خوی
و آذربایجان و قراباغ و ایروان و گیلان و مازندران با تمامی لشکر استان کردستان
و فارس و کوه گیلویه و عربستان و شوشتر و دزفول و دورق و بنادر کرمان و خراسان و
سیستان و سایر ممالک بیکران در سر قرار فیروزی شعار جمعیت نموده از راه دار القرار قندهار بحکم
نشستن فرمانفرمای فلک چهارم بر کرسی جنود اسپه توپ [illegible] حاصل در حدود کابل
بعون عنایت الهی حاضر خواهد بود و فوجی از تفنگچیان آتش بار شکار انداز که چهره تفنگ شان
در رجم شیاطین [illegible] خاصیت نجوم ثابت [illegible] بروج [illegible]
از راه بندر سورت روانه خدمت گردیده‌اند و بعون عنایت الهی و اقبال مصون از اختلال
اسباب حصول مطالب آن طراز و تخت و نگین و منظور [illegible] عنایت خالق آسمان و زمینها
ملاذ [illegible] دخول [illegible] کار از اطراف و جوانب گشاده و بسته [illegible]
چنانچه مراتب نگارش پوشیده از راه دوری آن فخر [illegible] تاکید [illegible]
و حضور مسافت ایام توقف کرده شود و دیگر حسب [illegible]
[illegible]

۱۴

در مشام ابلاغ مراسلات مودت آمیز مکشوف دارند که بعد از ورود مکتوب بادشاهان ممالک
هندوستان بار دیگر قریب آن شاه‌ستان به تمکین حق خواهد گردید یا بطریق انفراد از جمیع
دشمنان انتقام خواهم کشید آنچه رای جهان آرا در هر باب قرین صواب دید باشد از پرتو آن
خاطر والا اعلی اسم این احوال جلوه ظهور خواهد نمود که بمین تائید بر آرنده آمال شاهد مدعا برچهره
حصول پوشد کوکب مراد از افق حصول طالع و انجم فیروزمندی کشش کامرانی درخشان و ساطع باد

نامه که بپادشاه والاجاه اورنگ زیب نوشته شده

جواهر زواهر ستایش بیش از قیاس و لآلی متلالی نیایش لا انتها اساس که کمند زبان سخن‌ران بپای
اورنگ نشینان آن قامرو تا رسد توان از تعقل آن قاصر باشد نثار سراپرده کبریای مالک الملکی که شکرفش
حیثیت کبود از شهرستان عزت جلال او کاخی و تجربه بدیع الازهار رجحان گلشن وسیع الفضا قدرتش
شاخی بست دیده تحقیقه شناس مهر آفرینش و زینت سجرای همه‌بانی قدرتش کشاده و رخشی اورنگ
و انجمن آرایی افق سست و در راه مهر فرقش نهاده و در گردان ایستاده و از جامه خانه خلعتش لباس
اتحاد تالیس خلعتی سست شایسته پرورش و سکساران میکده جودش از فروغ مهر سیر باده الست
مدام در جوش بان شیرین سخنان شکرستان شکر گذاری از خوان نوالش انگشت شهد لیست بکام
کشیده و نگاه سرمستان آگاهی اد دو لبیت بدعا رسیده نظم ساخته از لطف بی خاکیان خیار صد
با بیچه کن مکان دیده ام این باغ پر از رنگ و بوی یک گل رعنا است شب و روز داده و نقود درود نامعدود
و صلوات صلوات نامحدود بدید جناب سید کونین سرور ثقلین شهریار خافقین اعنی ثمر شجر گلشن
ایجاد و تیجه سفری آیکه سپهر دین و معاد آفتاب جهان آسمان آسمان آب آتابیاخ چشمه بهار لطف و

مآیت محراب مسجد عبادت ملائکه مقربین سحر خیز لیلة القدر کنت نبیا و آدم بین الماء
و الطین درخشان گوهر صدف برتری آفتاب جهانتاب آسمان رفیع الارکان رسالت
پیغمبر سوار گردون جنیبت سفر خجسته اثر لیلة الاسری پیشوای صفوف ارواح مستعدان
مسجد اقصی لطف مصطفی پادشاه هر دو سرا آفتاب جهان عز و علا به حکمت حق چو نخجیر نان جهانی
بود و آتش خمیر از آن ٭ جمله هست ز منت او حالت ٭ او ز عالم چو لعل از کانست ٭
شناسد همینها با انداز نام بر گزیده که حدیث صحیح من کنت مولاه در فر جلالش آیتی
و شرح ذاتش متنی از داستان قدر منزلتش حکایتی امیر البررة قاتل الکفرة الفجرة
امام المتقین قامع المشرکین یعسوب الدین اسد الله الغالب مظهر العجائب مفرق الکتائب
مظهر الغرائب فرد آنکه یزدان علیم ولیست ٭ دو عالم در کف
کریم ولیست ٭ صلوات الله و سلامه علیهما و آلهما اجمعین الی یوم الدین بعد از حمد
جناب کبریا و لسبطی الباد لنت سید ابرار منقبت زبده اصفیا بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر
اعلی حضرت رفیع المنزلت گردون بسطت مشتری سعادت خورشید طلعت عطارد فطنت
زینت بخش وساده جاه و جلال شکوه آرا مکمن خندگی و اقبال مستقل مرآت
مطلب نمای دولت خداداد و شیرازه بند اوراق پریشان امور بلاد و عباد بکام
منقار خصم افکنی و دشمن شکاری منشور انوار الطاف حضرت باری میشود
سالکان صراط مستقیم وصول نظر یافته مقربان پیشگاه و قبول فرو دین پایین
همیشه بهار سلطنت گورکانی سر حد لینه طراز گلستان خلد نشان جهانبانی سر لب

۱۹

منهل عذب اقبال و آگاهی دقیقه‌شناس خبایای اسرار کامیابی شهاب ثاقب سپهر جرأت
و جلادت نهنگ لجهٔ بحر شهامت و بسالت المؤید بعنایات الملک الکبیر نظام السلطنة
النصفة و المعدلة و الشهامت و البسالة و الجلالة و الرفعة و العظمة و الاقبال سلطان
اورنگ زیب منتخب بیگ را اند که در خوشوقت ارجمند و زمان سعادت پیوند که به بشیر وجاهت از سرچشمه
و جاه جلیل مکین و مکان اسباب کامیابی و حوش دلی من جمیع الوجوه آماده و ابواب فیوضات
از شش جهت بر چهرهٔ اقبال گشاده است بیانچی مخبران صدق آیین مژدهٔ جلوس گوهر فرزانه
بحر بسالت و شجاعت و جوهر تیغ دشمن شکار جرأت و جسارت بر سریر والا سلطنت موروثی
گورکانی و وسادهٔ لازم السعادة جهانبانی که بمجرای صدق انتمای توتی الملک
من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء و بمقتضای آیهٔ انی جاعل
ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین سمت وقوع یافت بذیرهٔ موافقت
کارگزاران تقدیر پیرایهٔ حسن وقوع پوشیده و سامعه‌افروز گشته حسرت بر حسرت و خوشدلی بخورسندی
برافزوده بسواد پرچه‌گیر دوران نظیر دولت متمکن شهنشاه انجاکه مبانی ائتلاف و التیام فیما بین گزیدگان
این دو سلسلهٔ علیه الاستدام سپهر احتشام استحکام تمام داشته در عالم دوستی مترقب بود که آن عزیز
ارائک اقبال چراغ افروز دودمان مجد و اجلال را هر گونه سعی که در باب استقرار امر جهانبانی در کار باشد
بمقام اعلام آید که کارگزاران دولت ابد مقرون انجام آن را ساعی گردند چون ارکان عالیات بعون عنایت الهی
منعقد و مراعات شیوهٔ دوستی پیوسته منظور است بسرو سامان هر گونه مطلبی که در خاطر والا مرکوز باشد از بر دخامهٔ اظهار جلوه‌نمود
بعبد العزیز خان والی بلخ نوشته شد نسیم گلشن خلت و مؤلفت و شمیم بهارستان صداقت

ومودت که نکهت شامه مشام اتحاد و یگانگی و گزنشان بستان سرای آشنائی و بیگانگی است
یعنی مکتوب مرغوب بلاغت اسلوب سلطنت پناه عبدالعزیزخان بهر ساعت مدت الامثل
الاقران قولم حاجی در ساعتی با همنات سعادات مشحون و زمانی با تمام برکات مقرون که
ابواب آمال بر چهره بخت بیدار گشاده و اسباب حصول کام دل مرام آماده بود فیض وصول ارزانی
نموده باعث اهتزاز گلهای بوستان سرای دل محزون خاطر ما یون شده و چون از مطالعه آن گلدسته
نظام استشمام شمایم محبت ذات کامل الصفات فرموده گلهای رنگارنگ انتعاش در باغ خاطر
فردوس مناظر شکفته و زبدة الاشباه موی الیه که از سعادت مجالست مجلس اقدس گرد و رخصت
انصراف حاصل نموده بنابر میلان خاطر حقیقت و طبع آسمان موید به تحقیق حکیم حکمت جمال سعادت اشتمال
آن مرکز دایره جاه و جلال که از بار یافتگان درگاه آسمان اساس مقرب متعاقب مدة الاماثل
موی الیه روانه بزم حضور سراسر سرور خواهد گردید که بر سانیدن مژده استقامت مزاج وهاج
دوستان از دیگر باره مبتهج و مسرور گرداند پیوسته مکنونات ضمیر ولاء مرغوبات خاطر خطیر را
بمقام اعلام و اعلان در آورند که کارگزاران دولت ابد مدت در انجام آن به ساختن و
پرداختن آن اهتمام کرده مهلوره سازی کام مرام از باده الطاف الهی مالامال کرده بحسب کما و فی الحال
تحال باد در جواب نامه که به عبدالعزیزخان نوشته شد نامه بهارستان صداقت و ولا
و زلال چشمه سار فیض صدف صفا شیرازه قلوب قدرشناسان مراتب اتحاد و یکجهتی و دریای
شاهوار یگانگی و وداد یعنی نامه الا مکتوب معلی نجابت الاشان عبدالعزیزخان که محتوی بیان
مکنون بشارت دشیرین کلام حاجی جانی مستعر تشیه بیانی در وقتی که رسالت وثیقه بود در وقت معمور بانی معمور که

٢١

است ماب مسعود اصم آباد و وا ابواب اطمینان بر روی دل صداقت منزل گشاده بود
دماغ الفت را عنبر بو را ائحه مودت عنبر اگین و مشک اندود گردانید و باعث آرایش محفل
خوش ثمر دوستی جاوید شد شرحیکه در باب ایالت عهد ارسال تحفه منصوبه بکابل وقوع
یافته بعرفت انشاء الله تعالی العزیز مفسر آن توانند بود در فقره خاصه موافقت گردیده بود صورت نگار
مرآت اطلاع شد یقین حاصل است که سلاطین ذی شان که بیمن ثمره دوحه امکان و زینک فرمای
سحاب میباشند عموما و آن برافته دقائق توافق گفتار و کردار خصوصا در سبز کردن نخل
پیوند دوستی و نیز [illegible] نام نیک باشند بدل جهد مینمایند و شاهد این [illegible] قبل از روی دو الاکرد
مودت عنوان بمسامع [illegible] البیان [illegible] آن پوشیده نبوده و بعد از صدور [illegible]
بیت المعمور قلب محبت اساس [illegible] شکوک و شبهات [illegible] گشته چون ظاهر است که نخل [illegible]
سالی بر ندهد [illegible] درخاصیت برومندی بهم نرسد انشاء الله تعالی هر وقت که این تخم محبت
[illegible] سحاب لطف الهی ببار آید حلاوت بخش مذاق صداقت خواهد بود و آنچه در باب آشنائی با دشمنان
[illegible] آشنائیت نگاشته صحیفه ابلاغ و اعلام شده بود بران ممتاز اقلیم [illegible]
پوشیده نخواهد بود که در آغاز سال حال که سلطنت پناه موسی الیه وارد ممالک محروسه گردید
بنابر رعایت خاطر مهمان که بر ذمت میزبان فرض عین و عین فرض میباشد آنچه شایان مراسم
و آداب مهمان پروری باشد بتقدیم رسید با وجود آن اراده با آنکه در خاطر داشتند بنابر خاطر
والاجاه که محرک سلسله دوستی شده بودند عطف عنان عزیمت ازان وادی نموده سالک
طریق اسعاف آن نگردید بعد ازان که نوشته والاکه از روی خواهش تمام بسلطنت پناه مرقوم

مشتمل بر توجه آنحضرت در سلک تحریر آمده بود منظور نظر صداقت اثر گشت مظاهرت آن والا جاه مستلزم مراتب دوستی آن والا مکان شمرده مرادانه آنحضرت و گردانیده با آنکه خدام متعلق مکان موسوم لسیه

بعد از نهضت کرا ایلچی فرستاده مطالب گردیدند بنابر استمام مراسم عدم رضای آن والا جاه فرستادن جواب بآن سلطنت پناه مزبور در عقده تراخی و تعویق ماند و غرض ساختن

ایل آیاقات کرساسه فرو رشده و انجمعیت داد که بعد از ورود ایل و ایاقات ورسیدن اعیان سرخیلان آن جماعت بتقبیل سده والا بنابر مراتب شیوه مهمان نوازی که سرشته طینت

کریمان میباشد مقرر فرموده ایم که هیچ فردی از افراد شهر حال جماعت مزبور که مقتضای

نیرنگی سپهر بوقلمون ترک وطن مالوف خود نموده اند نشده و اگذارند که مرفه الحال در ظل عدالت

باشند و اگر اراده توطن آنحضرت داشته باشند بهر محل که خواهش خاطر عنان تاب عزیمت

ایشان شود روانه گردند اگر جمعی از آن گروه روانه آنحضرت شده باشند غیر آنچه پیرایه صدق گفتار

پوشیده در حجله نداده رعایت خصم دوستان دلیل اتلاف و التیام چنانچه در سطر تحریر یافته بود محض کفر و کفر محض است پیوسته با علام صحت ذات ستوده صفات

مسرت پیرای خاطر دوستان گردیده قائم ابواب یگانگی که تا انقراض زمان بنیان شیداد گاه

آن از تطرق اختلال مصئون خواهد بود دشمنه آفتاب دولت اگر کسوف نقصان در امان کرب

مام ارزانی حصول درخشان باد مطلقاً اسیر که نزد عبدالعزیز خان

فرستاده که موافق آن قلمی نماید

محبت بیرون از قیاس مؤلف القلوب دانسته که از التیام در حرف کن یکیگان

۲۲

وشیدا وار ربعه ایام در مقام توافق رهشته از غازه صنع لباس شنائی پوشیده و لوزکر
علم و علاج امزجه این خود پسند انرا که از زهر جانگزای دشت مسموم بود با صلاح آورده
در آیینه کشور شهود تجنود وجود با تقضی الغایت کوشیده و دهشته متین شرع مبین
خلت تمامی بوجود انسان جاصل امیا ذرمین آسمان رسول الثقلین و سید خافقین
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم اوراق پریشان اعتقادات و آرای فرق مختلفه لیل و نهار
شیرازه اتحاد بست و به نیروی یگانگی و موافقت غزوات سلیمن بنیان ثبات و قرار مخالفان
دین متین و معاندان ملت متین را در هم شکست مفرح روح افزای عدالت سلاطین
ذی شان را که از اجزای رضا جوئی خالق و خلائق ترکیب یافته جانداروی مزاج
فاسد ایام گردانید وازین شهد روح افزا مذاق خواهش لذت شناسان مهر آیین جهانرا
بحلاوت راحت و استراحت رسانید نظم مراورا رسد سروری بر جهان ؛ که آراست
از عدل باغ جهان ؛ زهی عدل پرور حکیم علیم ؛ که روشن کند شمع گل از نسیم ؛
ببین شاهد لاله را در چمن ؛ که از شعله دارد ببر پیرهن ؛ ز عدلش جهان شد جهان بحلال
که آتش کشد آبرا در بغل ؛ له الحمد و الثناء و منه الابتداء و الیه الانتهاء و بیده م
ازمة الاشیاء و الصلوة و السلام علی محمد رسوله ما دامت الارض
و السماء و علی آله و اصحابه الذین هم شموس الضحی و بدور الدجی و بعد
بر ضمیر دانشوران و قائع عوالم امکان و سواد خوانان نقوش بی‌چیده اوراق
آشفتگان مخفی و مستور نخواهد بود که بنای ثبات و قرار این کارگاه از تزلزل سالم

کارکنان پیشگاه امکان براعت واستحاد نهاده‌اند و باین مفتاح ابواب نتایج
وفتح نشو و نمای فواید وآمال عالم و عالمیان گشاده و چندین هزار قافله از آثار رنگارنگ و انوار
گوناگون که سر سالار ازل و در عدم بعالم ناسوت آمده شد نمایند و با اقامت و کمال
انشراح بال و شگفته روئی در صحن گلستان میگشایند از نتایج حسن ائتلاف و الفیامیست
که اتفاق خاک و آب باعث بران گردیده هر گاه تالیف این دو جزو بی اراده و شعور که
در دیدهٔ بصیرت ارباب حقیقت معنی نشان نشین بزم [illegible] اند منجر چندین آثار عظیمة الامور
[illegible] گردیده است که توالف و توافق اساطین سلاطین که صدر نشینان بزم برتری برگزیدگان
اقلیم بلند اختری اند منجر چه [illegible] آثار جمیله امور جلیله خواهد بود و لهذا درین ایام خجسته آغاز
و فرخنده فرجام که اورنگ پادشاهی ترکستان بوجود والا فر انحضرت مباهات بقتضای امور
[illegible] صدق انتمای واتقوا الله [illegible] ذات بینکم [illegible] مصروف
معطوف بران میداریم که پیوسته مرآت مصافات و مصادقت از غبار نفاق و زنگار وحشت
[illegible] بوده عموم ناس با هم در مقام آشنائی باشند و چهرهٔ آسایش و اطمینان را که شاهد
جهانیان و معشوق پیر و جوانست در آئینهٔ جهان نما تماشا فرمایند عمدة الاماثل الاقران
[illegible] قوش بیگی [illegible] مصادقت و مصالحت [illegible] ایام و [illegible] مبانی
ایتلاف و التیام [illegible] اعلی حضرت والا رتبت سپهر منزلت پادشاه جمجاه فریدون [illegible]
که باعث [illegible] مراتب یگانگی و آشنائی گرداند [illegible] و آنسلطان الاشان [illegible] سکندر سریر
سلیمان مکان [illegible] باعظام [illegible] خود [illegible] بالحصول [illegible]

۲۵

سوم منافق رضا جوئی حضرت خالق قبول این خبر اتم و نیت اهم افزوده امارت پناه

مهد بیگان سلطان سلاطین ترند برای جهت ترغیب این بیت الامان جهانیان که معمار عدالت

سلاطین خلد آشیان سرفعت باوج کیوان افراشته در زمانه ساخته اند در وقتیکه منتخب دوار قهرمان

و قلاع نمه حرکات سپهر زنگار گون توانند بود شاهزادگان تالیفان و امرا و اعیان صاحب

اختیار این دولت گرانمایه سریر سلطنت اورنگ حشمت و شوکت جمعیت داشتند شاهد این معنی

پیرایه حصول پوشیده این وثیقه انیقه نگاشته خامه توثیق در سوخ گردید که تا انقراض زمان

و انصراف دوران دستور العمل سلاطین ذیشان توران و ایران بوده باشند تا باهم در مقام

توالف و تصادق باشند و در تخریب بنیان این دولت عظمی و دو ملک فسیح الفضا و ارغام

انوف دشمنان خاکسار ادبار با یکدیگر سعی مساعدت و مظاهرت یکدیگر کوشش نمایند در

آوان دولت و زمان سلطنت این دو دو الاجاه قدر قدرت الی آخر الزمان این

دو ملک وسیع از آفت و آسیب قتل و غارت و نهب و یغما و یکدیگر در امان بوده احمی یا

دیگر با هم نگردند و اگر یکی از طرفین با دشمنی روی نماید در امداد و اعانت او بقدر توان دقیقه

خود را معاف ندارند و این وثیقه را منشور الابد دستور العمل گذشته تعرض حال متعلقه هم نشوند

هرکس که در نقض عهد و پیمان سعی نماید در زمره الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه داخل بوده مورد لعنت

الهی باشد و ثواب این خیر مستقر و این امر مستمر بر روزگار فرخنده آثار این دو برگزیده حضرت پروردگار

و ملاذ و ملجأ صغار و کبار باد دایم اللیل و النهار و اصل گردد و من بدله بعد ما سمعه فانما

اثمه علی الذین یبدلونه و الصلوة و السلام علی محمد و آله ظاهرا و باطنا تمام

نامهٔ که بعبد العزیز خان نوشته شد

پیوسته ساغر دوستکامی و پیمانهٔ خوشدلی عبد العزیز خان از خمخانهٔ الطاف بی پایان الهی
سرشار و سمند تحصیل کام و کمیت وصول عیش مدام آب رفتار و صرصر شعار باد و بعد از بسط
وادی تسنیم الفضاء اظهار دوستی گرد و لاکه ضمیر خورشید ضیاء لی سیاهی تحریر خامهٔ
نقش نصیبوی نامهٔ علم حضور از جزئیات آن و از بروج ابلاغ نیکار و که دوستان نظر
و آشنایان روحانی را گرد رابطهٔ یکرنگی و علائق محبتی بمنجوای الارواح جنود مجندة فما
تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف از بدو فطرت مشید و مستحکم بوده باشد و
در حالی از احوال و هر وقتی از اوقات خصوصاً آوان نشاط و زمان انبساط خاطر دوستی نتاج
خواهان آن میباشد که از مستلذاتی که بران متمتع اند دوستان گرامی را نیز بهره حاصل آید
و در حالتی که قرب ظاهر مطابق قرب باطن بر ده پرده دوری مرتفع و شمل دوستی مجتمع
باشد باتفاق از حلاوت الفت صحبت شیرین کام و از کاس کامیابی سی آشام میگردند و
اگر بجهت موانع صوری دعدم کشف حجب مهجوری آن نعمت عدیم البدل مفقود باشد بنا بر
این اتحاد و الفت که از کیفیت آن عشرت و چگونگی آن صحبت بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله
بارسال المودّة دوستان را با خود شریک سازند لهذا در موقت که روضهٔ مینو نشان ما زندران
که از کثرت گلهای رنگارنگ و وفور ریاحین نمودار دامان گلچین بل عرصهٔ خلد برین بدیدهٔ
نظارگیان مشکل پسند در می آید بسرب مراد رحمات حیاة جلال و مهبط خیام دولت اقبال
گردیده و هر روز مشرب باپهنامی گران از زبان شکار تفرد و اضعاف طیور شاع و گوزن ملاحظه گشا

افزاینده سرور تاریخ و مطالعه سلاطین مشهوره باد ابیر تاریخ تحصیل خوشحالی نمود و این
چراغهای خورشید ضیا شمع دولت سے افروزند تا سب ضیاء ان لمعه کند چند از سبب آن
مجید و قمر با دو شیراز می که هنگامه عید انگلیسی از آن آئین بزم عیش خوشدلی را این
یا دوست رنگین آئین نغمه است در رسالم انحاء مصحوب فلان ارسال داری که تصدیق نشین بزم ریاض
تیز دو جشنی با این دوست یگانگی دوست هم شهر دیوان فرستادن باد و تم چیزی با
خوشگوار در خدالقه الهیت ناگوار و بیزه نمیود و از هر قسم مزه که لازم عید الست چند فقره سزاوار
امید که پیوسته هنگامه آرا عیش و خوشدلی و کامیابی و کامرانی باشند نامه
به والی ملک روس نوشته شد جواهر سپاس بیکران و نقود درود بی‌پایان نثار
جناب و اهب توانا بود که آب روان حکم جاری را آئین غرائب آئین اصناف
انسان و انواع حیوان و اقسام نبات و جماد را از زمین عدم تصرف در بستر تحت شکفانیده
باغ وسیع الفضای واسع الارجاء اشکار رونق و بهار نشو و نما کرامت فرموده بقلم قدرت
البالغه تقدیر هزاران هزار صورت بدیع که کرم از آن فصل شتا و بهار و موسم تموز
را آثار بست بر لوح بهشت نقش نموده گوهر شب چراغ ثوابت و سیار را از
بجنه ذخائر حکمت بعرای قدرت برآورده چراغ راه سالکان طریق
خدای گردانیده و مذاق هر یک از تشنه لبان منهل عذب شناخت را
از حلاوت معرفت انگشت شهد شیرین چشانیده و صلوات جمیلها بر سید سرور
انبیا و سید الاصفیا و هادی الاتقیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

باصره ایمان چراغ نبوت عرفان و نعمت غائی ایجاد و نتیجه خلقت و کبریت مبدأ و معاد است
و بعد از گلدسته مندی با بستان محبت و منقبت برآ مهر ضیاء مسالت انتمای
پادشاه والاجاه روشن ضمیر سترنماند که نامه مودت ختامه که در شیوه مصحوب ایلچیان
بجهت تمهید مبانی مصادقت و موالفت که آبا عن جد فیما بین سلاطین رفیع الشان برگزیدگان
این دو دولت محکم بنیاد استحکام داشته ارسال نموده بودند در وقتی مرغوب و زمانی مطلوب که خاطر
دوستی ذخائر از تنظیم و تنسیق مهمات دین و دولت فراغت حاصل نموده در پای حصول امانی
و آمال بمفاتیح عنایات الهی بر روی روزگار گشوده دشمنان در زوایای گمنامی و حصار دودمان
در دشت حیرانی متواری بودند و رایات نصرت آیات بمبشرات منظله بجهت عنوان اذعان
ابعید و شکارستان اشتغال داشت رسیده چون مشعر بر دوستی قدیم و محتوی بر مقولات جدید
بود باعث ازدیاد و استحکام مبانی وداد و دیر بنیاد شد و آنچه در هر باب ایلچیان
کاردان بوساطت ارکان دولت ابدمدت معروض داشتند بزیور جواب شرف حصول مقرون
گردید چون ایلچیان مزبور لایق بودند که از خدمت موفور المسرت دور از بزم حضور و محفل پرنور جهت ... بودند
جهت استعلام چگونگی ذات شریف خاقان قلی سلطان ابراهیم جهانگیری روانه باسلوب جواب فرمودیم
شایسته بود که یکجهتی آنکه با اعلام چگونگی ذات محمدت صفات و اظهار مکنونات خاطر محبت ذخائر
یکتا دلی گرونما آفتاب دولت و اقبال از افق عظمت و اجلال طالع و لامع باد نامه‌ای که العبد العزیز
در پرسش تعزیت نذر محمد خان والد او نوشته شده بود ... ساله
آبای عظام ذوی الاحترام و اخلاف کرام نامدار و حلاوت اثمار محبت شجار ... باشد

بنای بارگاه چنگیزخانی و خاندان عظیم الشان قاآنی از وجود سلطنت پناه عبدالعزیزخان

استوار و اساس این دولت ابدمآثر اقبال محفوف و دولت آثار پایدار باد و چون طرز

دلنهاد بیگران نسبت به پایان و مکاتیب و رسائل عنوان بیان از رسم تعلیم میدارد و بر لوح

ابلاغ و اعلام میگردد که از انجا که بنیان ابدان انسانرا معمار وجود و انس و جان بر آب روان

مرگ دان گذاشته و خیمه هستی ابدان فراش صنع بطناب شریان و ستون استخوان

برافراشته پیوسته این بنای رفیع الاساس از تردد انفاس در معرض زوال و این خیمه گردون

مماس از هبوب نسیم حوادث در اختلال میباشد اگر با کمند لنگر اندیشه اطناب طاقت همیشه

کشتی حیات انسانی از صدمه جار موج این بحر طوفانی ایمن توان گشت متاع هستی انبیا

و مرسلین و ائمه راشدین و سلاطین ماضیین غریق بحر زخار نیستی نگردیدی و فردی از افراد بنی آدم

ناگوار شربت فنا نکشیدی چون این منزل دلنشین جای توقف و سرمایه مصرف مپسندیده

ارباب هوش آن تواند بود که از ظرائف این کاروان سپنج و منزل مردم غریب دل خود را که جز

تحفه انتقال مهیا یابد از این منزل حسرت نشان سفر در داشته بقدر معین نسبت که دو بار زحمات

رزاق انس و جان بدان موظف ست قناعت نموده بر فوت مطلوب و تلف شدن مکنون خود

متأسف و متاسف نگردیده شربت مرارت آموخته را چشیده و بساط حیات را پیچیده

و رحیلی در اندیشه نفس باد ید و یاد معلوم ست که دل نهاده را باید بدون نسبت

و گرو هیچکی لطف یزدانی شرح کمین اوراق ایام را خوانده و غبار دل اندیشهای باطل

از درون ضمیر فشانده اند زکرمن بو د اندیشه بنیاد دل بار و از بهری آنا که بعلوی خاطر غبار زدند

یقین حاصل است که انتشار گرد راه باد پیمایان منزل ارض و وقوع قضیهٔ ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه
نذر محمد خان که در حقیقت ... الاحباب الا ... حیات را بدامن ... لیالی و ایام ...
فروغ نفس شریف را از زمین ترکیب عنصری بر آورده و ... آیینهٔ خاطر را غبار آلود و کلفت ...
و همه سوز که قدر آن شناختنی است از روی آگاهی در تحصیل مرضیات ... صرف نموده اهتمام
را نخواهند ... که مراسم خواهند گذرانید و دوستانه از وقوع این قضیه شریک ملال خود
تصور خواهند فرمود چون در حینی که ... سفر گزین ملک بقا را کارکنان قضا عطف عنان
از دار غرور ... سر ... سفر ... خواهش آن داشتند که نعش مطهر ایشان نقل به
منورهٔ مطهرهٔ مشرفه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه کرده شود و قیام بتقدیم
وصایا بمقتضای قوانین شریعت غرا موقوف برضای اولیاء اوصیا میباشد لهذا بر ذمت
همت لازم بود که شخصی را که بصفت ... موصوف باشد برفاقت متعلقان و منسوبان
سلطنت پناه مرحوم ... سلطنت ... که تحقیق و تصدیق و تفتیش ...
خاطر والا در نقل نعش آن مسافر ملک بقا نماید لهذا زبدة الاشباه ... را روانه خدمت
سامی نمود که ... آفتاب ضیاء ... اقتضا نماید مقرر فرمائیم که ...
دولت والا ... آورند کوکب آمال از افق اقبال و اجلال طالع و لامع باد و نامه که

در طلب قندهار بپادشاه هندوستان نوشته تبارک الذی
بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم
احسن عملا و هو اللطیف الخبیر حمد ... و شکر ... بیرون از قیاس و لائق

متلالی همت اتیاب اساسی که در مقیاس تقریر و تحریر و تعیین قیمت شناسی اهل ابا و تربت
آفتاب و ماه و انجم آئینه دار بارگاه مالک الملکی توانند بود که دور گردان صنادید را از جانب غیب
ونرکیب لباس اتحاد و التیام پوشانید و گنجور کنوز اسرار و خازن رموز استتار گردانید و اوراق
پریشان وجود انسان را که صحائف کتب حکمت آیات والواح طلسم شده است تا که آن انداز رشته التیام
شهریاران عدالت شعار بشیرازه امنیت و عافیت رسانید و سالکان ظلمت کده امکان را که سرگشته
تیه حیرت اند بمصابیح ضیاء آتشین عقول انبیا و سلاطین بصراط مستقیم اطمینان آسایش و الفت داد
و بناخن تدبیر فرمانروایان شیر اندیش گره گشت و حیرت از خاطر عموم خلائق گشود و بعثت از سلاطین
ذیشان را بسعادت امتثال ان الله یامر بالعدل و الاحسان شادان میسر و بر مضمون انا جعلناک خلیفة
فی الارض [illegible] و النسل و الله لا یحب الفساد ذات مشمول رحمت بینهایت و درگذرانید
نکهت ریاحین بستان را که هر یک لباس ممتاز جدا جدا در بر دارند از گردش پیمانه نسیم بهار در ساحت گلستان
بوجه اتحاد آمیخت و آتش گل و لاله را بحیث گرمی هنگامه خوش نشینان چمن از زلال حکمت با نیرو [illegible]
الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا در صحن بوستان برافروخت ابیات ساخته از لطف پی خاکیان
جای جدا با غنچه گل [illegible] دوام این باغ پر از رنگ و بو شد یک گل رعناست شب روز را [illegible]
آورده برون پی تعب [illegible] یوسف روز زرخته بار یک [illegible] یک گل خوشبوست [illegible] بهار [illegible]
روزگار [illegible] طراز گلشن اتحاد شمع شبستان مسند و سعادت واسطه نزول رحمت الهی
[illegible] نتیجه [illegible] گلستان [illegible] گوهر صدف کون و فساد سپهر [illegible]
[illegible]

تا آرایش نامه را نقش نسبت بر آل اولاد و اطهار اصحاب کبار دوام اللیل و النهار باد بعد بر مرآت
خاطر والا و آیینه ضمیر مهبط محبوب مستور نخواهد بود که هر نعمتی از نعمتهای جمیله را سعد شکر علیحده است
که بدون اتیان آن از عهده شکرگذاری و سپاس آن احسان برآمدن متعسر بل متعذر می‌نماید
چنانچه شکر اعطای نعمت ثروت و مکنت بذل و انفاق و نوازش ارباب حاجت صورت می‌بندد
و ادای شکر بیرون از قیاس سلطنت عظمی و دارایی کبری مقصود آنست که با وجود اشتغال جهانبانی
و توفر دواعی ملکرانی بر دو مهمات احوال سپاه و رعیت نموده ساکنین و قاطنین هر ملک را به دیده
بینایی تفقد و نوازش ملاحظه فرموده و در انتظام حال و انشراح بال آنها کوشیده که مقتضی ایثار نقود
رعایت و مراقبت اند مبذول جهان بتقدیم رسانیده رتبه جهانبانی را از شغل مهام دین الهی یکسار
سازند از روزیکه کارکنان بارگاه کبریا قبض و بسط اقالیم ظاهر را در قبضه کفایت و درایت این
مجامع عنایات الطاف الهی گذاشته اند بنابر وسعت و فسحت ممالک محروسه و مشغولی بکار اشغال
ضروریه تنظیم و تنسیق ملک خراسان بر حسب دلخواه صورت انجام نیافته بود و درین ایام خجسته آغاز
فرخنده فرجام شوق زیارت آستانه مقدسه منوره مطهره رضیه رضویه علی ساکنها الف الف تحیت
سلام و تحیه سلسله جنبان گشته الویه دولت و اعلام نصرت از مقر اقبال سریر جاه و جلال
بقصد احراز این سعادت در حرکت آمد که هم دیده شوق را از کحل الجواهر خاک آن آستان
عرش نشان نور و ضیا بر فزاید و هم غنچه آمال ساکنان آن دیار را از هبوب نسیم عنایات شاهانه
بر دم دلخواه گشاید بنابر قرب و جوار آن مملکت و سوابق ائتلاف و اتحاد آبا و اجداد عظام
والا مقدار بر ذمت همت حق شناسی واجب و لازم نمود که استعلام احوال آن [illegible]

سلطنت عظمی و جلالت سریر آرا اکبر بس نموده ملازمت مبانی خلت و صداقت قدیم
گزارش نماید تا کشید این باب گردون اساس که تحصیل امتنان و تأسی بنسبت سنیه سلاطین سلف
در ابد و دوستی آباد خلف از سلف صفات و متحات بود بنابر تجلی ذات ستوده صفات آن
پادشاه والاتبار بزیور صفات حمیده نیاوه برآنچه مرکوز خاطر بود واجب گردید که از جمله
صفات خجسته و اطوار پسندیده آن حضرت مراسم صاحبقرانی که محمود همگنان محمود خاطر خواه
گشته نوازش سلطنت پناه نذر محمد خان تفویض ملک بلخ و سایر محال ترکستان است
که با آنکه آن ملک کشت بارتکاب محنت و مشقت در حیطه تصرف و تسخیر جنود مسعود درآمده بنابر رعایت سلطنت پناه
مشار الیه را طلبفرمایند از فتنه و فساد از مطلب عظمی بهیرو همت والا نهمت مجاست آنکه آن وسیع را با
سلطنت پناه مزبور مسلم داشتند لهذا زبده الاقران والاماثل شاه قلی بیگ که مقصود [illegible]
سابق مرقومات را که از طرز روابط سوم سفارت تر روانه خدمت والا و محفل معلی فرموده
که نبذی از مراتب دوستی و یکتادلی که همیشه ظاهر و باطن بصدق مودت رهنمای گزارش نماید
و سلسله جنبان موالات و مصادقات قدیم که از بدو طلوع [illegible] این دو دولت عظمی مانند خورشید
ماه جلوه را بمیامن مساعدت یکدیگر قرین ضیا و بها داشته‌اند گردد و چون تحجب سفارت [illegible]
مشار الیه نسیم وفاق و اتفاق بالکلیه مرتفع گردید و سبب طریق مباینت بیگانگی
مسدود دست رد بر سینه همیشه همت والا بر استیفا و استدامت [illegible] و علایق یگانگی
آن سلسله مست معروف و معطوف و پیوسته مراعات [illegible] که موجب فراهمی [illegible]
سلطنت نظر [illegible] اساس [illegible] بیان رسیده که [illegible] خاطر [illegible]

درآمد بر خاطر و بر یا سقاطر که مطلع اشعه لمعات قدسیت و انجم و لالی خواهد بود که بوارد تربیت

سلاطین سعدلت آئین بر تعمیر بیت المعمور دوستی و ولا مقصور میباشد و دیده و زبین همت منبه

و نیت ارجمند از معان حرمات پوشیده و دیتا که در تشیید این مبانی الحق بجهت اشاره گرجمله

گوشش مستمر مودند اگر نظر برو ابط مذکور دفتر زند نمود و خواست قندهار را بان فرزند صداقت کیش

صدق اندیش تفویض نمایند و در تسخیر ملک فتح ضمیم القضا دوستی جا و دید که امروز قضا و موارد الطاف

ایام از طرق خلل نقصان مصون و مأمون خواهد بود که شیده چنان کند که معمار رای

انحضر ز عدالت آئین این بنا رفیع اساس صورت تشیید و ترصیص یافته ساکنین ملک طرفین در بیت الامان

باشند علے مر الدهور و الازمان قرین الطاف ملک منان موید و دعای میر حوان خواهند بود

نامه که بعد فتح قلعه قندهار بپادشاه هند بور نوشته

گوهر الفاظیکه جوهری اندیشه آنرا زیور اکلیل مقال داند و لعل آبدار معانی که صیرفی ادراک

نکته سنجان منقود شاباش و آفرینش سازند شایسته آن نبود که بجز بلند پایه سخن مرابته

جواهر زواهر ترصیع مواد نام هاے گرامی سامی فلاسفان مسند الاقتان و از نهار هنیشه بها

کیمیاء لی از آنشکک ندر و ساختن این سر گردون نظیر از نسیم نسیم اعلان در اظهار بر اطراف

بزم دوستی و ولا افشاند که از نسیم عنبر آگین این یا سمین و باغ کهنه نسیان گلشن مواد

تازه و صفیر عندلیب اتحاد و ارتباط قدیم بلند آوازه گردد بعد الحمد و المنته که اگرچه بحسب ظاهر

ناخت نعمت عدیم البدل محال ست ما و را که صحبت ست اما پیوسته در عالم معنے ابواب یکجهتی

بر چهره قلوب دوستان گشاده و اسباب مکالمه غائبانه که بشارت نامه نامه و خامه حاصل

میگردد آباد دست امید که همواره شاهراه ائتلاف و اتحاد باز و دست حصول مارب برین
بوستان بنجران دراز باد لیعد از اطلاع نقوش مودت و ولا بر مرآت ضمیر خورشید ضیا
که از اشراقات غیبی مستغنی و مستنیر است بر لوح ابلاغ می نگارد چون از آغاز عروج سلاطین نامدار
ایران دار تقاضای مدارج عنایات حضرت رحمن پیوسته در خاطر حق شناس ضمیر حق بنیاد
اساس مرکوز بود که دیده شوق را از خاک آستانه مقدسه منوره عرش رتبه
علی ساکنها الف الف سلام و تحیه روشن سازد بنابر کثرت مشاغل جهانبانی و شواغل کشورستانی
از احراز این سعادت عظمی و عطیه کبری محروم می بود درین ایام سعادت انجام که از
مهام ملکی و جسمانی آنچه بود بالکلیه فراغت حاصل گردید مناسب چنان نمود که رقبه
همت والانهمت را از ربقه این دین واجب الادا آزاد ساخته باین تقریب پرورش
احوال ساکنان خراسان نیز که بسبب بعد مسافت از مستقر خلافت از استفاضه انوار عنایت
شامله چنانچه شاید بهره ور نگردیده بودند بنوعیکه مقتضی عدالت کامله باشد کرده شود و در
چنین مره و این مرتبه رعایت قرب وجوار و ارتباط و التیام آبای آن والاتبار لازم دانست
که بارسال صحیفه که مذکر شیوه دوستی و اتحاد قدیم باشد محرک سلسله ارتباط گردد چون
مبین و معین است که والیان ممالک مودت را بعد از تشیید قواعد صداقت و الفت ارتفاع
جهت مباینت و منافرت در بود و نبود و در اینکه گذرگاه سیلاب حوادث است با هم
معاذالله نخواهد بود در ان هنگام که بجهت و یکتادلی اشتغال بتخواهش قند یار شده بود مظنون بل
متیقن بود که نظر برد ابط مذکوره نمود همت والا آن عم بزرگوار انجاح مسئول بقدم قبول پیش آمده باعلی ندا

با خاصان ملتزمان رکاب ظفر انتساب متوجه آنحدود گردید چون بعد از ورود الویه دولت

مراد از خرد نموده ۱۲

بآن ولایت منسوبان آن ذیلت الاولاد از سر نو بنهب آبا و اجداد این دودمان دولت محکم بنا اغماض نموده

چنانچه با بیگانگان سلوک نمایند سد ابواب اطاعت نموده متصور فاسد اینکه جداسے

درمیان این صدق اندیش صداقت کیش و آن عم بزرگوار الاسابق است درحجب ما ثر

مخفی گردیده و مشار الیه با این دوست صادق الولا در آیینه اتحاد صورت ما فرمانروا لا جائی

عظیم الشان است بزرست همت درخور گردیده که سپاه نصرت توامان گوشمالی این گروه ضلالت

مشاق نامزد فرمایند بنا بر آن حکم نافذ بصدور پیوست که اطراف آن قلاع محکم بنا را سر تا سر بدایره

احاطه درآورده بمقتضای جلادت در گشایش ابواب متعلقه آن سعی نمایند غازیان ظفر توامان که

تشنه امتثال فرمان اند در اندک فرصتی بمقالید سیف و سنان اقفال آن قلاع گردون

توامان را از هم گشودند بعد از ظهور استیلا و اقتدار بر آن قلاع گردون آثار گروهی از مغرورین که

در حین محاصره مسالک ادب و آداب بوده از صراط مستقیم حدود دستاغل نموده

بکشادگی جبهه عفو و اغماض مشمول عنایات بینهایت گردانیده رخصت انصراف ارزانی فرمودیم چون

یقین حاصل است که چون محبتی از غایت اتحاد و نهایت ارتباط صورت وقوع یافته غبار انگیز مرآت ضمیر منیر

نخواهد شد که ولایت مزبور از سایر محال ممالک محروسه مستلق نخواهد بود و دسته جدا از منظور نخواهند داشت

چنانچه حق الشان در ابواب گفتگوی حاسدان بی اتیام ائتلاف ابد توامان که دستاویز کوتاه

روزان مدت والا فرموده ایم که حقیقت صداقت اندیشی و اخلاص کیشی این مخلص را بآن عم بزرگوار

خاطر نشان نمایند خورشید سلطنت و اقبال از افق جاه و جلال طالع و لامع باد درجواب

نامهٔ عبدالعزیز خان نوشته مرآت بنیاد چهرهٔ حسن مصافات و منیک
و رونمای شاهد ملاقات و گلبرگ روضهٔ دوستی و صداقت سحاب فیضان گیاه دماغ مروت
یعنی نامهٔ عنبرین شمامهٔ سلطنت پناه عبدالعزیز خان مرقوم گشته و بشیرگان وصول آمال
بارآور هر صفت در رجال اقبال و گلزار فر اقبال انجمن افروز مجلس طراز بود فرح و ترو
بخشیده دماغ یگانگی و اتحاد و مشام صداقت و وداد را عنبرآگین گردانید شرحیکه درباب
سلطنت پناه ابوالغازی بهادر خان الی آخره پیرایهٔ اعلان و اظهار پوشیده بود که چون بهم
مرحمت هم موجب زیر دستی گلشن مراعات آن برگزیده قرون و داد و ارادت بالاتفاق
آن متبد قدر رفیع مقدار گردیده و هم در تخریب بعضی از اقطاع و ازبلاع و نهب و تسنیع
عقار و ضیاع محکاکان آن ملک کوشیده بجمیعه از منتسبان دودمان ولایت نشان تبادر
نامور کردند رنظر اشتبان مهر و عیان نمود بر آینهٔ ضمیر منیر که از مستقل عنایات آلهی مستفاد
مشتبع خواهد بود که سلطنت پناه مذکور مدتی در سلک نمک خواران این دودمان ابدا ان
انتظام داشت و بنابر رسوخ استغنا با طغیان این دولت دیرینه بنیاد حکومت
واجداد و استبعاد از تاریخی که بتائید عنایات کارکنان این دولت براوج نمو
ازلی ترقی نموده اسلی یونما را در احکام سر رشته نیکو خدمتی ساعی و ساکی
رضاجویی ما را مراتب و مراعیت و در کیش مروت آزار و اضرار شخصیکه همواره در خط
فرمان چشم تیقظ بر پایه پاس عهود و پیمان داشته باشد بدون صدور جرم
قاعدهٔ مرحمت ذاتی و مروت جبلی دور است لیکن بنابر مراعات مبانی دوستی آن ناکس

شاه‌علیم سلطنت ربانی سبانی صداقت که بصحت پیوسته که بموجب مکرر از در صدد و شیب
و اضرار و جفای ساکنین آن دیار در آمده یکی از بندگان درگاه خلایق پناه را تعیین فرمودیم
که سلطنت پناه سوی الیه را از ارتکاب تقسیم امور ممنوع و متقاعد سازد و تعیین حالت که
بعد از ورود و نهی منهی دیگر پا از دایره خود در سلک بیرون نگذاشته بمقتضای امتثال فرمان ضبط عنان
کمیت خاطر را از اراده و هوس چنان خواهد نمود و احتیاج بتعیین ترددی دیگر و ترکمان
نخواهد بود و ریاض همیشه بهار طبیعت را از خس و خاشاک خلجان این امور مصفا خواهند داشت
که من بعد از تقسیم حرکات از مشار الیه صادر نخواهد شد شرحیکه در ذیل امید عادریاب ترددکار
آنکه بانید یار سیح الفضا بر زبان خامه بلاغت ترجمان گذشته بود پیداست که در صدد نقصان
منع جلب نفع آنگروه که در حقیقت انفتاح طریق آمد و شد مفتاح ابواب روزی ایشانست
در آمدن چندین سود در دیده و الا جمعی که انتظار ایشان بملاحظه کلیات امور مقصور است
مدارد و آنچه در باب عدم تعیین حمیی بجهت تحصیل این مطالب بملاحظه آنکه موجب تضییع و
و مراتع و اغنام ساکنان ممالک محروسه خواهد شد گزارش یافته بود هرگاه مامورین سرحد
رابقه اطاعت پیچیده برخلاف فرموده آن قاعده دان رموز سلطنت اراده ارتکاب باین
امور نمود و عمل بمضمون آیه کریمه ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه ننمایند جبر آن از دست حمایت
جناب کبریا و معاضدت دولت والا شوکت این دولت محکم بنا در تسخیر آباد
ایشان آن تسخیر نخواهند نمود سلطنت و جلالت پناه در سطر نامه مرقومه عنوان استعداد
فرستادن بجانب هندوستان شده بود که طالب نفاق و اتفاق ایران گذشته و اتفاق شده و بنابر

باسپاری عهود دوستی و دوستان بی‌بدیل با مول باج گردید و مشاهده دید دریافت والا

خواهد بود که جز و اخیر علت تامه استمرار و بقای ملک دارالقرار قند بار سلوک آن ستوده روزگار که

باستغراق بحار رحمت حضرت آفریدگار اعنی سرچشمهٔ مجد و بزرگی آن منظور انظار الطاف کردگار

بود که بعد از وقوع دوستی فیمابین خان عظیم الشان والا مکان و این نیازمند درگاه

بی‌نیاز که ریاض گلشن ایران را از فیض قدوم رشک گلستان جنان ساخته خبر انتقال

آن خان والاشان مینو مکان برین از سلسله جنبان گردید و بعد از انتزاع انگشت ستم آل ابوالعلا

سرگشته آمد و شد ورزید و خورد چنانچه فیمابین نور و ظلمت و شب و روز قائم است تا غایت

حالاکه آن گمکرده راه تدابیر اندیشه را تباه و دست امید از چاره کار کوتاه دیده گروه باسی

ناهنجار خود را نسبت بآن دودمان والاتبار بر کنار گذاشته و دانچه در آوان بسیاری مستی قتار

تحریر شده کرده بود آن تا بمنیا الگاشته در گذارش آب بجوی آورده و دوستی او جاسی

میکوشد و فروغ افعال خود را که مانند آتش مدهش تا نیا بانیست بپرده تدبیر میپوشد

و در دیده خیره و خیره دوربین دریغ و لبعید نماید که منهل دوستی با وجود شورید گی

جنان دیگر باره بصافت رطع و الای تجربه باند و نعوذ بحدیث لا یلدغ المؤمن

من جحر واحد مرتین فریفتهٔ لاف و گزاف توانند شد احوال مرحوم بندگی کوشش

ملتکوش که زبان خامه باستر جانع آن گویا شده بود مصحوب ملازمان آنسفر گزین ملک بقا

من حیث لا یشتبه منه شیئا من الاشیاء ارسال شد چون سیکی از زوائد

حقوق حضرت یزدان و خدایات بیکران بندگان ایراث موارثیت اولاد ایشانست

یقین که اموال مذکوره کما فرض الله بورثهٔ مرحوم مغفور خواهد رسید پیوسته مرکب کام

و سمند حصول مرام خوشنشان و در مضمار بی انتهای عمر دوام در جولان باد تمام

که با بو الغازی خان والی اورگنج نوشته شد

پیوسته کوکب مطالب و اختر مآرب ابو الغازی خان از افق حصول طالع و لامع باد بلند

تشیید مبانی اتحاد و وفاق مکشوف ضمیر منیر خورشید اشراق میگرداند که نظر آنکه سلاطین

مالک رقاب و خواقین کامیاب را که اسباب حصول مآرب مجموع و علل تفرقهٔ خاطر والا

مرفوع گشته همواره استعلام چگونگی حال سعادت اشتمال دوستان صداقت نشان که

در حقیقت متمم اسباب کامرانی و نشاط موجب تزاید مواد ابتهاج و انبساط است منظور

نظر والا میباشد و رسیدن کمال اهتمام احوال و اوضاع آن سلطنت پناه اطلاع حاصل نموده

لهذا درین اوقات فرخنده ساعات که از میامن عنایات حضرت واهب العطیات اسباب جهانبانی

منتظم و غنچهای حدائق کامجوئی و کامیابی از شمیم نسیم الطاف الهی متبسم است بجهت استعلام

این مرام و حصول انتظام بدین تذکره موالات سلسله جنبان مصادقت و مصافات شد

و چنانکه در گزارش وداد و ائتلاف انتظام امور دینویه دوستان منظور نظر است اهم چنین

سرانجام اخرویه ایشان نیز در آئینهٔ ضمیر منیر جلوه گر و چون مکرر بسامع بار یافتگان سرادقات

جاه و جلال رسید که آنسلالهٔ سلسلهٔ چنگیز خانی مکرراً در صدد نهب و تعرض سکنهٔ

دیار ما وراء النهر بسبب آنکه از سکان روایت و ارباب و اهالی آنولایت امری دیگر

بدین حرکت صادر شده باشد درآمده بدون صدور محظور احداث شورش و فتور باعث

۴۰

ناخوشنودی رب غفور و باز خواست و مواخذهٔ یوم النشور میگردد و بمقتضای فطنت
حضرت رحمان که مومن مشرکند که در درگاه خداوندگاری آنحضرت یکسان اند رفاه حال افراد
ناس مد نظر والای قدرشناس بلند پایه شاهی دارد و شهنشاه ستی شد که والی الا ایران
آن ولایت نیز سالک طریق دوستی و یکجهتی و الفت است لازم بود که با ظهار امری که در حقیقت
خیر نتائج آن عالیجاه و در ضمن آن مندرج و رفاه حال جانبین در تحت آن مندمج است
مبادرت نماید و چون تفرقه و انکسار بال مشتی پریشان احوال بغیر از ناخوشنودی
حضرت متعال و دبال مثمر و منتج اثری نمیگردد و یقین حاصل است که بعد از تحقق
و اذعان این مقدمات که در حقیقت باعث برای دوستی آن عالیجاه است البته
مراعی امری که موجب استرضای خالق و ترفیه حال خلائق است خواهند بود همواره
مسند دولت در ربزینت و بوستان سلطنت از گلهای حصول مآرب رنگین باد در جواب
نامه عبدالعزیز خان نوشته شد گلزار دوستی و موالات و بوستان
موالفت و مصافات است نامهٔ صداقت ختامه عبدالعزیز خان که سیر آب
از چشمه سار مودت و وداد و پرورده سحاب دوستی و اتحاد است در وقتیکه بعون عنایت
حضرت یزدان جهان بکام و بهر صفت شاهد مطلب رو نمای تمام بود نکهت یگانگی و یکتادلی
بمشام اتحاد رسانید و ضمیر انور و خاطر فیض گستر را سیر آن بهار دوستی از تازه تجدید
مسرور گردانید چون از گزارش صداقت و نظر و قت جوهر نگین الفت پسندیده بود و در نهاد
جوهریان انس و ضمیر زبان بخش میباشد و همواره مطمح نظر حق بین مرکوز خاطر حقیقت

آنست که رعایت این امر ستوده نسبت باضعاف اتم بروجه اتم کرده شود نقد کامل عیار
ایشدعا بمحک قبول طبع سلیم رسید پیوسته سلسله جنبان روابط دوستی و یکجهتی بوده
مطالبی که درخاطر محبت ذخایر داشته باشند بمعرض ابلاغ رسانند که کارکنان دولت ابد
دوران عدت بانجام آن مامور گردند نامه که بعبد العزیز خان نوشته تا رسانیده
اتصالات احترام علوی و امتزاجات امهات سفلی خوش نشینان سرا الیه اجمال
منتظم و شیرازه کتاب وجود افراد مکونات بسبب رهن اتصال القیام و اجتماع متمم است
ارکان بنیان دولت اعلی حضرت سلطنت و عدالت و شوکت پناه و شهامت و بسالت
دستگاه نصفت و معدلت انتباه والا جاه زیبنده مسند بلند پایه جهانگیر جهانبانی طراز زینده
تخت رفیع الارکان خاقانی عبد العزیز خان انتشار و تفرق معاندان و گلهای کامجویی
آن سلطان عظیم الشان از نسیم خلاف و اختلاف اضداد محروس و مامون باد لعاً البسیط
البساط اظهار یکتادلی و مودت بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر منطبع میگرداند که بر دقیقه شناسان
رموز آفرینش و تماشائیان روضه دانش و بینش مخفی و مستور نیست که غرض اصلی و مطلب
کلی سلاطین معدلت آیین و خواقین مروت قرین از تعمیر کاخ دوستی و مودت و غرس
نهال یگانگی و الفت آنست که کافه جمهور و ساکنان معمور دران بنیان رفیع الشان
از تابش آفتاب حوادث استظلال نموده از ثمار آن و روضه اطمینان لذت یاب کام
چند وازار روز که بار دیو و تحفان صدق نشان رسولان طرفین ایلچیان
الفت و مودت درپیوند مصالحت و محبت تخمش اتمام پذیرفته ا

تا امروز با آنکه بعضی اوقات از منسوبان آن والاشان طبقه مکان بعضی امور که منافی
و مناقض مصادقت باشد بتنبیه ظهور رسیده نواب همایون مانظر بر رعایت این امر
اهم کرده حرکات آن گروه خسران پژوه مقرون العفو و اغماض نموده و عاکر نعتر آثار
با وجود نهایت آراستگی کوهستان و عدم اشتغال تا آبر از امور سایر بلاد رخصت تلافی
و تدارک نیافته اند درین اوقات نیز بعرض رسید که بعضی از منسوبان سلطنت
و شوکت پناه سبحانقلی خان از وخامت عاقبت نیندیشیده بمضمون آنکه ...
دست غارت و یغما بدواب و اغنام جمعی از فقرا و عجزه دراز نموده یا از حد مراعات در
بیرون نهاده اند چون یقین حاصل که این امر شنیع و شغل فظیع بدون اطلاع و آگاهی
آن والاجاه حقیقت آگاه صورت وقوع یافته لازم نمود که حقیقت این امر بمسمع اعلام
و اظهار رسد که اگر آن گروه بی تدبیر پایه بدون اذن در خدمات سلطنت و جلالت پناه موی الیه
ارتکاب آن نموده باشند مقرر دارد که در صدد منع و تنبیه آن گروه در آمده و من بعد قرار
نموده ضبط نماید که احدی را این خیال در خاطر خطور نتواند نمود و اگر سلطنت پناه الی
از همینی مطلع بوده لطف بیان آن گردون جناب مالک رقاب تتغافل نشود یا ...
بفرموده سلطنت پناه غرور عمل نمایند شکر نصرت اثر تدارک و تلافی که بطریق
دیده ورانه بایستی نخواهد بود مامور گردد و آن والامکان سعی ایشان این
معنی را منافی دوستی و یگانگی ندانسته ... که مودت و شید بنای استوار
یکانه دوستی نامسند باید حالات رجوع بتقریر فلانست اعتماد خواهند نمود

نامه که بعبد العزیز خان نوشته شد چمن پیرای گلشن ائتلاف و محبت
وحدیقه طراز گلزار دوستی و الفت رنگ آمیز بهارستان اتحاد و یگانگی مستقل زنگار
وحشت و بیگانگی اعنی نامه مودت ختامه مکتوب عنبرین شمامه عبد العزیز خان که زنگ از مرآت
نقوش بدیعه معانی در ریاض خلوت دوستان ثانی نی ائتلاف بر نیسانیت مصحوب عمدة الاماثل
و زبدة الاشباه و فارس مضمار سخندانی یکتاز عرصه دقیقه یابی نصیح بیانی چمن بیسی
ما حاجی میرآخور در حینیکه ابواب فیوضات بهار از ریاحین و ازهار بر روی روزگار گشاده
و ساقی فروردین بمیگساران لاله و گل نویدۀ اسباب حصول مرام آماده و از ورود
مسعود چهره گشای بهاری تازه و طرح نگارستان بی اندازه گردیده باعث ازدیاد مواد خوشدلی
شد شرحیکه در باب استیصال اهل ضلال که برهنمای گمکردۀ راهی سالک طریق ضلال بودند
سر از ربقه اطاعت پیچیده بودند و متابعت و مطاوعت عموم جنود اوزبکیه تمرد و تکلم موالات
شده بود چون مشتمل بر تشیید مبانی دولت و اعتلای مدارج سلطنت آنمتابعت شیوه بود
باعث ابتهاج لاتتناهی و مسرت لاتعد و لاتحصی شد یقین است که بنای عهود اهل کذب
و نفاق مانند ضیای صبح نخستین پایدار و بر یکنفس نخواهد بود و چراغ اقبال مسند نشینان طریق
ارباب وفاق استناد فروغ خورشید عالم افروز خواهد داشت آنچه در باب منفعت لعوب کابل
ترابز رخامه صادق البیان شده بود مشتمل شرح تصدیق در اذعانست که تخم برومندی
سخن سلاطین که معطر بعطر از کلام الملوک ملوک الکلام است از آبیاری سحاب الفبای
عهود سر سبز و ریان خواهد گردید ملایم شیوه اتحاد و مناسب شیمه یگانگی بود و آنکه پیوسته

فاتح ابواب مراسلات بوده با علام فتوحات تازه و ترقیات بی اندازه مسرت افزای
قلوب دوستان گردند پیوسته گلشن دولت و اقبال را بهار آثار حصول مقاصد سرسبز و شاداب

نامه که بابو الغازی خان والی اورگنج نوشته شده

نامه دوستی طراز و مکتوب لازم الاعزاز سلطنت پناه ابو الغازی خان که مشتمل بر فتح مبین
کوهسار کفر و قلماق بیدین رقم زده خامه ملاطفت ختامه شده در ساعت مسعود که ابواب فتوحات
غیبی بر چهره محبت ظفر و خاطر دوستی اقبال بر سایر گلزار آمال دراز بود مصحوب فلان
در ورود ارزانی داشته چون سبقت از خداوندان اصدار آن دولت مرصوصة البنا و مبنی
بر تحصیل مبانی مودت و ولا بود باعث مزید ابتهاج خاطر محب ذخائر گردید بنابر شیوه
مراعات ارتباط دوستی و ائتلاف آبای کرام آن سلطنت پناه اسلاف
با این دودمان والا پیوسته همت والا نهمت بر آن مصروف است که آن سلاله سلسله چنگیزخانی
را تسلط و فیروزی و قاصدان آن دولت والا از آن دولت دستبرد و روزی بصیرت با دشاهانه شیوه
اتحاد و ملایم شیمه کریمه وداد آنکه همواره باعلام فتوحات مسرت افزای ضمیر دوست تخمیر
گردیده فاتح ابواب مکاتبات و مراسلات باشند لا زال کوکب اقبال آن برافق کمال باد

نامه که بقطب شاه والی دکن نوشته شده

اغصان شجره ریاض الفت
و وداد و ثمر بهر خنده اشجار یکتای وصل و اتحاد اعنی صحیفه مودت طراز و منشور محبت
انجام مخالصت آغاز حضرت سلطنت جلالت پناه ابهت و شوکت دستگاه شهامت
و بسالت انتباه عالیجاه دودمان سلاطین کامکار خلاصه خاندان خواقین

سر رشتهٔ سلطنت و جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی المخصوص نواب مالک الرقاب السلطنه
و الجلالة و العدالة و الشوکة و الابهة و النصفة و العزة و الامتنان سلطان محمد قطب شاه
که مظهر آثار اتحاد قدیم و مصدر اطوار عهد قویم است در نیکوترین زمانی که ساغر صهبای کرامت
در کف ساقی الطاف سبحانی لبریز تمنا و شاهد کامیابی و مطلب از روی [illegible] در جلوه‌گاه بزم دولت
روز افزون به دلکش‌ترین صورتی جلوه‌نما بود نشر نسیم الفت و یکجهتی نموده انبساط بخش
خاطر مهرگزین و موجب انتعاش طبع سپهر قرین گردید و از شهد ثمرات عبارات دوستی آیات
کام جان شیرین شهدآلود روابط و التیام گردانید آنچه از صادرات احوال فرخنده مآل و
بدعهدی و ناستودگی اعمال والی هندوستان و ابتلای ردیّة الاوضاع و دیرینهٔ الابلاغ
در اعلام پوشیده بود در خلوتکدهٔ ضمیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب برآمده جلوهٔ ظهور نمود ۱۲۶
مقتضی اطوار خیرخواهان دولت و اخلاص کیشان خالص عقیدت آن بود که در هنگامی که
آن گروه بدعهد سست پیمان در مقام تسلّط و فتنه‌انگیزی و طغیان درآمده بدست بی‌شرمی
پرده از رخسار قول و قرار دیرینه خود برمیداشتند تمهید اظهار این امر لازم الاعلام را غنیمت
دولتخواهی و محرک مواد روابط قدیم شاهنشاهی ساخته به نیروی استمداد و دعا
اولیای دولت فیروزی آیت نوائر فساد و عناد آن گروه مخذول العاقبة که بغض و عداوت
شیعیان آل اطهار پیوسته پیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته‌اند تسکین بخشیده بودند
تا اثر معاضدت و موافقت منسوبان دودمان والا بر عالمیان ظهور یافته دست جرأت
و پای جسارت معاندان کشیده و بریده میگردید باری چون ایام مخالفت

دوام انتظام باقی و اسباب سعادت و معاضدت جهانبان الطاف سبحانی بر حسب مرام آماده و مرتب

بادا در بواطن قدسی مواطن حضرات عالیات سدره مرتبات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین

فوق ال مطمئن خاطر باشند که عنقریب بالنصرت و فیروزی توجه با شاهد کامیابی و مطلب دلخواه همعنان

خواهند بود و در این ایام که اساس دولت دودمان گورکانی در اختلال و کواکب سریر سلطنت آن سلسله

منشق البنیان از سیلاب حوادث انقلابات و الحت مناعت بنیاد او متقضی ناموس سلطنت آن مدار

جهان مینماید که با مسند نشینان ایران سلطنت عادل شاهی که در هر باب سفارشات اتفاق آمیز آن حضرت مهد قواعد

اتحاد را به نگارش نامه رسم تو اینکه آثار عظام و الامقام عمل نموده بشیوه مرضیه وفاق و حسن

و اتفاق [illegible] مسلوک دارند که بمیامن برکات آن [illegible] کمال [illegible]

در را در خیال تسلط و اقتدار چون ابواب کامیابی مسدود و باطل گردد و بموافقت ایام در تحصیل

و در تسخیر افغانی بدفرجام کوشیده بشعله تیغ جهانگیر تمارک [illegible] عرصه آمال ساحت اقبال [illegible]

بخشند و از اینجا که شمائل اخلاص اوضاع آن [illegible] بمحبان عقیدت کیش [illegible] ظاهر [illegible]

عاطفت آثار [illegible] باشد خاطر مهر گستر شرف را با انتظام اسباب [illegible] و دوام سلطنت جهانتاب [illegible]

نموده در تحصیل مطالب بوجه شایسته اعلام نماید [illegible] اظهار [illegible] که در [illegible] سعادت [illegible]

رسند [illegible] بجهت تشیید [illegible] زاده قدیم میرزا محمد مقیم [illegible]

[illegible] که در خلوت سرای حضور [illegible] حالات [illegible]

اعتماد راست گفتار [illegible] شرف [illegible]

مشار الیه [illegible] خاطر [illegible]

ما بین تمالیکهٔ ابناء و اعلام خواهند پوشید که بعون عنایت ایزدی کارگزاران دولت ابد مقرون
شرف حصول بخشند گلهای آمال از نسیم تاییدات شگفته و خندان و ریاض کامرانی همیشه سرسبز و ریان باد

نامه که بپادشاه بیجاپور نوشته شد

تا گلهای عنبر شمیم حدائق وداد و ریاحین مودت نسیم بساتین الفت و اتحاد در بساتین
یکجهتی و التیام رایحه بخش مشام دوستان شاخسار بخت بلند و نهال گلشن دولت ارجمند
حضرت سلطنت و جلالت پناه مهابت و نصفت دستگاه شهامت و بسالت انتباه عالیجاه
نقاوهٔ دودمان سلاطین کامگار خلاصهٔ خاندان خواقین نامدار زینت بخش سریر سلطنت جهانبانی
جالس اورنگ مهابت و کامرانی المختص بعواطف الملک الباری دام اقباله که دیباچه را تمیناه
در گلشن سلطنت و فرماندهی از شگفتن گلهای کامرانی و اقبال خرم و خندان و از رشحات زلال
تاییدات عنایات الهی طراوت پذیر باد بعد از طی طریق اخبار محبت بیپایان بر لوح ابلاغ
جلوه نگارش مییابد که بر اوراق شهور و دهور و صفحات لیالی و ایام ثبت و مرقوم است
که آبای عالیمقام آن نقاوهٔ دودمان عز و علا و سلاطین سابقهٔ آن ملک غفر الله لهم از
از طریق انیق وفاداری و کمال حسن عقیدت و اخلاص مندی بشرف ولای عتبهٔ کبریای
خاندان رفعت و رابطه همواره دست توسل باعتصام باذیال عنایت بیدریغ اسلاف والای دولت اقبال
ابد اتصال این دودمان عالی که در حقیقت موجب سرفرازی و علو شان آنها است گاه گاه عاطفت سلاطین الامکان
استوار ساخته بزلال حمایت و رعایت اولیای دولت ابد قرین نهال گلشن سلطنت و فرماندهی
ایشان را در هر ساعت همت عالی نهمت منسوبان این آستان خلافت مکان سلطنت را کامیاب

۴۹

کامیاب بوده اساس معادلت و موافقت هر یک از ان مسافران عالم قدس دوام

خلوص عقیدت اخلاصمندی محکم و بنیان مودت شان با نتظام اسباب آمیزش و

التیام و دائمی مشید و مستحکم میبود همچنین فیما بین آن و سلسلهٔ رفیعه نیز شیوهٔ شایستهٔ وفاق

و طریق یکجهتی و حسن اتفاق بجدی مسلوک و مرعی میباشد که تا هیچ فتنه را در عرصه مملکت

هر ایک از ایشان خیال مرور و عبور محال و ضمیر بداندیش را بدان نسبت مستطاب

اندیشه تسلط و اقتدار در ضمیر سجاحل چون نقش بر آب مینمود با وجود ظهور و شیوع انهای

حقیقت طراز چون تکجهتان محبت کیش عقیدت اندیش از شاهراه الفت و ارتباط قدیم

تقاعد ورزیده سالک مسالک بیگانگی تارک مراسم اتحاد و یگانگی میبود و ابواب سل

و رسائل از جانب سرائف نامرغوب مسدود گشته مرآت ایام حسن عقیدت و یکتادلی قدیم

غبار آلوده مغایرت و بیگانه منشی در نظر عالمیان جلوه ظهور مینمود لهذا اعادی کم فرصت

که مدتهاست دیده بصیرت موافقت و معاضدت این دو دودمان معلی دست جرأت از دامان احوال

خیر مآل ایشان بریده و پای جسارت از دامن آن مملکت کشیده بود مجال تسلط و استیلا

اتفاق افتاده به نهب و غارت اموال مسلمانان رشیعیان سرگرم باده بدعهدی

و دلیری ساخت اکنون که فرمانفرمای ممالک دکن بر بود و کشای سوانح آنحدود به وسائل

رسائل مرغوب مجدد اساس روابط قدیم گردیده اند از آنجا که خاطر مهر آمین حقیقت گزین

متوجه انتظام احوال خیر مآل و افزونی اسباب کامرانی و کامرانی اقبال ایشان میباشد

بجهت تشیید مبانی عهود و تحقیق احوال عاقبت محمود آن زبدهٔ اخلاص کیشان بنده زادهٔ قدیم مرزا

مخدومی مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه آن صوب صواب اساس فرمودیم که در خلوت سرای حضور
از شگفتگی گلهای راز و رسانیدن توجهات باطن مناهج پیرایه بخش بهجت بوده از گذشته لعل از
ادراک مطالب مکنونات ضمائر علی اسرع الحال مراجعت نموده و نیز در رسانیدن استفسار احوال
فیروزی اشتمال آن نعالی جناب خاطر مهر فروغ اشرف را قرین انبساط و اطمینان گرداند
چون قضیه ناگزیر سلطان سکندر مغفور بسمع اشرف همایون رسید آداب رسم تعزیت و تهنیت
بر ذمت همت دوستی نواز لازم نمود و لهذا مشارالیه را بدین امر لازم الادا مامور فرمودیم که زنگ
کدورت مرآت ضمیر اقدس را که از وقوع این قضیه ملال منیر رو پدید داده به صیقل ادای تهنیت مسند آرای
آن شایسته اورنگ فرماندهی و سلطنت مصفا سازد از آنجا که جنس عزیز گران بهای حیات در تیه
بی بقای جهان فانی گذاشتنی و شربت مرارت آموز زوال و فنا چشیدنیست بیداری آن آگاه دل
خدا شناس از حدوث اینواقعه عام که فردی از افراد در آن گزیر نیست خود را بغم و اندوه
آشنا ناساخته طریق رضا و تسلیم سلوک خواهند داشت در ینوقت که بنای دولت دودمان
گورکانیه از سیلاب مکافات احوال قرین اختلال تمام است سریر جهانداری در قبضه افتاده
بدعهدیست بنیاد ناهنجین بیشتر باقی ورزد است مقتضی آموس سلطنت و دینداری شایسته
حمیت سلطنت شعاری چنان مینماید که بر هم زن آن باعظام با سلطنت پناه مشارالیه متفق
در هم بازو دبیرکات موافقت و یکجهتی صاحب نیرو بوده و چون ایام ... انتقام باستی بر
اسباب مظاهرت اینه و دوران الا ... قادر نیز با حسب المرام آماده و روانه ...
ایمینی سعی خاطر باشند و در تحصیل نام ... زنگ گونساری ... بر جام ... کدورت از آئینه اقبال

زوده نوعی نمایند که آهنگ قانون موافقت و یکدلی سامعه فروز جهانیان گشته بمیامن حسن یکجهتی و اتفاق بعد الیوم مخالفین را کمال رعب و هراس حاصل و از خیال تسلط و اشتمال چون ابواب امتداد مسدود و باطل گردد در استحکام روابط و توافق طرفین علاوه و ازدیاد محبت و اعتقاد این نیازمند درگاه احدیت تصور نموده در سلک طریق کامجوئی و مطلب برائی مطالب لازم الاظهار را با مرغوبات و مکنونات ضمیر خالص تحمیر پیرایه آمادهٔ اعلام نوشته کریم کار کنان درگاه سلطنت همایون لعنت انجام سعود قرین گرداند درین سواد بوالا جاه مشار الیه نیز سفارشات مشفقانه رقم پذیر خامهٔ التفات گشته ظاهر است که لآلی مضامین حقیقت آئین را زیور حسن قبول خواهند ساخت همواره مقام دولت و مقر سلطنت بحلیهٔ کامرانی و زر زیور نصرت شادمانی آراسته و محلی

۵۱ نامه که بعبد العزیز خان نوشته شد تماشائیان لب بامسرآ اسرار نهان و سیاحان خیابان حدائق پر نور رموز جهان که باده کشان میکدهٔ راز و رازوارث شناسان ساقی حقیقت و مجاز اند در گلشن نشاء عنصری و بوستان عالم هیولائی گلبنی که رنگ ثبات و بوی دوام داشته باشد بغیر از نهال الفت و صداقت نشان نداده اند و گوهری را که بجواهر آشنائی شبهای تندرانی ... همواره ازین بادهٔ خمار سرشار و با نهایت مستی مانند عندلیب از ذوق تماشای سر رشتهٔ محبت خبردار میباشند تهذیب یکرنگی خاطر محبت ذخایر و ضمیر صداقت مآثر مصروف باید آراستن والا و گنجوری این گوهر گران بهاست و تقریبات حسنه و وسائل مستحسنه سلسلهٔ جنبان آن نیز امر واجب الرعایت میگردد درین ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام کتونیر وست مشفقانه ... انس جان بالتفات عنایات خاطر آسمان ابواب گامرانی ... آرای ...

ارباب آماده بهت فلانی را از شایع این احتیاط پروانه بزم قدسی ارتباط نموده همواره شاهد
مطلب رو بکام و باده احمر از مطالب بجام باد نامه که بعبد العزیز خان نوشته
پیوسته ساغر سلطنت و اقبال به پیمانه جاه و جلال از باده مطلب روی تا لامال بوده
نثار ارباب کامرانی جاوید باشند بعد از بسط بساط خواهش ضمیر آسمان پیوند با حراز لاف
ارجمند بر لوح ابلاغ صحیفه اظهار مینگارد که چون استفسار چگونگی گزارش حال سعادت
اشتمال دوستان بذمت همت آشنایان فطری فرض و ادای آن مانند فرائض حسبه
فرض است در یولا که فلانی روانه بود تحفه که در نظر محبت والا در آید جز سنا حال خوشوقتی
از دوالتبار رفیع مقدار نیست لازم است که بار سال این گره دوستی محرک سلسله یکجهتی گردیده
استعلام چگونگی ذات مرضیه الصفات نماید و قدری از شراب لعلی که قفل دلها را کلید فتوح ۵۲
دروم که بهر شر و جانرا قوت چراغ را دیگانگی نبوده بعد از ترددی داغی از زمین همامیکده
بیگانگی با اظهار شادکامی مزاج ومناج که باده بیخمار خمزران عقل دربیت دماغ آشنا را
نشاه بخش مسرت بی اندازه خواهند ساخت نامه که بسلطان مراد بخش نوشته
تازه گل برگ بهارستان دوستی و مواخات ثمر پیش رس بوستان حسن ملاقات بلبل داستان
طراز صداقت و مودت طوطی مرات صفا طویت و صداقت اعنی مکتوب الاولی نامه معلی
در وقتیکه شواهد مرام و عرایس کام در خلوت سرای حصول و حجال قرب وصول از
سر صفت تمامی آراسته پیرایه بجز مرزه ذات شریف مدکار غرا شتند مانند بهار
بجبین و شمع با انجمن فیض نزد دار رسانی و رشته بانشر رواج خلعت جاتستی صلاح و ربا خوشت

و الحان کیمیا دل محبت اوراے سخنان لآلی وبر صداقت مشام دوستی و ذائقه بجکیے وعنبر سای گوهر

برآوردے عنبر آمود و شکر آمیزه و دماغ جمیع سرور گردانید انوار شاخسار دوستی که نتیجه اثمار آبدار

مطالب ست در اهتزاز آمد و غنچهٔ دل محبت منزل که آرایش نوبهار یگانگیست بشگفتن آغاز نهاد

و حامل صحیفهٔ وداد و رقیمهٔ اتحاد یامینی که شیوه پاسداران کنوز رموز باشد در حریم عشرت

که از غبار وجود اغیار معرا و از خس ناهرمان محذرات رازها مصفا بود و دلایل رموز مکنونه را

که تبلیغ آن حواله بزبان سخن طرازان قابل امانت داران جواهر رموز و اسرار شده بود بموقف

عرض رسانید و بدستور حامل سخنان مودت اساس شد که در بزم ائتلاف و اتحاد گزارش

نامه که بابوالغازی خان نوشته رود آنهم بوستان حسن عقیدت و اخلاص شمائم

بهارستان یکجهتی و اختصاص است نامهٔ مخالصت نشان صداقت عنوان ابوالغازی خان

درحینیکه ابواب میت التسموکامیابی و کامرانی بمفاتیح عنایات سبحانی برچهرهٔ امانی و آمال

کشوده و مشاهده مطالب و مآرب در مرآت حصول چهره رنوع نموده بود منظور نظر دقیقه شناس

و مطرح اشعهٔ دریافت خاطر و مقتبس اقتباس گردید شقوقیکه اشارت بجمعیت دو نخواهے زبان خامهٔ عنبرین

شمامه مشروحا باداے آن ناطق گردیده بود بمنظر کیمیا اثر رسید انشاءالله تعالی در ان ابواب

بنوعیکه مقرون بصلاح دولت روزافزون سلطنت ابد مقرون باشد بندگان درگاه خلافت

پناه و ایستادگان بارگاه فلک اشتباه حسب الفرمان قضا جریان بتقدیم خواهند رسانید

گزارش بعضی سخنان عنایت مشحون مرحمت مضمون بعهدهٔ تقریر فلان شده اعتماد نموده آنچه

شوکت پناه سلطنت عالیجاه را نیز در هر باب بخاطر اخلاص ذخایر رسد بنویسند یا بگویند

پیوسته خاطر دریا مقاطر خورشید ضیا و ضمیر منیر سپهر اعتلا را متوجه انتظام احوال حصول
موجبات جاه و جلال خود دانسته مطالبی و آرزویکه داشته باشند بمعرض صدا زند که صورت حصول
و پیرایهٔ قبول یابد آفتاب سلطنت و اقبال از افق سعادت و اجلال طالع باد فتحنامهٔ قلعهٔ
قندهار چون سلطان دار الملک ایجاد و تکوین و شهریار عرصهٔ فسیح الفضای شهود و
سنین همیشه نواب همایون ما را آئین حضرت خیر البشر مبعوث بر اسود و احمر خاتم النبیین
سید المرسلین خلاصة المآء و الطین که مشکوة چراغ این دولت ابد ضیا و معدن این گوهر
عالم آرا است بمقتضای آیهٔ کریمه و ان یدهٔ جنود لم تروها با سپاه آسمانی از جنود مسعود نهانی
مظاهرت و معاضدت میفرماید لهذا از بدو جلوس اقدس بر اورنگ سلطنت و الا و خلافت کبری
که حدیقهٔ همیشه بهار ایران آب تیغ درخشان ما طراوت دارد اکثر اوقات اثمار فتوحات
عظمی قبل از شگفتن ازهار اعلام نصرت فرجام ببار آمده و در گوش عالم صدای چون بسیط آبی
رسیده و بیش از جلوه گیتی با رفتار در پای افتاده هر کس از تیره روزان اکه
اراده و آتش افشانی برین شمع ابد مشعل بوده پروانه وار خرمن هستی با تش نیستی سوخته
و نهال زندگی شرار خصومت شعار مانند چنار از شرار مکنونات خاطر خود افروخته مثل اینجا کریم
و مقولی میتقال که درین آوان از کمون خفا به پیشگاه ظهور رسیده و باعث عبرت نظارگیان
گردیده است که والی خلدان توران و هندوستان از تاریخیکه نواب همایون ما ابواب
مغلقهٔ قلعهٔ دار القرار قندهار را بمقالید سیوف جهانگشا باز نمودند مضطرب و ار
و در فکر تلافی و اندیشهٔ تدارک بیمود و قبل ازین نیز اورنگ زیب لشکر رشید سعد الله خان علامی الدوله

خود را باعث گشته و جمعی غفیر و خیلان کوه بنیان بقصد استرداد و قندهار فرستاده خیل

در کمال سوء آخر و فضیحت مراجعت نموده بودند دیگر بار بتخیل این خیال محال از کشت

و سعد اسعد ما نیز با گروه انبوه و خیلان کوه شکوه و توپهای اژدر پیکر و خروش سبازان

آتش پرستش تعیین نموده خود نیز بادراک خنکره و لیهد و سارا از ولاد خود بکابل آمده

بجان جانان رسیده اکثر این امر ساعی میبود و چون بعد از رفتن حیاکه رسوای جهانیان

و انگشت نمای پیر و جوان شده بودند مجدداً گفتن تا ان این آرزو با آتش تیز مغز فام بر وش

انهدام و شمار و تمام میبود و محض خبر آمدن ایشان بنابرآنکه بجز رخار سپاه بیشمار درانک

باعث تخریب بلاد و تنگی معاش و رعیت و عباد میشد بصرصر حکم نافذ این سحر بیکران جوار

و این ابر بیابان خروش نیامده بودند ملانکه تفریق گردیده کا آشفته و ماضی سوی

مرضی غبت که تعقیب نباشد رسوای علاج پذیرید و والی هندوستان لامحاله بمقتضای جهل

خیالات خود را نشیمن خواهد نمود حکم بجمعیت عساکر منصوره کرده مقرر فرمودیم که جمعی بیشتر از

سپه سالار کسر کشیک قتان بیک بر رهنمای غنایت اسلی و بیشوای اقبال نیز والی

بر جناح استعجال بجهت دفع آنگروه مخذول روانه شده سپه سالار نیز با امراء عساکر عراق

و شیروان و قراباغ و آذربایجان و تجور و سغد و ما المرزد قلمرو طلیکر و فارس کوه کیلویه و کرمان سایر عساکر نصرت

توامان متعاقب روانه شوند والویه دولت و اعلام اقبال نیز از مقر دولت مستقر خلافت در حرکت آید که گرو

بسبب آنکه طول عرض ممالک محروسه بیکران بیکران ایشان عساکر در تعقیب از اطراف آن میباشد و جمعیت ایشان

هرچند در این اهتمام کرده میشود در فرصت بعدد شکر عساکر جهانیان تعدد پر دارد

۵۵

و یورش لشکر نصرت‌نشان حشر سعی نموده تتار خانی و سایر مستحقان جان‌فشانی تیز را در جلادت

و مردانگی داده بسیاری از آن قوم گمنام را آوارهٔ ظلمت‌آباد عدم گردانیدند و بعد از صفای توجه

رایات منصوره مانند شام دیجور که از طلیعهٔ صبح عالم‌فروز قبل از طلوع نیر ظلمت‌سوز رخت هستی بعالم نیستی

میکشد بمحض آوازهٔ توجه رایات جاه و جلال بمحمول حدیث نصرت علیه السلام که مشعر است بر آن [illegible]

بسیر و شهر آواره دشت و بال و منحول گشته بانهایت پریشانی و کمال حیرانی مسالک طریق فرار

گردیدند بباید که چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردند شکرانهٔ این فتح مبین سجدات شکر بتقدیم

رسانند نامهٔ فتح که بعد از استیصال دارا شکوه نوشته شده آنکه سلطنت پناه

فلان بنوازشات خسروانه عز و امتیاز و شرف افتخار یافته بداند که بر سواد خوانان [illegible]

صحیفهٔ امکان و تماشائیان عرایس پرده‌نشین کردهٔ هنرسنجان ظاهر است که چراغی را که دست

حضرت عزت جل شأنه برافروخته باشد از باد و پف [illegible] پروانه طینتان [illegible] فروغ

این چراغ انداز پاسی تشنیده و از گداختن پیه دیده و روغن دل حاسدان گزندی نبیند

و امر آنرت [illegible] که بصیقل حکمت بالغهٔ جناب کبریا زنگ زدایی آن نموده باشد هرگز [illegible]

نماید هر آینه از راه نادانی با خویشتن در مقام پرخاش و ستیز در آمده باشد [illegible]

از آنکه والی هندوستان و نوبت در مقام استرداد دارالقرار قندهار در آمده [illegible] نیل مقصود

[illegible] بر جبین احوال خود کشیده خائب و خاسر چون بخت سیاه خود برگردیده بود

بتکلف خشک [illegible] مغز و پریشان دماغی که در دولت بیداد دیگر باره بهوس [illegible] نموده دارا شکوه

ولیعهد خود را که از سایر اولاد در زعم آن بادشاه حسرت دستگاه امتیاز نداشته اکثر [illegible] عمده

٥٨

و سدتی ... کلام و فیلان کوه شکار و توپهای اژدر آثار بصوب صواب قندهار فرستاد
جانب کلام و طالب نام گردید چون کبعد از ارتکاب خفت و فضاحت چنان مرزبان ظفر نکهت ... وان
غریب و لعیب نموده که تنجاسی من حرب المحرب جلت به الندامه ازو رخوت منتبه گردیده و دیگر از
در صدد این امر شنیعه در آمد فرمان همایون بجمعیت عساکر منصوره که در اطراف و اکناف
ولایات محروسه ... دارند لشد و بود و یشیبه را خوز عظیم شمرده در بردن نقب و جر و شیب
رسانیده لوازم قلعه گیری سعی بلیغ نموده دقیقه فوت و فرو گذاشت ننمودند و چون گوشمال
آن قوم نادان که در تیه جهل مرکب خود حیران و سرگردان مانده اند بر ذمت همت شاهانه
فرض عین و عین فرض بود خان بیگ و حاجی منوچهر را با جمعی از مردان کارزار
و دلاوران ظفر شعار مقرر فرمودیم که برسم منقلا بطریق ایلغار و استعجال روانه شده اطراف
آن مخاذیل را با یزه احاطه در آورده در سد طرق و مسالک ایشان کما ینبغی اهتمام تام
و مقرر شد که علی قلیخان سپهسالار نیز با سایر عساکر که بحر لیست پر جوش روانه شده اگر
آوازه لشکر نصرت اثر آن گروه حیرت پژوه فرار بر قرار اختیار نموده باشند مستقبل درخشان
رکگرامی چون تلک سرستان گردد و رایات نصرت انتظام نیز تا یده طیبه بسطام حرکت
آمده آن تیره بختان بد مآل بهوس خیال محال از رسیدن لشکر خصم افکن عدم مآل شنتاو
مشورت بهر بردن سیبه و نقب تا کار دمار بر فرق اعتبار بخشیدند و ذوالفقار خان بیگلربیگی و سایر غازیان
ظفر نشان متحصنان قلعه رفیع البنیان منیع الارکان هر روزه بر سیبه ایشان ریخته
جمعی کثیر و جمی غفیر از آن بیحقیقتان آواره دیار عدم گردانیدند و تا مدت شش ماه که عساکر

نصرت مآثر از اطراف و اکناف ولایات ممالک محروسه که بحر بیت بیکران دریا سینه
بجد و پایان جمعیت نمایند آن قوم پریشان که در اثر شغول بکار شیوه بعد از اجتماع که بی تعداد
لشکر قیامت اثر بحقیقت تمام یورش نموده از طلوع مخبر زبان آسمان شعله شمع بزم فلک حاجب
بر رنگین وسط السما از نائره جدال و قتال اشتعال داشت تا آنکه قریب به بیست هزار نفر از آن بد
طعمه نهنگ تیغ و تاب شمشیر و سنان تیغهای آبدار بحر گردار گردیدند با کامی
و خجلت سر از ننگ و نام بار بار بر بطالت رسوائی به تحت و رسم سابق آواره دشت
و اگشته و نظر عیان قان بیگ و جمعی از عساکر فیروزی اثر تعاقب آن گروه مخذول نموده
جمعی کثیر از ان سیاه قبتان را طعمه تیغ اژدها کردار و سنان آتش شرار نمودند و زنجیر فیل
بدست آورده آن قوم ثعالب خدیعت را آواره صحاری فرار و ادبار نمودند بعد الحمد لله
که بجد به فتحی چنین مبین قرین حال اولیای دولت و دین گردید نوای کوس بلند صیت
هدیه و الاسماع ساکنان صوامع گردون رسید چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردد
بمژده این فتح مبین سجدات شکر الهی تقدیم رسانیده و بدعاهای استدامت دولت ابد مدت
مواظبت نماید فتحنامه استیمال ختیا سلطنت پناه و فلان بشفقت شاهانه و
مرحمت بی نهایت خسروانه مستوثق و امیدوار و مستظهر و مستمال بوده بداند که از
روزیکه برانفس قضا توسن دولت را رام نواب همایون ما نموده و ابواب انجام مطالب
و مآرب بر روی آمال ما گشوده پیوسته شاهد مقصود در آغوش حصول و وصول متکامل
ثمر حدیقه مملکت از آغاز ابتسام صبح دولت اهتزاز روح افزای سلطنت کمی

مشام عالی از شمیم عنبر تسنیم او عنبرآگین و دماغ جهانی از شمائم آن مشکین است همواره گلستان
همیشه بهار نصرت از نفحات نسائم فیوضات الهی تازه و صفیر عندلیب فتوحات جاوید
با مضمون بلاغت مشحون و ما النصر الا من عند الله عند الله بلند آوازه است معاندان این دولت خداداد
مانند سحاب رضاع مرآت صفای مستقبل افنا و اعدام خود گرفتار و از مکائد خود متصل و آزار زنگ رقیت
که مقالید سیوف درخشان غازیان ظفرنشان بمضمون ان الارض لله یورثها من یشاء من
عباده از گشایش ابواب مستغلقه قلاع دار القرار قندهار و بست و زمین داور و تراه و سایر حصون
و قلاع آنحدود که هر یک در متانت و رصانت با قلاع سبع شداد لاف مساهمت و مساوات
میزد فراغت حاصل نموده دار السلطنت هرات مضرب سرادقات جاه و جلال گردید و والی هندوستان
که با تیره بختی و سیاه روئی توام زاده و از اصغای این خبر در فیلقند اندیشه تا ت و متحیر گشته بخیال
محال و تصور فاسد که لازم تنگ ظرفان بی مغز میباشد اورنگ زیب ولد رشید خود را با [illegible]
و بهادرخان و رستم خان و [illegible] و قلیج خان و نجابت خان و خنجر خان و [illegible] قلیچان
با جمعی تمام و کثرتی بالا کلام بقصد استرداد دار القرار مزبور روانه کرد
و چون در حین ورود الویه دولت در اعلام نصرت حضرت بدار السلطنت مزبور
حکم با [illegible] سپاه نصرت بنیاد شرف صدور یافته هر یک از امرا را با سپاه خود مقرر
فرمودیم که بهر یکی از الکاقات که رفاهیت مردم ایشان تواند نمود رفته
متمکن و مواجب و آراستگی اسباب خود اشتغال نمایند تا حین جمعیت عساکر
منصوره آنگروه بیشکوه مانند خیل ذباب که بر شهد هجوم آرند احاطه قلعه

۵۹

دار القرار قزلبور نموده بمحاصره اشتغال نمودند تعلیم خانزادها دوازده هزار نفر روانه سمت
گردانیدند که بمحاصره قلعه قزلبور قیام نماید و در ایام محاصره کردن آن قلعه آخر ده چهار ماه استاد
راست در بردن جر و نقب و سیبه انداختن توپ و تفنگ و لوازم قلعه گیری قیام نموده
بذل جهد مینمودند و رایات نیاد محراب خان بیگلربیگی در دار القرار قندهار استثبات در
قرار فشرده هر روز جمعی از جان بازان نصرت توامان را بر سر آن گروه خسران پژوه فرستاده
خرمن حیات آن تیره گرگان را بآتش تیغ درخشان بباد فنا میدادند و از ضرب توپهای صاعقه
و زخم شرار ثعبان آثار که زمین از خروش ایشان در تزلزل و جبال از صدمات شان در
تحول و تبدیل بود مضمون صدق مشحون فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین در منازل
و مساجد کالفراش المبثوث مشغول خواب ابد میگردانید تا آنکه سپاه نصرت شعار
و لشکر قیامت آثار بسرکردگی قورچی باشی و تولار آقاسی بجمعیت و آراستگی که خورشید را
از کثرت و ازدحام تا میدان برگرد زمین سیر نمیگردید و خرد خرده بین از ملاحظه آن سپاه
بیکران بحیات مشغول بود مثنوی گرفته باقبال صاحبقران : زمین را
سپاه و آسمان را سنان : نه آن لشکر و تیره و تیر بود : جهان نیستانی پر از شیر بود :
بدفع و رفع آن جماعت بیعافیت در حرکت آمده مقرر فرمودیم که امیر آخور باشی و
ناظر علیخان سرگروه جنود مسعود بوده بر سبیل ایلغار روانه گردند و قبل از ورود سپاه
منصور جمعی از مستان صهبای غفلت که پا از حد تکلیم احتیاط بیرون نهاده بودند
سپاهیه علایا و فقرا دست دراز نموده بشنیعه و تقصیر آبادی تسلط ایشان تقصیر نمایند معرف

انجا قاان مشار الیه و نظرعلیخان مزبور با جمعی از غازیان ظفر توامان تفحص نموده

عمل نموده بر سبیل ایلغار روانه شده در حوالی کرتیک با خنجر خان و الله قلیخان و

قبادخان که با مواز سه هزار نفر تباخت زمین او در رفته با غنائم بسیار مراجعت نموده

ملاقات نموده بسیلاب حملات مردانه بپای ثبات و قرار آن قوم را خراب و ویران نموده

قلیخان لعبد از ورود آنجنین منحی مسلین مجال توقف در لیست ندیده سالک طریق هزیمت کردید

و نظرعلیخان مانند شعله که بپیوسته گلگون خورشعنان از دنبال خان با دجولان فیاز قلیجا

تا اردوی نکبت اثر او رنگ زیب تعاقب نمودند و بعد از تلاقی فئتین چند دفعه جمعی مبارزان

دشمن شکار و مردان کارزار علانیه با برق حسام شجاعت ریخته بسیار از ان قوم بد اختر را

سالک طریق سقر گردانیدند و بعد از ورود امرای عظام عساکر نصرت فرجام

بگمان آنکه شاید جبر این نقصان تواند نمود رستم خان و کهنی و قلیخان با سایر امرای خود که

بمزید جرات امتیاز داشتند با فیلان کوه مثال باستقبال محاربه و مجادله و مقابله جنود مسعود

مقرر نموده بعد از تلاقی جانبین و تراآی فریقین بتسویه صفوف بهادران صف شکن

مردافکن که روز هیجا ابر وصل شاهان نماز جیم میدهند دست جرات از آستین جلاوت برآورده

بر آن قوم بیوجود حمله آور گردیدند و بمفحوای صدق اقتضای فال عسی ربکم ان یهلک عدوکم

و یستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون صدای فتح و نصرت از ملهان غیب بگوش

هوش شنیده رستم خان و قلیخان با سایر خوانین آن گروه مانند خیل زاغ که از صدمه شاهباز

تیز چنگل بنا در رفت بیال عجز و اضطرار و ندبه وا از آمده هراسان و لرزان داخل اردوی

اورنگ زیب شد و اورنگ زیب از ملاحظهٔ آن حال و در عواقب اندیشه شامت عاقبت سوال
افتاد و مخلص بجز از شیوهٔ ستودهٔ هندوستان که عبارت از گریز باشد ندیده با کل اسباب
و عساکر خائب و خاسر دست خواهش از ذیل مطلب کوتاه ساخته بمجرد رسیدن ... آن گروه
... التباطلبی شاید بیم هشتم شهر رمضان المبارک آوارهٔ دیار گمنامی گردید چون بر سر ولد
رستم شرف مطالع گردد سجدات شکر تقدیر رسانیده نقاره شادی بلند آوازه گردانید

رقعه که به دولتخان در ایام محاصرهٔ قندهار نوشته شده

ایالت پناه دولتخان بداند که چون از روز یکه معمار قضا و قدر قلعهٔ ذات بروج جسم خضرا
رنگ سپهر ریخته و از لیل و نهار در و تخت بر این حصار استوار آویخته مفتاح ابواب
مغلقهٔ این حصار را بدست کارکنان کشور شهود و برگزیدگان ملک نسیم الفضاء وجود
یعنی رسول مختار و حیدر کرار و آل اطهار او گذاشته اند چنانچه کشایش دریچه و کلید اتمام
اعجاز کامل خیر البشر دیده و دران در بین بر صدق این معنی شاهد بیست روشن تر از فلق تجلی
آفتاب از باب وضع مقرر بدست قدرت قاهره ساقی کوثر برشید عادلیست میرکز
بعد الحمد و المنه که این مفتاح جهانگشائی از آباء عظام و اسلاف کرام دست بدست
بنواب کامیاب همایون ما رسید و این گل همیشه بهار از حدائق آمال ما بیاری سحاب لطف ایزدی از
آغاز طلوع نیر اقبال ما شکفته بنسیم جاه و جلال ارباب مرام بر چهرهٔ بخت ظفر فرجام ما بازو دست تیغ اقلیم گیری
و جهانستانی ما بر عالم درانیست و با وجود شیر و سرپنجه صاحبقرانی و قوت بازوی اقبال سلیمانی پیوسته
همت والا نهمت ما بمقتضای عدالت کاملهٔ مرحمت شاملهٔ بران مصروف است که مهر تسلی نقشاتست

سبب تیسیر مراکب مسعود و جنود نامعدود نشده و نخست بر شحات زلال نعائم و سوابغ چشم
غنودگان خواب غفلت از سرمایهٔ قناعهٔ آگاهی کرامت فرمائیم و ابواب دخول مدار السلام امان
بر روی آشنا و بیگانه کشائیم که هر که سکوه راه نمائی دیده بیدار خود را باین امن جهانبانی سامعه
از نقصان دم خلل و تعرض خوارشی و زلال مصون کرد و حل ندو اگر با غوایت تیره بختی و برگشته روزگار
ازین سعادت محروم ماند اسیر سر پنجهٔ استیلا و اقتدار سپاه نصرت پناه گردد در یوم النشور
که عدالت بیدریغ نزد ایشان عیش و سرور و ظلم نزد ایشان ظلمت شب دیجور است و زمان احوال
غبار آلود وبال و نکال نباشد لهذا در حینی که اولیاء دولت و اعلام نصرت
بر عیوب در حرکت می آمد بیرون و روزان نسبت را که کوکب اقبال شان از ظلمات جهل
و محاق بود بحسن رضا جو خالق زناجال خلائق از زر در بار و شوکت و جبر و دستی جنود
فتح و نصرت آگاهی فرمودیم و آن گروه خذلان پژوه شناعت حصار و رعایت دیوار را
پردهٔ دیده آگاهی و قفل زبان عجب ندو و عذر خواه خود ساخته فرمان اجب الاذعان را
تلقی بقبول ننموده تا آنکه بمقتضای نوامیس سلطنت عظمی و خلافت کبری جمعی از جنود
مسعود را بهدم آن بنیان و افنا و اعدام آن گم گشتگان تیه غوایت و عصیان نامزد
فرمودیم و چنانچه حامل حکم والا و فرمان معلا که یکی از محصورین و مقهورین مست شده
تقریر نماید ابواب انحصار تو بر تو بعث التهیه سیوف درخشان سپاه جنگجو
بازو و دست تسلط لشکر قیامت مآثر بر آن قوم بی سر و پا دراز گردیده بنیان
وجود صغیر و کبیر بر جراحت و بیرازین سبیل بی امان ویران و کاخ جرات جسارت

بر دولت انقیاد با خاک یکسان شد چون اخبار و انذار شیوهٔ این دودمان والا و

سلسلهٔ معدلت اقتفاء ما با را سلافنا الکرام بر ذمت همت عنایت پیمای فرض و فرض عین

میدانیم که آن ایالت پناه را نیز از کیفیت تسلط قوت قاهره و چیره دستی اقبال آسمان

آگاه مینمائیم که اگر گوش هوش باصغای فرمان واجب الاذعان گشود قبل از آنکه

کار بورش منجر گشته عساکر منصوره بمجوای انّا جُنْدنا لهم الغالبون تصرف در برج

و بارهٔ قلعه و حصار نمایند از در اطاعت و انقیاد درآید با آثار اطاعت پیشگی و خدمتگاری

آن ایالت پناه را با فسر انجاح مطالب و اسعاف مآرب سرلبندی بخشیده هرگاه هوای خدمت

این آستان خلافت مکان و سر و برپرواز معارج سعادت جاوید در نظر داشته باشد منصوب

حکومت محلی از محال ممالک محروسه که صاحب صوبهٔ آن محسود امثال و اقران بل مراد او

و هندوستان تواند بود ممتاز و سرافراز فرمائیم و اگر آرزوی وطن مألوف عنان تاب این عزم

باشد بتحفهٔ مشمول عنایات خسروانه فرموده رخصت انصراف ارزانی داریم و در نظر کارآگاهان

دانش و بینش درست اندیشان نیکوروش ظاهر و روشن است که قزلباش ظفر تلاش را

از گذشته شدن محابا و پروائی نیست و بر جبیم اعلام را بر طرهٔ منقول شاهان چین و تاتار

و دشمن را بر نکهت نسیم بهار ترجیح سید هند و سعند او فوج جیوش قاهره و کثرت جنود بهره ور

که حصر آن بر خیال دور اندیشان متعسر و احاطهٔ تعداد آن بدستیاری اعداد و ارقام

متعذر است و معدودی چند که بمعاضدت ایشان در داشتن این چار دیوار

استظهار دارد و در برابر سپاه ایران چون نسبت قطره بدریا و ذره بخورشید جهان

٦٥

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عنود و زنگ تفرقه از خاطر مترددین سالکین سبیل زدوده بفر اقبال کسب معاش
و سرانجام اسباب انتعاش قیام نمایند و چون بعضی از انسان صورتان ابلیس سیرت
و بشر نمایان شیطان سریرت در این آمد و شد و مردی باعمال ناشایسته کرده قیام نموده‌اند
و اندوخته حسنات را با نقد حیات از تجار خیر دار که سررشته شیرازه رفاهیت سکان
مرزبان سپاه‌اند بر دست همت طرفین مرتبه فرمانفرمائی جانبین که حدیقه پیرایان آمال
خلایق و چمن آرایان ریاض خلق و خالق‌اند واجب و لازم است که اگر آب خودرائی و
خودسرائی خار بیگانه مردم آزار از زمین همیشه بهار مصالحه سربالا کشد بارۀ آمد و شد
خیراندیشان آن خار بن انگنده آن نخل جفا از ریشه برکند دگر درمیان امید عاد و حاصل این
اگه مسموع مسامع جاه و جلال میگردد که بعضی از حکام ولایات متصله بولایات ممالک محروسه ٦٦
پا از منهاج مستقیم حسن سلوک بیرون نهاده نسبت برعایا و مترددین منسوبان دولت ابد قرین
سالک طریق تعدی میگردند و یکی از جملۀ آن یاجوج صفتان که در هم شکستن سد سکندری
مصالحه و دوستی طرفین سعی مینماید فلان است که بر سر جمعی از مسلمانان
ریخته اموال ایشان را عرضه یغما و دمار از ایشان برآورده اسیر و دستگیر نموده و بدین نیک شیوه
ناپسندیده اکتفا ننموده پیوسته سلسله جنبان شرارت و فساد و مهیج
مواد بغی و عناد است و منسوبان این دولت محکم بنا برعایت مراتب
صداقت و خلت و صفا در صدد تلافی و تدارک در نیامده متعرض
احوال ایشان نمیگردند و اگر چنانچه آن مفسد بد اختر تنبیه نیافته کردار ارتکاب

این امر نیابت مطلقه آنست که هر گاه امور عظیمه گردیده در حصار استوار مسالمه و
مسالمه افتند و بعد از آن تمارکی آن متواد خواهد بود مناسب شیمه عنایت آنکه
کارکنان آن دولت علیه آنگروه مخذول را تنبیهات عظیمه و تهدیدات بلیغه کرده تکرار نم
کرمن بعد ارتکاب این قسم امور نتوانند نمود و اگر از هم نگذرند مدتی آن مخاذیل را مستقر
سلطنت رتمین مشخصه بجهت تنبیه آن ابلیس سیرتان ثعالب صدمت انجام این مرد
مدت متمادی میسر نتوانند شد بنا بر حصول اینجا در بیکاشکی و تصدیع حجاب و میلباشگی اگر
مشوه ابنا دولت والا آن قلعه را بالتمام خود رسانند محمول بر فهم و مرضی خواهند بود

رقیمه که بجهت امتیاز الویه سیاه نوشته شده

از روز یکه دست قدرت جناب لشکرکش جود رسپه آرائی هستی بود بجای کبستن
نشر الویه کنیونت و اعلام هستی بر نظارت جنود مکونات افراد کائنات نموده و شقرات فروغ ثبت
ماه انفراد تا قدرکن ادهم گشوده هر صنفی از اصناف این لشکر بیشمار از هم به نشانی ممتاز و هر گروهی از
بیکران انفوج را بعلم سرافراز ساخته شقه تواعسکر روز را بلاء محلول زرینه مهر منیر طراز اعلام
سیاه شب تحلی نمانگاهای کواکب ثابت سیار مزین است طوائف لاله و گل را دیدگان سپهر جلوه‌ها
افواج را آب جبرائکاه در رویه پیرایه خاص رونق افزا حسن منظرست چون نسیمی فرغ با صحل از ملحقات
و توابع بودن خبرده بعضی از مفترضات میباشد لهذا اقتحوا اطیعت حضرت رحمان که محور احسانیان
تکمیل ابنان یاجنت نشان ست مقرر فرموده ایم که هر یک از نگر یکیان و امرا عظام را نشانی ظاهر و علامتی
باهر باشد که بدین رنگها سه یجا و زبان متقابلا عمدا که مرد از افسر ثخن کهای مطالب بهنگام رسیدن آنگاه

تا رب‌ست از رحم ممتاز باشند بنابراین شفقت شاهانه شامل حال آن فرمود علمیکه سطر از آیات تبیینات
فتح و نصرت‌ست بآن عالیجاه شفقت فرمود و مصحوب فلان ارسال فرمودیم

رقیمه که بمرزا مقیم کتابدار در عالمگیری بهند نوشته

مرزا مقیم کتابدار خاصه شریف بصنوف توجهات شاهانه و الطاف نوازشات پادشاهانه
غرّ افتخار و شرف امتیاز یافته بداند که از آنجا که ارتق عنایات ازلی و سواطع اشراقات
سعادت لم یزلی از تزیید و طلوع نیّر جهانبانی و سید و ظهور کوکب عالمتاب صاحبقرانی
چراغ ابد فروغ امید دولت والا را از پرتو انوار کوکبه مصباح برافروخته
و قلوب احبای دولتخواه طبیعت را پروانه وار با آتش شب‌های این شمع فروزان سوخته
پیوسته ابواب کامیابی و مسرت اندوزی بهمبستگی انفس بر روی منتسبان این دولت
باز و دست افتاده اولیای دولت مصون از کدورت با ثمار حدائق مطالب و آرب دراز
هم میباشد درین ایام سعادت غایت فرخنده فرجام بهوای سیر و شکار ریاض خلد عنوان
از مدان بهشت نشان که از مسترزبات ملک فسیح الفضای ایران بل گلشن
با امتیاز بهشت بهار و الوان ریاحین از بار و اصناف صید و شکار دار و خفان تا ب غولیت
گشته فضای این حدیقه همیشه بهار مضرب سرادقات آسمان کردار و مخیم
شادروان خورشید انوار گردیده چون از آثار تحکیه آن اعتصام مراسم بندگی از
خدمت والا و درگاه وسیله جداگشته عریضه مشتمل بر کیفیت سوانح و وقایع آنجه و دو احوال
سعادت اشتمال سلطنت جلالت پناه فلان در بارگاه فلک اشتباه نفرستاده خاطر دریا مقاطر ۶۸۰
اشارت بوسیله ...

مفیا النظیر و ضمیر ملکوت ناظر الهام تخمیر متعلق انتظام قواعد سلطنت و جلالت پناه موما الیه
میباشد اگر المقرب الحضرت بزودی رخصت انصراف حاصل نموده روانه میشده باشد
فبها و الا اخبار صحت مزاج و حقایق سوانح مسالک جلالت و سلطنت پناه موما الیه
بتفصیل عرضداشت نموده روانه پایه سریر خلافت مصیر نماید و در حین مرخص شدن
و الاجاه موما الیه اظهار نماید که حسب الامر اعلی دو زنجیر فیل که رزم رو و خوش جلو باشد
فیلبانان خواجه سرا طلب شده و بعد از آنکه تحصیل نموده تسلیم نماید همراه بیاورد و [illegible]
کرده داشته باشد عرض نمود و بعز انجام و شرف اسعاف مقرون شناسد رقم
سیورغال محمد بیگ اعتماد الدوله چون قابلیت مواد و حصول استعداد راوی
49 جلب آثار انتظار تربیت و جذب فواید و عواید عنایت خاص است که پرتو مهر منیر مقتضای
آن گل را در رگ شاخ رنگین و قیمت لعل و یاقوت را در صلب کان سنگین مینماید و همین معنی است
که انسان را از زمره امکان و سر دفتر اعیان تاج امتیاز بر سر میگذارد و مقالید حل و عقد امور
بکف کفایت و قبضه درایتش میسپارد و نقد قابلیت گوهر شده است که در گره قطره باران
نیسان بسته است و عروس حجله نشین تهایست که طرازنده پیرایه وجود در انتظار رشد
نشسته در کارخانه امکان تاثیر فاعل بی شایستگی ماده قابل تا بر ثمرت سبب پرورد
خیال ایوان رفیع الارکان بر جنگ روان سود امیت نمی بود اگر آئینه قابلیت صفا نشد صورتی
مقبول طبع جلوه ظهور نمی نماید و اگر مرآت آمادگی واسطه نگردد حسن وقوع اشیا نقاب
حجاب از چهره ظهور نمیکشاید سیم و زر را از تمامی عیار کسوت مقروض خورشید ماه در ربیب [illegible]

از بس صفای طینت رتبه تقدم بر بینش ارباب نظر لهذا فروغ عنایت و انوار مرحمت نواب
همایون ما که چون تابش آفتاب عالمتاب عام و اثرش تمام است بمقتضای الناس معادن
کمعادن الذهب و الفضه بعضی از بندگان از علت قابلیت مواد و حصول استعداد در مرتبه
آن قرب سرفراز میسازد و پایه قدرش را از اکفا و امثال می افزاید و مصداق این کلام
و مصدق این مرام صورت احوال خلافت کردار نجیبه منظور انظار احسان مهبط فیوضات
بیکران گشته بود تا فرتاب آن آفتاب مغناطیس حسن خدمت و اظهار کاردانی و
کفایت جذب آثار مرحمت بیشتر از بیشتر مینماید و یکی از جواهر امور مکنونه که بگوش
اندیشه آن اخلاص پیشه از معدن خفا و اختفا به پیشگاه ظهور و وقوع جلوه گر گردید
معادن طلا و نقره ملک ایرانست که از عهد باستان الی الآن نشان آن در این دیار نایابی
عنقا و نشانی وجود کیمیا بود و صورت وقوع آن در آئینه احتمال نیز دشوار
جلوه مینمود و در عهد وزارت و ایام کفایت وزارت پناه موسی الیه به تجایب
اهم از گشاد این معما ظاهر گردید و آوازه ظهور این امر غریب از حدود روم تا سرحد چین
رسید و بازای این خدمت شگرفی و دریت خیالی موسی الیه محل منظور انظار
احسان الطاف بی پایان فرمودیم رقمیکه در باب طلب مولانا محمد محسن
کاشی نوشته شده مولانا محمد محسن بعنایت بیکران خسروانه مستمال
بوده بداند که چون پاسداری شکر هر چیزی بازای انعام منعم و جود
تحمید در حضور اکرم اکرم میباشد چنانچه هر چیزی را از اجرای سعودات هر فردی از افراد

کائنات مرات تماشا رشاد این مدعا و حجت واضح این مستغنی ست از شهود دوام جیوخ گردون
چون آفتاب عالمتاب روشن ست که سرگرم این آرزو ست و از ذکر مدام دریا بیدا
که سررشتهٔ این حسب وجود ازین قرار برگردیده که از درگاه عنایت کریم مطلق با عطا
گوهر گران بهای مذهب حق اثنا عشری فرمازوای نوع بشر که عمده عطایا و زبده فزایا
بخشانیده و عطیات اختصاص فرموده باشند رعایت اینچنین بیشتر از دیگران لازم مراعات آن
فرض و متحتم است و چنانچه این فرقه والا و طبقه معلی مشغول لذا این امر واجب الادا میباشد
بر اولیای رموز عرفان و عارجان معارج ایقان نیز در مذهب بیدار کوشش تیقظ و بیداری
فرض عین و عین فرض ست که معاضدت حارسان نقود شریعت و حافظان گوهر نوامیس ملت
نمایند و بعد الحمد و المنه که نواب کامیاب همایون القاب آثار طلوع نیر عظمت اقبال و عنفوان
بهارستان جاه و جلال پیوسته بمساعدت تائید حضرت رحمان خالق زمین و آسمان مراعات امور دین و سلوک
مسالک یقین منظور نظر اصابت اثر میباشد و در هنگامی که تقویت ابنیه اسلام و استحکام نیکنام بر بنیاد
ایام رجحان دارد منظور نظر والا و مرکوز خاطر معلی آنست که گاهی نماز جماعت که حقیقت ادای دین و
بشهادت عدول مومنین ست قیام نماید میباید که چون بمضمون فرمان واجب الاذعان اطلاع حاصل نمایند
امیدوار درگاه جهان پناه شده و تقدیم این امر شریف که در حقیقت رضا فرمای صورت و مشیت
عمده عبادات خلاصه طاعات دانند رقیمه محبت خلعت محمد بیگ اعتماد الدوله
نوشته شده بخشانیده و پیرایه وجود و کسوت پوش آراستگان بزم شهود که فلک را
از زر لباس اطلس زربفت و خورشید را تاج فروغ بر سر ست بمقتضای حکمت شامله

٧١

به فحوای قدرت کامله هر فردی از افراد کائنات و هر جزوی از جزئیات مکونات را مرات صفات
کمال و آئینه پیدائی ذات عدیم المثال خود نموده از ذره تا خورشید جهان آرا و از قطره تا دریا
بچشم مشاهده گویای آیت بیان رموز انفس و آفاق گردیده چشم بصیرت شان از کحل الجواهر دانش نکهت
گردیدگی فراخور سرمایه که از انعام عام آن مفضل منعم مائده اندر سرگرم این تکاپو دست آرام
این حجت در جوهر نیر خورشید را آتش در آتش است که لعل را در کان عقیق را در کهستان مایه رنگ
پوشانند و ابر مدرار بهار را پایه تر دامنی از قطره زدن آمده وارست که سر این تنان اغصان اشجار
بخلاع رنگارنگ نوروزی رسانده و بطراوت ایشان در حصول امید عروسی و هر ماه بر شاخسار ایشان نخل فراز
مانند قربان که بظل حضرت پروردگار و آفتاب عنایت اعتبار ایشان سایه افراد کائنات بیشتر تواند بود
که ظلال الهی حالات انتظام هر کس لازم و سایه را متابعت ذات کارسیست متحتم و چنانچه قابلیت مواد
در تماثیل استعداد و مقناطیس جذب عنایات مبداء فیاض می باشد شایستگی خدمت و خلوص نیت
بندگان نیز جالب عطایای خسروان ذی شان میگردد لهذا بنابر ظهور اخلاص بندگی و حسن نیت و
اختصاص کارگزاری عالیجاه محمد بیگ زبده دیوان اعلی شمه از عنایات شاهانه در حق او از الطاف
پادشاهانه شامل حال فرخنده مآل مشار الیه فرموده از ابتدای فلان هر ساله مبلغ پنج دست
از اثواب پوشیده نواب همایون ما که در ایام نظارت بیوتات سرکار خاصه شریفه بانعام مشار الیه
شفقت مرحمت فرموده بودیم بدستور بوزارت پناه مومی الیه عنایت فرمودیم مستوفیان عظام
رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغییر و تبدیل مصون و محروس دانند و صاحب جمعان
بیوتات هر ساله واصل ساخته در عهده شناسند رقمیکه جهت خلعت میرزا محمد شفیع

منجم نوشته چون نجوم سمای سلطنت و بختیاری آفتاب جهانتاب فلک عظمت و کامگاری
است بارتفاع آن آسمان جاه و خسروان کواکب سپاه را که شهاب ثاقب دولت شان
قدر آور دل فلک والائی و برتری و ماه نزاید النور کمال شان در نصف النهار بلند اختری
در دوره رصدبندان فلک دانش و مجسطی کشایان توجه بینش خاصیت مهر درخشان و
خورشید تابان میباشد و چنانچه آفتاب جهانتاب صدرنشینان مکامن الکرام بوستان
وزرا که جهت شان طالع وقت نوروز سلطانی را با ثواب معتقد و پیرایه سکینه النواجح
انگشت نمای شاخسار و صاحب امتیاز و اوراشتهار قلمرو نوبهار میسازد بر ذمت
همت حقشناس نیز واجب و لازم است که رعایت حال جمعی که چرخ پامثال و بدیده اخلاص
بندگی اصطرلاب ارتفاع آفتاب جهانتاب وجود وافر الجود نواب همایون گرده
نمایشیم نماید و در تیرقت نیابت شاهانه در بارگه فلک المخمین مرزا محمد شفیع منجم خاص
انواب خورشیده روز تحویل با وقت نیاه مذکور از ابتدای فلان شفقت فرموده رقم
سیورغال طیبی چون حکیم علی الاطلاق کائنات و مسامع ابدان ارضین و سموات
کرا آورده و دختر زمین انواع حیوان سوق وفاق اصناف اوراق و اغصان بساحت
دریافت و عرصه شناخت او را هیئت راست و رهنمائیت بکیم و کاست از روز که
نبض شخص دولت عروق و دارائی و سلطنت را با نامل حسن تدبیرات همایون امام دوه نماید
اصلاح مزاج فاسد ایام را بر نوشدار و عدالت مانماتره پیوسته کنونی خاطر والا مرکوز
ضمیر سعلا است که جمعیکه کسب کمالات و حسن خدمات را عمل داده بسبق بندگی آبا و اجداد

مشمول عوارف شاهانه و عواطف خسروانه فرمائیم لهذا شفقت شاهانه شامل حال فلان شده

دیباچهٔ رقم شخصی چون خاطر دریا مقاطر سلاطین باتمکین که مجمع البحرین مروت

و همت و جامع السماوتین آدمی و آخری ست پیوسته در بحر فکر تفکر و دریای

بی انتهای تدبر جویای گوهر مقصود که عبارت از تحصیل رضای رب و دوست و پیشه

و تعلیم میرام و اختلاف این کلام منوط و مربوط بدان است که جمعی از بندگان اخلاص شعار

و غلامان فدویت و نثار که حسن خدمات و نیکو بندگی ایشان بمحک امتحان بقبول رسیده باشد

تعیین فرمائیم که از نتایج سلوک ایشان رعایا و برایا مستریح البال و مطمئن الحال

باشند لهذا فلان را تعیین فرمودیم دیباچهٔ رقمی چون آب و هوای ریاض دولت

والا و حدیقهٔ همیشه بهار سلطنت متعالی مقتضی آن است که در وجه قدمت خدمت درگاه دار

و نهال بلند که مثمر و سایه گستر بوده غبار ستارها کام مطلب یابی از اثمار آن شیرین و حدیقه طراز

بزم طرب ابرار و ان از ازهار انوار آن رنگین باشد لهذا از ابتدای فلان خدمت فلان را

مرحمت فرمودیم دیباچهٔ رقمیکه جهت القاب محمد بیگ اعتماد الدوله

نوشته شده: برنیایان رموز انفس و آفاق و خوانندگان نقوش

حکمت این میثاق پوشیده و منیت که رشتهٔ سلسله طراز مهر قامتی

و دانستن پیرایهٔ مهر اندامی کار مهر دیده و در سبب و پیشه مهر منشگی نسبت حیاکچه

آراستن قامت قابلیت سلاطین فیض نشان بملابس دوام نیکنامی که از عدالت و سیاست بر

خواستن دارد مخصوص پیشکاران کارگاه و تدبیر و کارکنان کارخانهٔ تقدیر است همچنین

پایهٔ اخلاص بندگان اخلاص شعار و خدمت اندوزان درست کردار خاص و پیدا آمای
شهریاران رفیع مقدار ریا باشد بعد الحمد و المنة که از مدد جلوس بر اورنگ بلند جاه خانی
و تخت رفیع الاساس صاحبقرانی پیوسته این شیوه ستوده منظور نظر اصابت اثر بوده
هر یک از ملازمان بساط قرب فراخور مراتب بخلاع گرانمایه امتیاز و اختصاص یافته اند
چون همین تشریفیکه اندرین ایام بر پرورزمان و انصراف دوران بساق دسترس سلسم
منیت اسم متبل ذکر جمیل ست لهذا درینوقت بنا بر حسن خدمات شایسته و تدبیر بایسته
اعتماد الدوله محمد بیگ باالقابه لباس القاب عالیجاه و موسی الیه را که چسپان قامت
قابلیت اوست مطرز بطراز مختص بجا اشتهار و عمده مقربان درگاه و فرمودیم مستوفیان ارقام
واحکام دفاترین مناشیر و عنوانات آنها را ثبت و مرقوم سازند و از تبدیل مصون
دانند دیباچه رسمی بمیرزای وحید الزمانی چون منهل تربیت عام
و شفقت و چشمه سار خوشگوار کرمت و مرحمت بر عموم لب تشنگان حصول
آرب سبیل و برایات تخم امید کشت زار مطالب گوناگون حاجتمندان کفیل ست
و پیوسته نهال آمال اخلاص مندان ازین ماء معین رشد و نما و سرسبزی و اغصان آن
از شرب این زلال کوثر مثال زمین پایه و آسمان سایه باشد لهذا رسمی ازین بحر
بیپایان قطره و از باران این سحاب صرف قدر عشر امید فلان گردید تا ریخ فلان
دیباچه رسمی حکیم سعلی الاطلاق و رواسی الدلالات باستحقاق کرانسانه
مهین را در رشیه مشیر رموز خوان غوامض صحائف اسرار نموده و

طالع گردید نظر را در صحیفهٔ سینه و تنفس پیشگی فوت آسمان پرداز و نیرو بی عرش آرائ
کرامت فرمود و حیا بخشا اجزای حواس ظاهر و باطن انواع ذیحیات را اعتدال مزاج
شیرازه بند اتحاد گردید و همچنین اوراق پریشان افراد انسان را از رشتهٔ عدالت بادشاهان
ذوی الاقتدار صحت التیام و اتحاد بخشیده و درین کارگاه قدرت و کارخانهٔ حکمت الملک
کرمیت قوام ختام ابدان از عروق و اعصاب بهم تافته است تا نمایش و الای دار الملک آدمی
از رشتهٔ احسان سلاطین فیض نشان تا ارتقاء بندگان صحت التیام یافته دلا گر بادشاه
کشور بدن فرمانفرمای مملکت تمناست اگر نسبت نبض باجزای اعضاء فرق و قدم
نباشد احوال رعایای حواس مختل و مخرب کالبد از دست انداز لشکر بیگانهٔ امراض و علل معطل
گردد و اگر شرف رب النفس که فرازش دولت سرای سلطان دل بست و دست ارکان
گسسته معاملات لتعیش ضایع و مهمل میشود و ازینجاست که فرمانروایان اقلیم صحت کرداشته
سعی برده اند همواره در تعمیر باطن بندگان مساعی نمایند و اخلاص مندان درست اعتقاد
کوشش بسیار بایند و لله الحمد که نواب همایون ما را از اسباب رسیدن ارتفاع مدارج سلطنت
پیوسته منظور نظر اصابت اثر آنست که هریک از بندگان فراخور قابلیت مراد و کسب
استعداد از آفتاب احسان و سحاب امتنان استفادات استفاضه نمایند
لهذا نوازش ابر احسان سرفراز ساخته دیباچهٔ رسالهٔ آنکه خسروان ذیشان
در موز خوانان لوح امکان که در دبستان تعلیم آدم الاسما کلها بمنصب خلیفگی
سرفرازاند بعنوان صدق انتهای من عرف نفسه فقد عرف ربه ازین

کتاب سادی رموز پستار اسرار بخوانند و غوامض این مشکلات را کو آب میسانند

چه خوانا می این فن حکمت زعم آ امور مفرز حضوری دیه آئینه حضور سلوات در راید و تحقیق

ضروری میباشد از تهمت عدل ثنیت بعید بل روح و منبسط بودن آن در اعضای

کالبد بیک نسبت معلوم ست که لحساق انعام بادشاهان نظر بکارکنان و بندگان نیز عام

میباشد و از اعتدال مزاج که شاهد میزان صحت ست ظاهر میگردد که ریاست عامه

به نیروی ضعیف تواری تمام میگردد و از تردد انفاس که در خواب و بیداری برقرار

ست بیقراری پرستاران بشوق خدمت ملوک معلوم و از جنبش نبض که سطر خوانای

این صحیفه قدرت ست پیوستگی دست امیدواران در دامن دولت سلاطین مفهوم ست

ازین منشور الآداب الٰهی سلوک رعیت با پرورش پیدا و از احتیاج سلطان قلوب بتردد

الانفاس موجب پژوهش احوال خدمت سگالان بر مرآت ضمایر خسروان هویدا

و بعد الحمد و المنه که از بدو جلوس بر اورنگ سلطنت و اقبال و ابتدای اتکا بر وساده عظمت

و اجلال همگی همت والا نهمت مصروف و معطوف بر آنست که بندگان این درگاه آسمان

پیشگاه عموما و باریافتگان بزم قرب حضور خصوصا از فواید احسان و انعام محظوظ و بهره مند

گردند لهذا بنابر شفقت شاهانه درباره فلان فرمودیم **دیباچه رقعیکه جهت**

وزارت شخصی نوشته از روزیکه در دار العبادت امکان صفوف

وجود آختشیان بقیام بندگی و بسجود اذعان یکتایی یک منان اشتغال

نموده از طوع بندگی طوق اطاعت برگردن دارند عادت عدالت عادل مطلق ازان نجر

جریان مائینه کرا فراد عشرهٔ انسان از رشتهٔ اطاعت پادشاهان عظیم الشان شیرازهٔ انتظام
یعنی اعتدال حقیقی که مضاهی وحدت مطلق ست نزدیک گردانند لهذا بر ذمت همت پادشاهان
ذوی الاقتدار که سایهٔ آفتاب در پرتو آن خورشید کامل الصفات اند لازم که بجهت مراعات
این معنی در هر محلی از محال ممالک محروسه جمعی از بندگان را که متصف بصفت امانت
دیانت بوده باشند تعین فرمایند که مهام رعایا به سر و کار داشته ایشان منتظم و شمل جمعیت
شان ملتئم باشد و چون آثار راستی و کاردانی از وجنات احوال فلان و استمرار و رسوخ
ست شمول عنایت شاهانه شامل حال مشار الیه فرموده دیباچه رقمی چون
حکیم علی الاطلاق که وجود انسان کبیر را که عبارت از عالم اجسام ست از اخلاط اربعه
اسطقسات و اعتدال رمشیه موالید و جوارح کائنات ترکیب نموده وجود پادشاهان
رفیع المکان را در مزاج این انسان عظیم الشان بمنزلهٔ حرارت غریزی که شیرازهٔ ارتباط
اجزاء ابدان ست مقرر داشته که بعنایت این پیکران قدرت اسلی اوضاع عالم
امکان را منتظم و شمل وجود مکونات ملتئم باشد و چنانچه محفظ حرارت غریزی که مدبر معرجه
و طبیب بیماران مجموعهٔ تن ست از سایر نزدیکان بساط قرب سلطان دل پیشتر می باشد
همچنین رعایت و مراقبت جمعی از ارباب کمال که به سوختن دماغ چراغ افروز
خانوادهٔ حکمت و فضیلت گشته زبانداران طبیعت و مزاج و نبض شناس شخص مدبر علاج
شده باشند بکار خسروان گردون کرا پاس ملک محروم نا اهل شیدر بر ذمت همت قدر شناسان
واجب و لازم و فرض و متحتم ست دیباچهٔ رقمی فلان بداند که چون

هر مو بیتی از مواهب جناب کبریا و عطیه از عطیات خالق ارض و سما راشکرے خاص میباشد
که مردمان اتیان بدان از عهدهٔ شکرگزاری برآمدن متعسر بل متعذر میباشد چنانچه
شکر جارحه زبان عبارت از آنست که پیوسته بجا حضرت رب العزت رطب اللسان گویا
باجراء ما رسیدن محامد خالق مظروف بظرف ازین جدول صوت و حرف چمن عبودیت را
سرسبز و سیراب دارد و شکر ثروت و غنا آنکه فقرا و مساکین را بر بخشش درهم و دینار در
دامان خواهش از خاک ذلت بردارد و همچنین شکر عطیه عظمی و نعمت والای سلطنت
و جهانبانی پادشاهی و پاسبانی آنست که همه اوقات از احوال امور مملکت و رعایای
و ضعیفان و فقرا و رعایا خبردار بوده در کمال تیقظ و بیداری طلب حضرت باری
نمایند چون رعایا را قدرت آن نیست که مطلب خود را بپا سده از مدن و محالیکه
بلاد ممالک محروسه باشد بعرض مقدس سانیده از خوان عدالت استفاده توانند نمود
لهذا بنا بر سهولت وقوع این امر اهم سفته رفر مودیم رسمی که جهت
اجرای آب و سیورغال محمد بیگ اعتمادالدوله نوشته
دهقان کشت زار وجود کائنات و غارس نهال بستان موجودات که مزرع آسمان
از آبیاری قدرت بالغه او اخضر و نهال زبان با ثمار رنگین شکر و سپاس بر ورت از اجرای
عیون خورشید و ماه که باعث رنگینی بهار و خزان حدائق سفید و سیاه است چراغی در راه شکر
اهل بینش افروخته و جهانیان را بروشن ترین وجهی راه و رسم آبادی آموخته
که احیای ارواح اموات که همکاری حضرت مسیحا و احیای عیون را

قنوات که شبیه بمجره خناب مقدس بوده است هم چنان تحصیل رزق حلال
از مزروع و هم ذخائر مشروبات خودی اند زندها ازانجا که احتیاج غذا افراد انسان بل
انواع حیوان را بالاشتراک حاصل است اقدام برین امر بکفایت محتسب عدالت سلاطین بانکیر
مشکل است در حقیقت اشتغال بشیوه ستوده حراثت اقلیم وجود هر نوع بجای از
آفت و حیه بر عدالت فرمانروایان وقوع امنیت است و چنانکه اشتغال این شغل
جمیل را در ابقاء ذکر جمیل خسروان گردون توانان حتی ثابت میباشد بر دست
همت پادشاهان عالی شان نیز واجب و لازم است که در مقام پاداش و زاده علاقه
این نیکو سگالی بر وجه احسن نمایند تخصیص رعیت نیکو حسن خدمت و صدق نیت
موروثی و کسبی نیز علاوه آن شده باشد رقمیکه جهت وزارت
مرحوم میرزا مهدی نوشته وزیر دیوان اعلی نشان اند فرمان استعطاف
گستری خاتم هدی و صاحب رقم منشور حجة الطهوریان سنة ذلک لآیات لاولی ا
که طومار بندهای شب و روز با زاهر آفتاب و ماه نهاده و دفتر وجود را با فراد
مکونات ترتیب و تزیین داده از روز که فرمان منصب والای جهانبانی را
بطغرای غرای رشیت نبی مکّنا لهم فی ملکاً لا ینبغی لاحد من بعدی موشح فرمود
و فرمانروای انام را در صحیفه خلود و دوام بنام نامی اسم سامی آنحضرت توده
بیگی همت الا و بهنگی نیت علیا مصروف و معطوف بر آنست که جمیع زخیر اندیشان کاروان
یکجهتان اخلاص تو انا زاکره جمال فرخ فال شریعت مصطفوی را به پیرایه دانش کمال علمی و فضلی

۸۰

قبضال مزین و محلی ساخته باشند از امثال و اقران بمزید لطف و احسان ممتاز ساخته

بمناصب بلند و مراتب ارجمند ارتقا و اعتلا فرمائیم و مصداق امثال صورت حال

فلان که دوحهٔ خاطرش در گلزار همیشه بهار سعادت و نجابت باثمار علوم عقلیه و نقلیه

تشیر و نهال طبیعتش باثمار کمالات صوری و معنوی زیب و زینت است لهذا از ابتدای فلان

رقیمه که بسیر حملهٔ نوشته اند بیمن حملهٔ خانهٔ دل اخلاص منزل را پیوسته بضیای

آفتاب ابدی الاشراق عنایت و اقبال بادشاهانه که در وسط السما ترایه و ترسیه

مستر فروغ ضیا میر روشن ... حدیقهٔ بندگی و یکجهتی را برشحات سحاب مدرار الطاف بادشاهانه

گلزار بحر نونهار سلطنت اند مدت ها بر سیار دلکشش دلبسته بود اند که عریضهٔ اخلاص مشحون

و ذریعهٔ بندگی و یکجهتی مشحون که در منوقت بارسال آن خود را در سلک ارباب فکان

ضمیر دستی تکمیر ز خاطر خطیر آفتاب نظیر منتخر علیه و منسلک گردانید و بود منظر کیمیا اثر رسیده

و خدمات آن اخلاص تمرین بندگی آیین مشتمله ظهور رسیده آنچه در هر باب معروض

انظار دریافت والا و ضمیر منیر خورشید ضیا گردانیده بود مستنیر بانوار ملاحظه مستفیض و

بضیا مشاهده شد آن اخلاص شعار بسلک وشار و کافهٔ فرق ناجیه اثنا عشریه بمراتم

بیکران خسروانه و نوازش بی پایان خدیوانه بعوای آلائی مخمور و موفور و بافزونیها مستظهر

و مستوثق خواهند بود چون خلوص نیت و صفای طویت سلاطین صداقت آیین سلسلهٔ

علیهٔ قطب شاهیه نسبت بدین دودمان خلافت مکان و اتحاد مذهب و تشیع طرفین

برعالمیان عیان و مستغنی از شرح و بیان است اراده خاطر الارحج علاء متعلق این شد

کرمیت این اتحاد و لوقوع اتیلاف تازه و بلند آوازه گشته از آثار این پیوند دوستی
اوراق سعادت انوار کام مطلب روئی نمود از این سلسله جلیله شیرین گردد
ابنمه عادر عهده تقریر میرزا ستیم کابدار شده بود و مقرب الحضرت موسی الیه
صدد راین فرمان جلی اشان اجب لاذعان معروض نداشته که تبقدیم آن قیام نمود
وچون آن سیادت پناه شایسته آن هست که از بستان فلک بنیان برجوع خدمات
سرافراز گردد و باید که شاید فرمانرا با تفاق مقرب الحضرت مزبور در محفل اظهار
پیرایه تقریر و بیان پوشیده اگر صدد ر نامه والا و تعیین مستعمرے از بندگان درگاه
جهت انجام تمرام لازم باشد بوقت عرض سانند که دران باب بدان چه امر
بندگان مینوایند بت ابد مدت دوران عدت تقدیم رسانند خاطر بندگے
ذخایر را العنایت بنهایت شاهنشاهی مطمئن داشته حسن خدمات و بندگے ۸۲
خودرا بیشتر از پیشتر منصه ظهور برساند و مطالب و مدعیات خودرا الموقف عرض
رسانند که زیور قبول وحصول محلے گردد در سفے که به بوداق سلطان
تفنگچے آقاسے در ایام الچیگری هند نوشته شده

امارت پناه بوداق سلطان بعنایت بنهایت شاهانه و مرحمت بے نهایت
پادشاهانه مفتخر و سرافراز و ممتاز بوده بداند که عریضه که در نیوبت
مصحوب رفعت و عوالے پناه علی قلی بیگ مهرگاه جهان پناه و جهان
خلائق امیدگاه مشتمل بر خوشنودی از الطاف پادشاهانه الاجاه گردون بارگاه

سپاه فرستاده بود در هنگامیکه گلهای کامجوئی و کامرانی در بوستان بخزان

ساحتقلالی برزیش سحاب عنایت سبحانی شگفته و گرد و غبار عوائق و موانع

عیش و عشرت بنسائم الطاف الهی رفته و لالات اطراف و دیار جاه و جلال عز

آستان و سلاطین تمکین محفل بهشت مشاکل اند ساغر بخدمت در دوران بودند بنابر کیمیا اثر

رسید برگ پان که بدفعات ارسال یافته بود بتخصیص بارشه بنامه لاهوری میوئی نوبهار دار الخلد

بزم ارم نشان سرسبز و ریان دارد گردید بنابر عنایت شاهانه و دربارهٔ آن غلامزاده علاج خرد

پوشیده مصحوب نعمت و سعادت پناه سهراب بیگ غلام خاصه شریفه فرستاده شد معروض داشته بود

که اعلیحضرت پادشاه والاجاه کامیاب مالک رقاب بنابر مراعات یکجهتی و یگانگی سفته

فرموده اند که تعاقب ارسال برگ سبز بان بوستان یادآور شگفته و خندان باشد اینمعنی موجب

اهتزاز از اهتزاز انبساط خاطر همایون شد چون از طرفین بساط یکتادلی ممهد ابواب

منافرت و بیگانگی بالکلیه مسدود است آنچه از ثمار حلاوت آثار مختصرا شیه ار مرغوب خاطر والا

آن پادشاه جم اقتدار عدالت شعار پسندیده اطوار بوده باشد معروض خواهند داشت که

بندگان درگاه گردون پناه بارسال آن مامور گردند و در عریضه علیحده اظهار ارسال خاطر خورشید مآثر اعلیحضرت

پادشاه گردون بارگاه بارسال عمدة الاماثل و الاشباه برهان الدین خویش ایالت و شوکت پناه اصفی

شده بود بر آن غلامزاده بواجبی ظاهرست که در حینیکه جان نثار خان به

حجابت بدرگاه خلایق پناه آمده بود از جمله مطالبی که عرض آن مامور شده انشد عارضست تعین مردم

اینده یار بوده بر حسن از التفات ترا که غبار نفاق بانعم دخول شاهد سمون بحجلهٔ اجابت و قبول بود بر آئینه حصول

در نیوقت که بحمد الله تعالی انقلابات روزگار بر ناظر رفته و گلهای بهجت بر شاخسار مودت
شگفته است زبدة الاقران موسی الیه را مرخص فرمودند ارقام مطاعه لازم الاطاعت
باسم بگلربگیان عظام و امرای کرام و وزرای ذوی الاحترام ممالک محروسه شرف صدور یافت
که مانع و مزاحم مشار الیه نشده ادرار کمال رضا و خوشحالی بعنوان متعلقان و اجمال
و اثقال روانه نمایند و علی قلی بیگ مشمول عنایات شاهانه و انعامات خسروانه شده چون التزام رکیب
آن خلد مکان به سیر باغ ارم تزئین و را محفل خلد آئین بهجت گشته بیامن سعادت اکثر مهمات
مرجوعه مفتوحات بپایان قرین حال اولیای دولت قاهره شده در اخلاص شعار قرین زلال
اخبار مسرت آثار میباشد لهذا عنایات شاهانه متوجه شرح آنچه سمت از انقلابات آن میگردد تفصیل این
اجمال آنکه سلطنت و جلالت و شوکت پناه شهامت و بسالت انتباه و رابعیت و غضنفر اکتناه علیجاه
عمدة الولاة المستحقه نظام الجلالة و الشوکة و الشهامة و البسالة طهمورث خان فرمانفرمای ملک
وسیع الفضای گرجستان و کاخت که در زمان دولت و ایام سلطنت نواب گیتی ستان فردوس
مکان عشیش آشیان با وجود چیره دستی قوت قاهره و اقبال باهره آن پادشاه گردون بارگاه در حضور
جایگاه که سلاطین اطراف و خواقین اکناف مغلوب و مقهور بازوی سطوت آن سلطان ظفر توامان
بودند بمظاهرت کثرت لشکر و مساعدت اکثر سپاه و حشر دلشادان شجاره و ادخام ترغیب مصر
و مدخل اعلام همواره طریق سرکشی و نافرمانی مسلوک داشته تا آخر عهد آن پادشاه غفران پناه
چندین مرتبه محاربات عظیمه فیمابین صورت وقوع یافته بارهٔ فساد و نایره منطفی نشده بود
و در زمان دولت ابد پیوند نواب خاقان رضوان مکان خلد آشیان نیز بدستور سابق مسالک طریقه

استکبار و افتخار بود و در عهد دولت و زمان خلافت نواب همایون ما از سپاه نصرت بنیاد

منسوب و متوسل گشته بانواع جمیل تدابیر و استمداد در مهمات سلاطین روم و روس تشبث نمود

و در ینولا وفات بر منوالی قائد توفیق سالک طریق عجز و استغفار گشته از درگاه کبریای دمی نگرنگی

در آمده و تقبیل آستان عرش توامان نموده مدعی بندگان آستان فلک منخرط گشته با تمام

تمام احراز سعادت بندگی مهیا بود چون خاطر دریا مقاطع اقدس متوجه رسیدن اخبار

صحت ذات ستوده صفات کافل السعادات اعلی حضرت پادشاه الا جاه و شاه والا جاه

فلان فلان کم در زمره تیز بینست که از شرف درگاه و خواتین نامدار و از شرف بندگی محجوب شده و از هم

رخصت انصراف حاصل نمود و روانه شود و توجهات شاهانه شامل باشد و میباید برسم از نزدیکی

دستور دیوان کن مکان مشیر امور دولت و دارد و از زمان منشور فرمانفرمای نواب همایون ما را نظر

خود جهانبانی موشح ساخته و منفرد و نویسندگان و دیوان قضا و دفاتر کامیابی و کامجوئی را که

جمیع امور دوام و خرج النفیس بدام پست با هم پرداخته همیشه مرکز خاطر والا و منظور نظر

معلی است که جمعی از بندگان و آن که مخاطب شان بعطر از سراپای او نیکو خدمتی مطرش

باشند و کفایت و اشارات برگزیده چون قرآن والا اشبا و بارجاع مناصب بلند پایه سربلند

زینه و داریم مستحق انتقال میسرت احوال حجسته مآل فلانست لهذا از ابتدای فلان

لیکه جهت مرسوم خود را نوشته چون ارض طیبه غلامی در زمین قابل بندگی و خاکساری

تامیت آنست که نهال امید غلامان و بندگان آن خاک که مراد در شحات سحاب عنایات بیغایات

سرسبز و برومند میگردد و لهذا شفقت بنهایت شاهانه شامل حال او کامل بال ادر آمال کمترین غلامان

٨٥

آستان وی لامیه نشان محرر طایی محبّس نویس بهشت نشان فرموده از تیه آن فلان

و دیباچه رستی در باب تفنگچی آقاسی گری بوداق سلطان

چون نشان حکم آنداز صحیفه ضمیر حقایق پذیر و علامت درست اندیشی خاطر اجابت
مقرون آنست که حسب استدعای عاکفان امور انسانی کار پای فرورفته را که نسبت اخلاص بدانند
مرتبه رفیع بوده از عتبه علیه ستان ملک پاسبانان درگاه خلایق پناه و نجابات ارجمند
و مناصب بلند سرافراز باشند تعیین فرمائیم بنا بر آن شمه از شفقت شاهانه در باره عنایات
بلانهایات پادشاهانه شامل حال و کافل امانی و آمال فلانی سوی فرموده از
ابتدای فلان و دیباچه رتق دیوان بیگی گری صفی قلی بیگ نوشته

چون از زرنگی امیر دیوان قدر و قضا و حاکم مطلق العنان تعالی شانه با اقتدار منشور جهانگشای
نواب همایون ما راالشعرا آنرا سوی السلطان العادل ظل الله فی الارضین موشح و مزین
ساخته و کافه انام را که مستحقان نعمت رحمت اند به انعام عام عدالت شامله
نواخته مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر منیر آفتاب تأثیر آنست که عموم خلایق
بفحوای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته در ظل عدالت از تابش آفتاب شدت و
محنت آسوده بال و مرفه الحال بوده دست تعدی اقویا از گریبان مظلومین و ضعفا کشیده
و بساط ظلم و جور از صفحه روزگار نوردیده باشد و تمشیت این مراسم و سرانجام وقوع این
عزم مصمم موقوف به تعیین شخصیست که بصفت ستوده و تمیز و درایت متصف بوده باشد
و مصداق انتقال صورت احوال فلانست که از … و درایت آراسته و صلاحیت انجام خدمت

۸۶۹

۸۷

از وجاهت کاردانی و وانجم دلایل است لهذا شمهٔ از شفقت شاهانه و عنایت پادشاهانه شامل
حال آن کامل الحالی و آن آمال رفعت و اقبال نیاده مزبور فرموده از ابتدای فلان دیباچه
رقمی در صدارت میرزا مهدی بیگ چون پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز
ضمیر خورشید نظیر آنست که مهر فروزان ملت بیضا و آفتاب جهانتاب شریعت غرا
از غبار خلاف و غیم اختلاف مصفی بوده شعشعهٔ این مهر عالم افروز همواره تابان و درخشان
باشد و حصول این مامول موقوف بر آنست که زمام مهام امور شرعیه در کف کفایت و قبضهٔ اقتدار
شخصی گذاشته آید که بصفت دینداری و پرهیزگاری و نجابت و صلاح آراسته باشد و بنابر
انتقال صورت احوال دیباچه رقمی لیس برادر علی بیگ لشکر آراسته و درایت شعار و حافظ ثغور
کشور وجود که حامل اعتمار ساکنان ملک هستی همین محافظتش از دست انداز و تاراج گران فنا محفوظ
و محروس است اندر وزیکه زمام مهام انام را در کف کفایت و قبضهٔ درایت نواب همایون ما گذاشته
مکنون خاطر والا و مطلع ضمیر منیر آنست که رعایا و برایای ممالک محروسه مرفه الحال و منشرح البال
بوده بدعای دوام دولت ابد مقرون قیام نمایند و نیل این مرام حصول این کام منوط و مربوط بر آنست که جمعی
از بندگان را که بصفت ضبط و ربط و نسق و کاردانی موصوف بوده باشند بر سر منظر آن اقطاع تعیین
فرمائیم که از روی آگاهی بانتظام احوال رعایا و سپاهی قیام و اقدام نمایند چون مصداق انتظام
صورت احوال فلانست دیباچه رقمی برای سکه در مطلب ... بهارستان عنایت که از ریزش
سحاب کرم ابد مطیر احسان و بهار فصل سر سبز ریانست توقف دارد و چیدن گلهای کام امید و آرزو هم
پیوسته آماده و مهیا باشد و از جیب خشک ... حصول مطلب بهتر باشد خوش نشینان این حدیقهٔ خلد عنوان را

وقت خوش که هر برگی را آئینه تماشای حسن بهاری می بیند و در هنگام جوش تقاضای گلهای ...
مطلب از شاخسار مأمول بچیند بنابرین بر خردمندان آتش تر و بر رشید نیست که بهار ... را
گزارد و پرورنده این گلستان باشد اسباب حصول مدعا نهایت حاصل است لهذا بنابر تجدید
اعتقاد و اعتماد نواب همایون ابر فلان رقمیکه میرزا صدرالدین محمد مستوفی
الممالک نوشته از روزیکه سررشته دیوان قضا بتعلق تولیت الملک من تشاء قرار یافته
انام را در معرض دوام خلود در دفتر دوام تمام نامه نواب کامیاب همایون الباب با جمع نحوه
ونیز بهمه شمول احوال کافه برایا بخوان افضال و انعام احاله نموده پیوسته مرکوز
خاطر دارد و مطمح ضمیر معلا الهمت که جمعی از کارشناسان که بزیور راستی آراسته
تحلی بوده و خدمت ایشان تا غایت حیز التفات بظهور رسیده از امثال و اقران ممتاز و سرفراز
فرمائیم لهذا دیباجه رقمی که بالتفات رفیعه منشی شده و منظور آمال برایا و عباد
از روزیکه سررشته مهام انام و حل و عقد امور کافه خاص و عام را در کف کفایت
و قبضه درایت نواب کامیاب همایون ما گذاشته پیوسته همت والا و نیت علیا مصروف
و معطوف بر آنست که بمضمون اجر الا المودة فی القربی رعایت و مراقبت جمیله از
سلاله خاندان طیبین و طاهرین بوده باشند ایشان را بمزید عواطف و عوارف بین الامثال والاقران
ممتاز و سرفراز فرمائیم دیباجه رقمی جمشید خان قولار آقاسی غلیت
حضرت آفریدگار و ساحت جناب پروردگار شایسته آن میباشد که سررشته مهام غلامان شیرازه
امور بندگان بسبب تعیین جمعی از یکجهتان خدمت شعار که عیار بندگی ایشان بمحک امتحان

۸۸

رسیده باشد منتظم و منتظم بوده باشد نهاد در باب و طلوع نیر تابان شاهنشاهی و ظهور خورشید

درخشان جهانبانی و عالم بیابیت پیوسته رتق و فتق و نظم و نسق معاملات غلامان

خانقه شریفه بعهده حمیده ... عنایات شاهانه اختصاص داشته ... مرحوم بوده

در خدمت بنابر حسن خدمات و بندگی فلان دیباچه رسالی باغچه ... خان

ایشیک آقاسی چون از روز که سحاب مطیر عالمگیر سلطنت ... گوهر افشان آمده

جهانتاب دولت ابد مدت از افق جهانگشایی درخشنده ... فروزان و تابان است از

ریزش این ابر گوهربار و تابش خورشید گردون ... پیوسته ... خاص ... بندگان

صادق الاذعان ... مراد خندان ... بوستان حصول مدعا سرسبز و ریان ... باشد

حدیقه بهشت مثال دولت ابد الاتصال ... در ترتیب ... کام ...

ظل ظلیل ... اقبال و رفاه حال ... لهذا بنابر حسن خدمات ... واجب ...

دیباچه رسالی ... سلطان حاکم ... از روز ... گوهر آبدار خلافت

و بخت ... آفتاب فروغ سلطنت ... سحاب عنایت ... سعادت

پرورده و صدف میمنت بار آورده ... نواب ...

گشته پیوسته منظور نظر و الا و ملحوظ ضمیر آفتاب نظیر ... جمعی از بندگان

درگاه خلافت پناه که آفتاب عنایت ... بر احوال ایشان ...

متصف ... حالت ... سلوک ... عنایات ... بهم ...

... تنقیح و صلاح ... ایشان ...

٨٩

دیباچه رسمی چون ذات کامل الصفات نواب همایون ما که بسمو نسب و علو حسب
بفحوای صدق انتمای مرج البحرین یلتقیان از سائر سلاطین ذیشان امتیاز
تمام دارد مقتضای رسوخ گوهر قابلیت خانه زادان اصناف نیت و صفای طویت را
بفنون انعامات و ضروب نوازشات شایسته آن میگرداند که بعض خاتم خواتیم حدود و ثغور
ممالک نامحصور تواند نمود و صورت انتقال از آئینه احوال فلان جلوه نمود و سیمای بر
دارد که از نسبت بندگی این خانه زاد و بودن جانشین مهبط فیوضات انوار عنایت گردیده
بمرتبه مستظهر بودن انظار عنایت رسید هذا دیباچه رسمی در نظارت
بتقدیم کنیه از بدو طلوع نیر سلطنت دوران عدت که ناظر کارخانه امکان و منظور
جمال رهنمایان اسنی جناب مقدس حضرت رحمان گلشن وسیع الفضا ایران
که خیر البقاع لقب ارد گل آفتاب آنجه لوای اقبال نواب همایون ما باد و منیا کرات
و مورد و همواره همت والا و همگی نیت … مصروف و معطوف بر آنست که مساکن …
و منازل سالکان خداآگاه بمیامن مسمای عنایت شامله چون سرای عقبی ایشان معمور باشد
هذا دیباچه رسمی در صدارت میرزا ابو صالح صدر ممالک
صدر نشین بساط قرب قاب قوسین او ادنی و راهنمای صراط مستقیم
فیالک الحجة سبحان الله که ذرات کائنات بعنصر … آفتاب جمالش مکشوف
مشهود روان و انجم افلاک بهوس پروانگی شمع عارضش بیتابانه گردانند بزلال گوهر
مثال آیات ابرات قرآنی ارض موات قلوب دل مردگان ادیان مختلفة الفحوای …

و تنزل آن بر ما نشاری از انا خلقنا الارض لتبع تمو بیها احیا فرموده و از هر آیتی بوی
محکی رحیق چشمه است که بحدائق قلوب ارباب عرفان گشوده و حراست و پاسبانی این چمنستان
جنت اثمار شریعت انصار از انفاس ملبقت احادیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
حواله آل اطهار و فرقان مجید که معدن اسرار است نموده و از انجا که نواب کامیاب همایون
بالوی آن آفتاب دیر توان حسبلع اند دام و زحمت است در حفاظت مذهب الاسلام
ملت بیضا و دارالامان شریعت غرا مانند ناد انور که نیابت آفتاب جهانتاب عالم افروز
مینماید به نواب همایون اقلعلق دارد همواره بتعلیم نظر حق شناس و مطلع آفتاب ضمیر منیر
ملکوتی اقتباس آن است که دارالملک شرع انور و دین مطهر از دست اندازی مخالفت آمیز
مسکون و معمور باشد و تکمیل امید عاد حصول این تمنی موقوف بر آن است که جمعی از متدینان
شعار که نهال وجود شان از ریاض محمد الا مشرب بوده از آب مرحوم شریعت برور نشو و نما یافته
بخار کاری از حقیقت شعار ایشان درین دولت ابد مدت بحکم استحقاق رسیده باشد حسب النصیب
قوانین شریعت غرا و ملت بیضا تعیین فرمائیم که به نیروی قوت خداداد همگی اوقات حوزه
وقف جمیع امور و فیصل مهام نزدیک و دور نمایند مصداق انتقال حوزه احوال فلاشت
میرزا محمد محسن طبیب خاصه شریفه حکیم و حاکم علی الاطلاق در بادشاه وزارت استحقاق
در بهر سگ صدف گوهر نا صیتی و بهر شناخت اشارع تا فلک گیفتی ساخته بود بنیاد
جهت پاکی چشم آب تعلیم دیده برابها پیشینه نگار زنهفت پرده با لوده لب تا از حکمت
ما لا اعتدال مزاج عالمگیر را درایجاد و تکوین انسان که عالم صغیر است با این نوع گرامی انیا شرع

موجودات و اصناف کائنات بتاج امتیاز متوج ساخته و فرق امان بخشش بکلاه فیروزی سرافراز

نواخته این اجزای پریشان کتاب منتشر و شیرازه تالیف از رشته حکمت عملی سلاطین ذیشان

و ابواب نگارا سایش همیشه بهار تمدن بر چهره ایشان کشوده و از حیثیت که خواص صاحب یقین

و سلاطین حقیقت بین اشکر اینان موهبت عظمی پیوسته خوشدل در عنایت کامله علاج

شوائب مزاج احتیاج کافه انام مینمایند و در حفظ صحت معتقدان اخلاص منشان جهد مشکور مینمایند

و بجا اید و الشکر نواب همایون ما نیز از طلوع تا بشیر خورشید دولت تنفیس انفاس عیسوی

خواص مسیح سلطنت تریاق اکبر غایت ازاله سموم هموم از نفوس خواص عوام مینمایند و از مین

قانون حکمت پیوسته ملاحظه قانون شرک السابقه الطاف و احسان مبذول نمایند و دیباچه مجموعی در جلوس

تالی فلان فتوحات شاهانه سرافراز گشته باند که چون منشئه طریقه مرضیه سلاطین عظام

این سلسله علیه آن بود که در حین جلوس آورنگ سلطنت و الا و اتکا بر مسند بالش خلافت کبری

که در حقیقت نوروز فیروز عالمیان بهار عالم افروز میر جهانست لباس نام نامی اسم سامی

مانند رخشنده نور روز تجدید مشتهر نموده اند اشعه در خاطر و الا و ضمیر منیر آسمان سا مرکوز بود

تا درین هنگام که آفتاب جهانتاب ببرج حمل تحویل نموده و ابواب تنگ دستی و رفاه بر روی

خلوت نشینان ارکان اکرام کشوده و زمین آسمان شکفته و خندان ایام بر سر جوانیست و نهال

قران سعدین نیز اتفاق افتاده این اراده با تمام اثمار از بار که بتدبیر قدیم بخلایق بروز ظهور کرد

جلوه وقوع نموده پیرایه ایام بلبل از سیمای منتظر گردید و گرمی بازار وجود نا نیز این نامه

زیب و بها یافت در رسانیدن این نوید جانفزا مسعود اهتمام فلان شد و دیباچه

۹۲

دیباچهٔ رقعی که بر حضور عبدالرحمان فارسی گوشته

اصطرلاب دیدهٔ بینا کرشمهٔ عنکبوتی خطوط شعاعیش شباک طایر آسمان پرواز نظر
بوده‌ام را گرفتار تفاع منیری نیست از عضویت عدد آنکه خفیهٔ منتهای انیکی صورنگار که
بنوای سبوح قدوس برقص آمد و رتبهٔ تواتر حیرت خیره دیده و مردمک جهان نوردش که در
میدان مسابقت عرش تاز میباشد با تنها فرس اصطرلاب زمین گیر گردیده‌ام دماغ که بدیهه
توام زادن ابکار افکارش بلکه توام زادن مریم سخنوریکه قابل تحریر مستعد به صحیفه ناکسی
توانند بود دستوری داشتن که اعتقاد مثال شهیر پرواز قفس نژادگان نامی اقبال بود
چون عضادهٔ اصطرلاب الکن و بی سخن است فرس طبع جواد در میدان فصیح بیانی از دست
ادای حمد بیحد سجده ریز خورشید ماه عقل خود را در شبستان جهل مرکب منور کرم شب فروز
عقل بلند مقام را برفراز کرسی خیال با این درازدستی پنجهٔ اقتدار از چیدن گلها کتابت
سرسخن کتاب باشد کوتاه دید قوت و مردم دیده مستاری آسمان سیاه اندیشه چون اقصد لبنه
... خواب گران ... نگاه حیرت عرش اعظم را به مقام فروتنی غلت ذات انحیف
... ذات الکرسی ... و پاکیان آسمان ... از صعد ارصد
... عظمت جلال ... فاسد و باطل است ... چون خورشید
کودکان بازیچهٔ بی اعتبار ... از شرم احتجاب بکار ... جبین شرمناک عرق ریز
... ناخوش ... حال ... خیال که تماش ... سر بنایان ...
چون حامل ... سرگردانی ... سنخ خرد که ... تقصیرات ...

سلّم الشوق سوارست در بازار سودا این شاهد یوسف جمال چون دستار سنگساران تنگ
حوصله کلاه دوست خورشید که سر زیر گلیمش را از شب کلاه اطلس گردند فلک تنگ بر جامه
زر لفت فراخ دامن فروغش طلایه سحر ظاهر گرد خاک بد قوتش تنگ است ترتیب سکون ارادا
سیر چشمی استغنا و قبضه تصرف اسکندر دارا چون خشت قمار دست قمار باز باختنی
رنگهای گلشن سپهر را که از آب خود سبزست بدامن امانت بنیازی از ازل ریخته بدست قضا
نچیند و مخلش با رود دریا بعرض نیاز و گفتار بکجا نگه جبین شوخی بر خاک غلت الدجر زیب
سے آرد و در نهایت قهرمان قدرت مجال سر راه گردن فار و قصه خنده صبح که زبرجد
صدای سفید مهر آفتاب گیهان نوردست چون ناله دریای فیه انگنده از لب نبرد
از بیم آنکه در اثنای ادای حمد و توقع تحسین بجریه در دیده رنگین با خود گردد خا از دست
شیر گردون از شرم زبیر چون کلب عوا پیوسته در هر بردو دوشیزگان کواعب انجم را که
بالاتشینان بام ترتیب اند چیره دستی حسن معشوق ازل چون محجوبه سر در زیر دارد بر کرده
زمینیان آستانیانرا از دهشت دشوار محرمت سنگسارے وصعوبت راه حصول رخصت صحبت
دست و دل از کار رفته و تو زدل از آتش حرمان این شغل دشوار تفته باشد در چنین حال من
قاصر بیان که در حجره مدرسه تحصیل کمال مکتب تر سے و انتقال ثقل مجید بر آموزیم هنوز زبان
رو کیمیا روانی طبع حرارتم روانست از کرسی که عقده گوهر سخن میداد و به نزد بان مستکبر
اقدام جهد چنین خامه آرا منتشار و چگونه برآسمان ثنات خالق انس و جان تیم تحفص انکیه عروس سخن را
بسر فرمند و تهیج و جناس گلگونه استعاره تو را نمر [illegible] دبستان خرد منزح خود سازم

طریق خودشناسی و آداب دانی آنکه آب این دریای شرف با فواه و السنهٔ تران [illegible] و رث

وجوب قلم نه بپاییم و درین محیط بی انتها که موج خیز سواحل نرسیده و فرسوده سیاست خوض

نمائیم و بذیل نعت خاتم رسل مقصود کل و اهل بیت اطهار آن سرور خصوصاً امیر المومنین و

امام المتقین و یعسوب الدین و قاتل المشرکین و قامع الکافرین صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین

توسل جوییم و با قدام عذر لنگ راه طلب نپوییم و بعد بر ضمیر منیر رشد بنیادان فلک دانش و محیط

گشایان رموز بینش مخفی و مستور نماند که صحیفهٔ بیجان مجلس آراسته عبدالرحمان که در سبب گشاد و حل

عقد و بسط و قبض اسرار حکم بنای امکان قصر مریم اساس آشیان با برادوعان پسندیدگان و

پسندیدگان خلق تمام میباشد آب زندگانی احیا از حیات بار عدم مدهوش گرد جیب

افلاک بسته برسته آمده و گرهی که از گزند چشم بد چنین بکار می افتد با ناخن شیرین کار از آن یا ۹۵

هیکل [illegible] میگشاید بهشت سپند کواکب که در آن مجمرست مرفع اسامه بعین الکمال میشود نمایان

[illegible] اش تو هر معمار و چون سیب خوشتان بکام هر کس میرسد و تنفیش پاسبانان

[illegible] زنده وارش عارض آسیب کشیدن این وصل گران بها در کف گفته میر انشش نهاده

سنبله [illegible] دهقانان این کشتزار خرمن خرمن حاصل داده طالع مردمان از و

[illegible] حاصل و باستمداد تاثیرات این موثرات زنگ یاس از چهرهٔ آئینهٔ مراد

زائل [illegible] لهذا با وجود قصور باع از نیل اوج این بقاع درسلک این مرام امان اجتهاد و [illegible]

استوار و طلب ترقی از محول لیل و نهار مینماید که مشایخ [illegible] آئینه که دیده این مشکل

ابتدا [illegible] این گروه از طرهٔ مشکلات شما منید عاکشاید [illegible] مراتب گل معلوم [illegible]

دیباچه که برسم الخط قرآن نوشته شده

الحمد لله الذي جعل للخط في كل خطة خطا وافرا

جمیع حمدها ثابت است برای خدا آنکه گردانید برای خط در هر زمین بهره بسیار

وخلقه في الأوطان لكل رئيس والصحفي تجارا ومسافرا

و آفرید او را در وطنها کتابها و خطوط را برای رئیس مقیم و سفر کننده

وصيره منظورا لعيون الأعيان حتى ما كان ناظرا وعجب

و گردانید پسندیده برای چشمهای سزاوار تا آنکه شد نه بیننده و آنخط دید کرد

عباب تياره متلاطما وزاخرا وأوجب له من ديوان العطايا

دریای موج آنخط را در حالیکه طپانچه زن و لبالب است و واجب کرد برای آنخط از کچهری عطیه‌ها

موجبا ومرسوما وأنبت زهر دموار في بساتينه ورقا ومثمرا

ستاره در زمینه رویانید گلهای چمنهای باغهای آن فرو دار و بودار

إذا تكلم تكلم وبلغ في تكلمه غاية القصوى وإذا سكت

هرگاه که کلام کرد کلام کرد و رسید در گفتار خود نهایت نهایت را و هرگاه که خاموش شد

صمت ومن صمت نال حركات محيرة كأنه من اهتزاز العشق

خاموش شد و هر که خموشید نجات یافت جنبشهای حرکت کننده آن از جنبش عشق

مخفية من عيون الأغيار والمعنى العريان في لباس

نهان از چشمهای اغیار و معنی برهنه در لباس پرده‌های

أَسْتارُ الجَهالةِ فَحُجِبَ مَن يَدرُكوا الأبصارَ حِينًا

پرده‌هاے سیاه پوشیده واز دیدن صاحب بینایها زمانے

مِن صامتٍ أفحمَ مَصاقِعَ الخُطَباءِ بلسانِه ناطقًا وتبارك

خاموشش کنانرش کرد بلغاے خطیبانرا بزبان خود درحالیکه گویاست و برتر است

اللهُ مِن ناطقٍ أعجزَ بسيفِه سَحبانَ مَن كان في مِضمارِ البيانِ

گویا که عاجز کرد ببیر خود اسپ و دست را شنید آنکسیکه بود در میدان بیان

سابقًا علّمه اللهُ بالقلمِ عند كونِه قاريًا للإيجادِ مُمِدًّا لا يُكلِّمُه

پیشے کننده آموخت آنرا خدا بقلم وقت بودن خود خوانده و براے آفرینش انچه نمیدانستند آنرا

إلّا فاضلٌ دَرَسَ مثلَه بالبيانِ ما قصر عن نيله باعُ إدراكِ

فضلا نقش کرد براے آن از بیان انچه کوتاه شد از یافتن دست دریافت

الأواخرِ والأوائلِ صار يبين الأخدانَ مختارًا لرموزاتِ القرآنِ

متاخرین و متقدمین شد فاصد دوستان و جاے خزانه براے اشارات قرآن مجید

يسجد له أنظارُ الأبيةِ الجامحةِ ويُنزِلُ له شَوارِدَ المعاني الطامحةِ

و سجده میکنند براے آن نظرهاے انکار کننده سرکش و فرود مے آید براے آن وحشیان معانی

سبحان الله سپیل ابر مینان یعنے درغلطان درحلقهٔ صحبت وجوه زهره جبینان این

آبرو و نگهاے سرخ خانی معیای مشتری طلعتان را در حدقهٔ چشم دیده وران

این نگ بوسکه صورت زر در سکه خانهٔ اعتبار از و تمام و آن کلام سماوی را از مرجع کاره

او چون نشانه ایست در دار الضرب نفاذ فرمان تن طبعیان ضرب تنگ و سندان سیر دو
در آن ذات فدا کمه شهادت بحسب رو باب ثبات افشرده گاهست در فر و فرازی
شاهان گردجهان گردیده و زمانی در خرابه رقیه شکسته لیته حاجتمندان خریده و هم رکوی
خرابات نو غزالان نازفرازی یا شکسته و هم در انقطاع تعطها چیده دولتمندان رسند
نسخ فروختی و تعلیق علاقه خود تمنا درست انشسته طره لاش را جابر بستان زنگ بست در
در غوله و زلفش را چون ذالنون جا در میان دریای رنگ سواد کشور علم و شهرستان آبادان
باد معمور و در آن بانهان و آشکارا در دیده تر نامها و مستوریست در بوستان بخیزان فرقان
بنفشه بیشش در لباس ریحان نو اعجاز فروخته و در تعلیم ابجد و تدریس لف با افلاطون را سلوک
حکمت مبدا و معاد آموخته در شبگه هم زانوی از نادر جوان نسیم فصیح سخن سرا گردیده و گوهر
معانی شنیدنی را بی ترجمان شنیدن در رشته بیان کشیده در ابلاغ ادب صاحب منصب
عیشش بعد از آحاد الف نشسته و در محفل شاهیش چون شیخ با دارنده و نا دارنده و هم پیوسته
رنجه دستگالی را لعل جهات مسلطات راکه از ضروب نتیجه ترتیب آبای سبعه علوی حاصل نتیجه
لب دوشیزگانه تنج موسوم ست چون دایه مهربان در آغوش کشیده و در خلوت بیگانگی
کرسیهای پیوسته فروماند بر مردم چشم حیرت بیگانگی نامحرمانه منظرست تا سانی اشتقاق الفاظ
گردیده چون میوه های ترش و شیرین مزه و زمعانی نگروه و در غوایش قرحه دیده جبالی
چشم نبه دجراحت در الشخیده ونقاط فوقانی حروف منقوطه اش چون گرد بر گوشه
آرزو خوان نحواه ناظر نسیدیم در صورت لیلی و مجنون جلوه ظهور نماو هم در پرده تیر لیل ضمانا دور

انته سراو لها بی بسته را چون قفل ابجد از کلید کشاده ابواب مبید و بندش مخازن جواهر
مراد عجمیان حروف معجمه اش ترجمان عرب و عجم و معانیش چون لات و منات مسجود و دیان
دیده بنی آدم اگر دال دالش لیثب خم نساختی عارجان معارج مضامین قرآنی را
صعود بر مصاعد ادراک آن میسر نبودی و اگر دندانه سینش کلید کشا نگشتی کلید وار زبان
گوینده گان را گفتگو بر روی آشنا و بیگانه نگشودی پیوند شان چون عقد درست از رشته
سررشته بر سر بسته و نقش براج ورق شان چون سکه زر هرگز بیجا ننشسته
نگاهی چوق کاکل دلبران سر مشق کشیده مد آه و زن اسفر بر بیاض جهره تبان
ترجمه نامه گناه گتیبه مکتوبات سر لوح قرآنی سطحی تر زبانش لنصرت تلاش گیتی فتحه
دستوریست که معشوقان تت بر آمدن خط از گناه تو بگیرند از خشتها سرلوح قرآنی ار بلند ترتم شعل سبز جم کلاه با فتح
مقارن است و سیاه و سیاه پوش عباسی لوای سحر که اقبال دو بیر برگزیده تا مصر و سعادت
نزدیکست و همه سیاه پوشش حبابست او در رسعه که الف از یک یک همه گرد نگاه
چون عنانست لمیدان سباقی سطی توب شکل الف الوف تحمکنده نقطه استقرار ابلق
حشمه با حروف مبین آن خط رمیان سبقت کردن پیچیدن سفر کردن مها ما نندالف هزاران زیر نقطه نا کگیو اجند
با تلمش و اجباد و جیادی تنگ او ساط انعامی هم امتیاز بیرله و اعلمتش شد
با استقرار و اطمینان نه شده مگر تنها اسپان آن خط که صحاب باشند در میان آنها آن با هم امتیاز سنه شده و دیگران همه انغم
مراکب طویل الاعناق الغانی سیاه حروف ابجد و اعلام فتح سلاطین گیتی سربلند
در میان دراز گردن و نفاست آن خط در میان سیاه حروف مانند نیزه های فتح پادشاهان سربلند

وحلقه و دوائر حروف سطور نقط تشده طرف طرتیب حروف افزوده کند حلقه را

وحلقه وهره های آنخط در بنیای سطر آورازبر سخوران ادرحروف مانند کند با حلقا

مانند پاهها است گوزاحوب برآید باحجش تا آخر کار این منظور آتش وصحیفه

های هدایت آن چشم کشاده هر طرف دیده تا آخر کار اعداد پسند کرد وحظ

عاقبت بخیر او لد و است مهر دار حصول و قبول ختمه تمیش همیش عیش عالم ستان

عاقبت بخیر شدن او دارنده مهر حصول و قبول با ختم رسید و پنج لشکر عالم گیر

و عرم حیابانها سی ربع مسکون انتج ابجد خبات تامیه پیکر ملوک تو

بسیار توبه شاه آنخط ربع مسکون را ختم کرده ماند هشت بهشت هشت شهر گذشته

ابجدی سردار ابجد اعداد لاتناهی لشکر تنک تحت تصرف نگرد مش مضامین

ابجد سردار کرده عدد بیشمار لشکر را در زیر تصرف آورده و مضمونها و فرامانها

و الامی فرقانی که گوکده و ایکین و ورا و تنک شانه آمیش یره و بیورتمیش تو اعد و ضوابط

بلند فرقانی را که عدد گمان بر دست آشنا با شان فرود آمده زمین را در سانید آنخط

پیوسته منتظم و مضبوط و قلوب احادی افرادی بر بر آنه متعلق و مربوط سر سلسله

چشم سواد بر روشن آب بهائی ظلمات تندرن حدیقه لقای خضر سبز پوش سیاهی کش

مداد مدت اعمار کسی مصور نیر جوان دوائر دل ربا انعقده بچشم نرگس چشم تبان

و تسلیق حسنک رعایت ابجد محاسن سرای دوالاقی نماند لری برادران

حق سپاسگزاری را رعایت کرده تحفه جهان نما خضای آنخط یک شده

حریف از کیمیا قوت شرب جامه وجود کنند و شیر گوهر که آیا تا ز سماع مستانه و

مانند پایین شکسته کرده شد و لیس جامه هستی در یک پیراهن خوابیده اند و در سماع

آن شمال چابک شده و سماع گرچه پسندیده اهل ذوق گشته از آن شمار سپاهیان

و در وقت وزیدن انتباه شنیدن اهل شده بسیار روز در شمار سپاه آمیخته اند آن دو

تشنه بینی که خرطوم بسیج حال بارگران غنچه نما در سپاه زمینی سبکی که مرکب

آن شد دیگر مانند خرطوم برداشته بار گران غنچه سروها است مانند زین آن سپاه که مرکب

شکوفه شده سقط از مستمعان اولاد از آن ماند که با تخته شکل و شیوع دار آن است با ایشان قرار است

افتادن هلاک شده باشد البته پیدا است با بود نیز است در آن مدت است

مستمع شده و التفات واجبه مخلص آن با قلب سرد اند غذای روحانی مدت این

در معان قرائت القاب مهر رزینه برای نخشب آمده اند خوانهای طعام روحانی

حکیمی و ظرافت او از جهت خوان سطور او و الفرش عین فتان چشم عادت

کشیده شده و در ظرفهای دارد باب نخله قطار قطار در خوان سطر را آراسته چشم

دل را باز گشاده پر نیاز و مخمور و فاقه جمع یاد و نه از آن چشم کشیده عذر و اتاق طرب گشاده و

در دل را بینی پر نیاز دسته را با دهانهای شکر ریزان از چشم بینا سوی در طریق قدر و اصل آداب

بنما و صاحب سواد که مردم دیده صحت گشته غبار حسن خطوط او تحریر خطی

برابر آماده معنا پیداست و صاحب قوت خواندن که مردم دیده او بینند صاحب سواد کوچکی

سیاه پوشان از حکایتهای تعبیری گوید و به خواب پریشانی آورد حکایت

است سیاه و پریشان حکمت که از آن اعتبار غنائی از آن معنی خواب پریشان آن خط آن حکایت را

۱۰۱

مجهول الخاتمة والعواقب. اللّهمّ نواحي حمدك أوسع من أن

كه اختيار و انتهاى آن معلوم نيست ... بار خدايا اطراف حمد تو گشاده تر است از آنكه

تشكر بشرط أداء القيام ونكون بلساننا الشكر الآلاء

شكر كرده شود به شرط ... و باشيم به زبان خود شكر كننده دست

محصياً لبعض من تلك النعماء فاعف عنّا وارحم علينا من

و احاطه كننده براى بعض ... از اين نعمتها ببخش از ما گناه و رحم كن بر ما از

الإتيان بعذر من أعتاب هذا الشأن وصلّ على نبيّك هادي

آوردن عذر ... از لغزشهاى اين كار و درود فرست بر پيغمبر تو كه رهنماى

الإنس والجانّ وعلى آله وأصحابه الذين بولائهم للعباد 102

انسان و پريان است و بر آل او و ياران او آنكه دوستى آنها براى بندگان است

خطّ الأمان خصوصاً على أخيه وابن عمّه وقاضي دينه ووصيّ

خط حصار پناه خاص بر برادر او و پسر عم او و اداكننده قرض آنحضرت و وصى

عنه أمير المؤمنين وإمام المتّقين ويعسوب الدين عليه

حضرت سردار مؤمنان و پيشواى پرهيزگاران و رئيس دين

الصلوة والسلام. اكنون معروض راى رزين و ضمير منير ... نياز

ميگرداند كه از چهار صفه وجودات ادبيه كه عبارت از وجود ...

... و نقطه ... باشد صفه وجود ... مرام ...

در حکایت ابنا و نبات و رود وان حالت ست ازبسکه جمال آن بیشتر گنماز ابعد از انکه استخوان

شان توتیای دیده اعتبار و خاک شان بازیگاه کودکان خود دست تیل ر

معمار شده و بدنباله وار آن آین قافله در حقیقت تقفنات عفر و مر گسر

ز قفا آمده و در پیش بر نوالست : این قافله چون شب بیش جیش ندارد :

پیش آهنگ طایفه دیگر اندر نساند خبر خوب نیست که مرغان سبک پرواز وحوش الفاظ را

که مانند جستن شرار و درخشیدن برق زود از دل از و کم تقا اند در دوام تیه در آرزه

تباره و روی با کوه هاست بهار منظر بتنیدگان در آرزو دراز در وجود

دربان ناحنیفی منزل و بستان گونا گون تماشا چون ستارکار جهر که فتح موج و جوق جوق

مناسب مذاق تماشای نرگس نگاه میدارد و آن آنجمله ریزاد آن و صحیح سرایا کار

عقل را دیدنش حیران سازد کلام معجز نظام جناب متقاعد محسن کبر آیت کرامت

احسان آن دریای بی پایان چون گوهرهای غلطان نقش عجیب در دامان استحقاق

بینوایان کوی امکان ریخته پس یاران این بوستان و عبلات این گستا

آگاهی از رسم و راه او ضرور و ناچار و صرف نقد عمر عزیز در تحصیل آن لازم و

درکارست درکنار راقم حروف جهت اخوان روغات و ادان کرد جایی

تصحیح و تخمیص آن مبذل جهد نمود دیباچه که بر قلم صرف نوشته اند

بسم الله وبالله والحمد لله بانی بنای لاادری را آشنا و ستایش درخورست

که بد وختست ازین بنا که عبارت از کافه دل مستقر نقش افلاک و مرقع

خاک و مسدس جهات و در آرایش ثوابت و سیارات را ساخته و قبب تو بر تو گرات را

بید و نگاری شده و اسطوانات بر عرش برین افراخته ذکر جمیلش جان در تن سخن کرده

و فکر رش خواب از دیدهٔ بیداران سر در گریبان الفاظ و کلمات برده و در بزم نطق نقش

عدم زادگان اسما و افعال بعضی سه تای نواز و بعضی رباعی خوان و کلام و کلمات

در بزمگاه افواه و محافل اندیشه و خیال با صول مخمس در رقص و جولان حرف مدغم درین

محفل انبساط چون پای کوبی نشاط بحرکت شده و بخیال وصال و دوام در آغوش

بیبستر خزیده و معانی رنگین بر فاقت الفاظ محرم تا بجاییکه زلف شاهد منظوم و منثور گردیده

الف که با ستنادات علم و انگشت نماست در کعبه کویش بهزار توسل سکون و حرکت را

از نار رسانی در حلقه سبحهٔ دل بجز از خولت آنعال را بجا هلی افعال در تگاپوی طلب معلوم

و مجهول در مقام ادای لم و لا بی گفتگو بحکم تم بر و مجزوم ست حرف تهجی در بوستان

پیدایش بعضی چون بلبل گرم صفیر و طایفه را زلال ضمیر خاموشی حیران گل و در تحیرست مجهورات

و مخفیه لا تجهر وا از بان و ر سرمه در خوابانیده و مستعلیات را بنام لا تعلوا بر خاک مذلت

نشانیده و تمکین را نیروی بنیانی چشمه امید پیوسته از جدا ول زبان در فوران و تون جولان

ماهی بر خشک افتاده و در شبا کی خیا شیم طپانست آری سوداگران ظلمات و ذات را که

بضاعت آب حیاتست هر چند بر مرکب با د جولان زبان جلوهٔ هزار و در خشیدست لیکن

در محفل خطوط از آنکه بسبب اتفاق سرمایه را نقصانی رسد تا نقش ست بخش سبحانه

چه بوالعجب شیوه گانند که گاهی از غایت لباس یکدیگر می شوند و گاهی

باز نماید بوجود خویش را ابقا ـ غیر بکوشند تتو ر دانش با نهایت بیبلاغتگی در قید تقطیع

و با کمال بے پروا سنہ وسر ز رہوا سے در بند تتبع اند نفاذ امر شان بجد لیست کہ فرمان

شان بچشم شنیدنے و جمال شان برتبہ کہ بدیدۂ بصیرت دیدنیست و آثار از موثرات

کمالش وظیفہ استنادہ مہیا و زبان را از خامہ بخانہ شان شاد روان محمد و حیث بحمد وے

بمہابت آمیزش شدہ بہ و رخود حروفش چون سکنجبین صفرا جہل مرکب شکستہ

در بساط ذات ابا کمالش متواضعانہ بر در مطالب تشنہ زہے شگرف نبات اسلے

سو سکن شاہان سمائے و موطن تجرد نژادان کلام ربانے و روح آسمانیست کہ آب

از خرابے صورت آبادی شگرف پذیرند و ز راسخ از تحقیقش قوت و شدت گیرند کہ آری

کہ پادشاہان را در فرماندہے از ایشان ناگزیر است و گدایان درگاہ حق را وسیلۂ اعطائے بعض

ہر حرف گرانبار کاروان سخن و در ہر جا ہر یکے ترجمان خدمان نکتہ پردازان ہر فن است ہم

شاہد زیبا عذار است و ہم گلگونہ رخسار ہم صدر نشین مجال منیر است و ہم پردہ کشائے اسرار

آشنا کبر این چہ قدرتست کہ از یک چشمہ کار تشنہ چندین بحر بیکران جوشیدہ و این چہ

کرامت است کہ جہانے را غفلت کشف اسرار الضمیر پوشیدہ و عقل دور اندیش بین کار گرد در

دائرۂ آسمان حیرانست بلکہ در دریافت سر نقطۂ سویدا زمین نیز سرگردانست اگر شنوگان را

عطائے بی انتہا در خدمت دادہ و بمہرت در آمیدہ دبار از کاسہ در پر دہ عطیۂ محمد بود و نمودہ است مذکور

سوال انعامے تازہ کہ قدرت سکالش حدت کشودہ از این احسان ہیپا یا این چہ تو انگشت

کہ با نہایت پیدائے و کمال ہویدائے کہ شیر حقائق را در پردۂ تو خورشید ظہورش پایہ اشیا را فت گیتی است

بیوت خزانت انبیا و رسل چراغ هدایت را فروخته و طریق سلوک مسالک منهاج و فلاح را

آموخته خاک پای آن با شرایق انوار سخنوران فرزندان گوهر معدن [illegible] بشر و تبیین آیت

ایتیم الکتاب منها و قدر اصطفی رسول ثقلین [illegible] و سر بی نشانی محمدت نامی [illegible]

درگاه قدس مشارالیه محرمان خلوت انس ساخته تا تمام را از [illegible] و فتح [illegible]

حجاز که [illegible] شکست در کار انداخته و پرده خرافت [illegible] ادیان را القبرت باز رسید دین

متین نقش کبیر افراخته صلی الله علیه و آله و سلم خصوصا [illegible] محمدیه که شرف تحمید و ترجیح

[illegible] و ثاقت و سینه [illegible] اسد الله الغالب [illegible] المحارب و مفرق الکتائب [illegible]

[illegible] الاکرم و در [illegible] الامم و آل الطیبین الطاهرین اما بعد چنین گوید رقم حروف

پریشان اوراق [illegible] رحمت ربه المجید اللطیف محمد الطاهر الوحید الشریف که چون [illegible] ۱۰۶

بنیاد ارکان علم و [illegible] قواعد و رسوم که بنای هر علمی [illegible] مشید و در رایت خیالیت

[illegible] با سباب این مودیت لهذا پیشینیان که اهتمام شان در [illegible] آن بیش [illegible] شد

عزم شان در سیاق مبحث و فحص بیش بوده معادن [illegible] را شکافته و گوهرهای

گران بهای [illegible] یافته درین علم شریف تصانیف معتبره ساخته و عرصه آن را از غبار

تفرق و تشویش پرداخته اند لیکن محصلان این عهد را بنا بر اشتغال علوم عقلیه از توجه

درین علم شریف غفلت حاصل و شاهد این فن از حلیه رواج عاطل گشته [illegible]

و متاعها و با وجود آن بعضی را نیز از راه صعوبت مسالک و عورت مناهج از [illegible]

[illegible] آن [illegible] بجهت این متاع گرامی کم خریدار است چون در [illegible]

و اصحاب و ابا را که حسن اعتقاد با این غریب در باره دانش بود و داعی رغبت بران داشت
که دوشیزگان این فن را که در استار نقاب عربی از دیده اکثر پنهان اند بحلی اهل زبان
فارسی آراید و این نقاب حجاب از چهره کشاید بنا بر انجاح این مسئول و اسعاف این مامول
با کمال توزیع بال و تشتت حال ارتجالا بدان قیام نمود تا بتاریخ چهارم ذیحجه الحرام سنه [illegible] بحلیه
پیرایه تمام پوشید و چشم داشت از ناظرین آنکه اگر بر خطایی وقوف یابند در اصلاح آن کوشند
و ذیل اغماض بران پوشند دیباچه رساله که بزبان سلطان در آداب
تعلیم جوارح تالیف نموده دانای غیب و حضور و سخن آموز زبان بستگان
طیور ذکر بلبل مست از روائح گلهای حمدش بال افشان نشاط و سرور و مگس عسل از چاشنی
شهد ثنای او در تورت و اقف است که قشر الفاظ را بلب معانی نسبت نباید ساده و ار عنوانی
میباشد و چنانکه اختلاف ظروف زرین و سیمین مر شالین را در رسانیدن آب [illegible]
بشنی همچنین لغات گوناگون را در ادای حمد حضرت بیچون جل شانه فرو نسبت
تساویست نازی بلفظ پارسی [illegible] جهان [illegible] بعبارت بخشاینده
انیس و جان [illegible] نوال [illegible] در خلوتکده [illegible] حال عارف بیزبه یارب
[illegible]
[illegible] از جد [illegible] زبان عارف [illegible]
[illegible]
[illegible]

کزنوای اعجاز انتماء او نطق من سبب نمک عیار انید محمدی مدرسۀ اخلاص تیغی است و آنجا
ست که جان عیارت هم از ذکر نغمه خاموشی نار در جوش آتم از شور جهان فریاد مرغان
خوش نوا در خروش عیاشند تا آن زاریکه شیرازه حلقه عرفیان صاحب حال تراند بود
از دائره طوق قمری خارج نیست و آن آهنگ سر شاری که در نغمه صد چمن گل تراند شد از
حرف بیان دل عندلیب زائد نه سحر خیزان گواهند که شعله شوقی که از دل بلبل زبانه
میکشد نغمه تسبیح او با آن هرگز گرد آن نگردیده و تحیت اسلام و تسلیم خاموشان دیار
سبزه زبانی بجوش نگشته سبحان لبستان عرفان رسیده آن نیز او در مقام سپاسگزار
حمد ایزدی بجا آهنگ نالد که از دو پیوند درک دل بلبل انجمن گان ارباب نطق اندکی به خامه آواز
نشود و آب با ماء سخن با جواهر کدام لفظ آید که از صدف که گوهر و بیان دارد و خاموش است
شرمنده و نشود و نهایت اوج سعادت نیایش ایزد بر آشیان از آن والاتر است که صید
دام حرف و صوت سخن سرایان شود و به پروازگاه و عقاب خیال از آن بالا که نشیمن
جسم بسته او بانی نوع انسان اندازه آن بر زبان طوطی مقالان را درین مقام
زخم دندان ندامت سینه باز میبازد و طائر شوق که شعله پرواز شمع ست از دود
این مطلب پر انداز دو اگر بداشت که رنگهای پر به و صید کهام پیر شکار است سر از
آشیان طوق گریبان بر نیارد و اگر به بیضه که پرافشانی های طاوس آهنگ و نیرنگ
چه قاعده عبارت جواهر ثمین عبارات را در اعداد زخرف ریزه نشار سعلم تکت تازه ز انداز
کرمیش از شور انگیزی آن انجمن مانده کلام صاحب نمک بوده عرفی لا احصی گفته پیراست زبان نگویم

چه گویم تا دعوی جل حریف حرف فا را معبود و عجز و التسلیم را نهایت است و دیگر کدام را و بوییم گر ز جوی
گلهای محمدی نعت سید البشر عندلیب ناطقه نوا طراز بود آری از این چمن برافت لنه
و نغمه پرداز گردد از ستایش میر شکار رحمت که دامکان که بلبل طبعش چه جبرئیل این ماند خواجم ملم
از اوج آسمان ستوده با این تیره خاکدان آرد و حصول مطالب جهان که دراز شکار توبه
وصیده لاغر شماره و خیره چیز انسان شکار شیطان از بدست مجیز تمام از جان شیرین سیر نموده
و با بیروم خوار حرص آز و درگاه تعلیمش چه چشم خواهش نگشوده مرغ دل ایاسے کافران تا
همای ایمان انشاید مدبان زاغ فتنه خوار راند و در دیده مومنان در شبها در از مانند شاهباز
بیدار و شب زنده دار نتیجه ظلم و تعدی از فرمان شرعش چون بهلیے برتر و دست
عدل و احسان مانند نشیمن آشیان مرغان توی باز دست قزل توش باد و نمک شریعتش
رام و فرمان پذیر و آهوی شکار رمی چشم خوبان به دام حیا گرفتار و اسیر است نه تنها مایل وحشیم
در مرغزار تسلط مرغ عدو وحش شکار است بلکه بالا دست ترین شاهباز این کارخانه اعجاز
طراز حضرت حیدر کرار است بلی خود را مدام از آن گرسنه میداشت که شکار کفار شمشیر
در نظر بود و با وجود رسیدگی بنیابت چون مرغان شکاری نو آموز شب تا بروز نمی غنود
چند شاهباز که تا چشم از ما سوای دوخته و طریق اطاعت و فرمانبرداری آموخته
است چنین تا آنکه از صفحه اسلام بر نیامده و بپای بدین همایونی در قله قاف امکان
بال همت نگشاده و صلوة الله علیه و آله اجمعین الطیبین الطاهرین الی یوم الدین
و بعد بر ضمیر صیادان معانی و میر شکاران شکارستان نکته دانی

نکته دانی که ببال افزایان برابر آسمان طیران دارند منطبع میکرداند که خواص و دقت
در هیچ نقطه فرو نرفته که سر از دریاے بیابان بر نیاورد و جوابے که بر شبهه لم حقیقت نزد
نه دیده که چون سینه در پیش ارشش ... سوخته و برشته آتش شوق نبیده اند که بر سر ...
سراپه چراغانی از آب گشته چشمه سار و زرے جبینه که آب گوهر هیچ دریای ...
حضرت مولوی ... بی تعقل برشته سطر کتاب لبسته و گلزار تحلیلش بر شاخ لرزان ...
است و گره در چمن ... کارے لاله زنگار رنگ جمع بجون ... شگفته در معدن ...
گوهرهاے گران بها بر بسته سفته است ... جواهر گران بها دران کالست که ...
افشان بران رسیده طراوت سایه پرور ... در جمال شاهے که دست مشاطگان ...
جمالش بگشته و هزار دستان از گلهاے کلاب کشیده چه تمتع توانند یافت ...
حریم وصلش توانند شتافت مگس را انگبین فشرده محروم دام پرواز داشته شهد از حقه ...
طومار عمر دراز است ... از گلهاے ... حکمت که تیشه در یافت نقابان اندیشه ...
نرسیده تو دیده بصیرت رموز پرداخته آن نقدے ندیده و شغل ... و جواهر ...
که اگر نظر حقیقت بین دیده شود ... کلاه ... بر سر ...
نرگس ... در نظرت ... نغز ... آتش ... گشته ... تعلیم ...
از ... در نظر ... اند ... تعلیم معلم شان ...
سر ... فرمان ... تا ... آزادگی چون سرو ...
و کشت زار ... و قناعت شان ... آفت ...

بالکه منبازی و تند خوئی مثل ست در کتب تعلیم همه تن چشم حیا و در میان شکار میمنان با دیبات
در عرض نگاه سیاه شعور بانسان که خلاصه جهالت زلیف و بزم خوش نگاهی رعنا خوالان
غالب حریف ست و چون ابنائی نوع در اخذ این جنس علم اکثر تعلیم زبانی ساخته و بطریق
سایر علوم در آن باب بکتب و رسائل پرداخته اند و بتکلیف تعارف زبان که بیشتری از کارگذاران
این امر جلیل تر کمان میباشد ملا آنچه از یکدیگر تعلیم گرفته باشند اکتفا نموده و طرق تالیف
و تدوین نه پیموده اند و با وجود تمیز جین و کمال شرافت این علم را دفتری تا غایت بغیر
از فردوزبان مشتغلان آن نبوده و تصنیفی که مناط اعتماد تواند بود از متتبعان کتب
نشنوده و امروز که عرصه این شغل گرامی به پیرایه وقت فلان [illegible] نامی را
بر سرآمد بغیر پیشان از اشراقات غیبی چنان پرتو داده که درین فن کتابی مرتب گردد که
دیده وران را شرح این اسم و لوح طلسم تواند بود و چون بنده را نسبت ارتباط با آن جناب
حاصل و با اعتقاد شریف شان این غریب وابر کمال نگارش چنین منشور الاوادانی را
قابل بوده مامور داشتند که درین باب رساله مرتب ساخته آنچه از تعلیم استادان و آن
خان والاشان بلند مکان را بممارست و تجربه معلوم شده باشد در سلک بیان کشد
بمقتضای المامور معذور بتسلیم انیکار را کمر اطاعت بر میان استوار گردانید التماس
از دقیقه شناسان رموز باریک بینی آنکه اگر بر خطائی وقوف یابند بر جفای مجال
نتازند و باز اعتراض بر این صید ضعیف نینداز ند و باصلاح آن پردازند والله الموفق
داستان آنچه که بر مراقعات حال خاقان جلجبران سلاطین صفویه نوشته

ستایش خالقی را سزاست که زبان حمد سنگ را از شمامات رنگین کسوت ظاهری دربر
کرده که در قضاے حدائق سخن سرائی اهل فصاحت کشاید و دل معرفت سرشت را
بعقص قدرت جوهر آئینه گیتی ثناے داده که تا بدر رضا و تسلیم در مرآت الهی جلوه
ظهور نماید و بواسطه اجتماع امتزاج دست بنیاز سے در هم پیچیده و فلک کرسے را از اطلس
نگاشته بر کشیده از خطوط شعاعات خورشید عالمتاب طناب های تورق کشیده که رنگ
شوخ منبان [illegible] ره نگذرد که اکب سنائش کم ندان بادیه تاب و جلال و صحائف
بیابانے و مایش یکورق از دیوان عظمت و اجلال مشتوے زیب جاه و زمان ره
تعالی شانه الله اکبر زبان مبتدای فصیح بیان در توصیفش از هیچ تا هیچ کند الامقام
مارسا چون ناله در دام مانده و دلهاے تحیر دهنشان لامکان سیرا چون دانه در دام
افشانده و چمن پیکرا آتش یاقوت را از آب و آتش کسوت گل رعنا پوشیده و خفایت
مستور کرد شاهان سوسن ابر سراج اعتبار کشیده خواب بیدار را از دیده مبادی شوق
تماشاے گلزار در گریبان چمن بیخته و به نیرنگ بدائع قدرت از سبزه و آب بیداری خواب را
در هم آمیخته دست قدرتش از سرو برافراخته نسیم عاشق نوازے کشیده و شحنه عدالتش مرغ
نکهات جائزه صبر عندلیبان جیب گلهاے چمن بر هم دریده و بهشت نوی ساخته
از لطف سپے نگیان ؛ جارحه باغچه کن نکان ؛ دیده دام این بلاغ سیرا از رنگ ولیۀ
یک گل رعناست شب و روز او ؛ چون قدرتش نیست مجمل در آئینه اول از روانده نگها
یک ورق از دفتر او روزگار ؛ یک گل خودروست ز باغش بهار ؛ قدرتش آورده برنگی [illegible]

پیوسته روشنان زمین یاریک شب به گرد و چو سپهر بر خط فرمان نهاده اند گی کاشتش کم قبول نماید
قوس قزح منبر شاخ ارغنیم سبز آگین لعف خلق را دل کشوده و هوا آسمان مانند طلبگار ان
ماه نو ابر پیشت بام گرد ون جمال جهان آرای او را با انگشت خطوط شعاعی بمردم نموده
خواب نشا چنیک دور نمای بیدار دلان ساخته که بان جزئیات اقلیم افنا و سگی تسلیم را
تواند دید و ازین گلستان نمود بی برد گمهای بی اعتبار تواند چید نثار دوران کالبد انسان را
لبستوی استخوان رمضاب نفس امر شته وار زمر آیای تجلیات ظهور نقاب حجاب در پیش
چهره جهان آرا و پیشته یکی را از شعله شوق چون داغ لاله بر تخت بلند پایه عزت نماگر فیتس
میازد و دیگری را مانند سیاهی داغ از دیده اعتبار سی انداز د و در خیال اگر نما کسی
بیان باز بان حیرت و سعی شیخ سکالی در باید عیوب پوشیده خود را با انگشت بمردم
نموده باشد و بنگار عیب پوشی را ازین آئینه نقش نما بصیقل سی زدوده تدبر گاه
عظمت کرم آن حقیقت نمای اشیا است از نقائص محدث چه تحفه برم که چون
نگار از آمینه با زدمین دلستو جنبش بی حیرت صفاتش تو بند زبان ما به انگشت حیرت
زبان در دهان ما به آشوق دل چه سازم که تا آنکه چون حباب زبانم را آب کرده با زرم
سرگشته بحر شکرف این آرزو بسیار دهیت و در زبانم وصف او چون بوی در رگ
گل ست به عنوان این تشبیه نام جانان میمون ترسی ولی نعمت حقیقی که پیوسته
اندرون شب سفره الوان گسترانیده و قسمت و روزی دیگ از مائده احسان نیک نسبت
مسامات و خاکرا هر حلیه خانه تربیت طینت آدم پیدا آرائیش نمایان مظهر صدا است

اسرار و بدائع آثار گردانیده و از پایهٔ مذلت و خاکساری باوج سعادت و صاحب اعتباری
رسانیده اجزای پریشان این غبار فرسوده را از رگ ابر رحمت شیرازهٔ جمعیت بست تا شاهد
انگشت قلم صنع اوراق حواسش را در یکدیگر پیوست آنگه طفل چهل روزه را که دست پروردهٔ قدرت
او بود از خطاب انسانیت تاج افتخار بر سر نهاده و چارقب خلافت عظمی از عناصر مختلف
در روی پوشیده و زلال نبوت و رسالت را که از ین منبع حکمت ازلی بجوش آمده بود
در جداول عروق و اعصاب انبیاء مرسلین جاری ساخت و چون نوبت جریان این زلال
حیوان برگزار وجود انسان هدایت رغیب الاثر بار سبحانه اثم رسید شعب مختلفه اش
در هم پیوسته صورت وحدانیت پذیرفت و از حوضهٔ قلب مطهر مصطفی سر بر آورد و فواره
حوض سرشار از در و جانب بنیک محیط یعنی وجود گرامی روشنی بخش دیده باریک بین
ادراک ما صدق سمی لولاک لما خلقت الافلاک چمن طراز گلشن همت عالی ایجاد مفتاح
ابواب مسدودهٔ قلاع سبع شداد طایر بلند پرواز سدرة المنتهی الا دستی
خمیر مایهٔ سرشت وجود بلندی و پستی آفتاب وجودش پیش از دمیدن صبح ایجاد
تکوین در طلوع شریعت مقدسه اش سرچشمهٔ انهار منبعهٔ اصول و فروع شب معراجش را
مانند خسروان از صبح علم آفتاب بیکر بر سر و از نجوم درخشان درج گوهر نگار ستم و ...
در بر گرفتاران تنگنای حوادث را بوسعت آباد خلق خوشش دلیل ...
لامکان خیال مستمعش بازمانده تر از جناح جبرئیل بیت آنکه چون مه دید
خورشید جهان ارسلی او بشکست اختول ... ناسپاسی ... ادبیم

ارشب کرد راکه ذره نقد فروغ خورشید جهان افروزست با بشارت بشارت انگشت
مدالت این جهان درسانیده وکه نوبهار گلستان حقایق ازجبین سبب بزد تپش عرفان
والیقین ثمر میشرش بستان گشت نبیاً وآدم بین الماء والطین نجاب شورانگیز انا ازم
تماش مانده اثبات نتیجه صغرا وکبرا انجام وآغاز بیت محمد صیقل مرات بینش
نظیر برای چشم آفرینش صلوات الله وسلامه علیه وسر لوح مجموعه کرامات
واست نقد کامل العیار گنجینه شجاعت وشهامت یکه تاز مضمار سیم الفنای لافتی
خلوت نشین بیت المعمور انا مدینة العلم وعلی بابها گوهر تیغ خصم افگن وشمع محفل
شمع هنر فروزش لگن محفل افروزی وبزم طرازی قیمتی گوهر دریای بینهایت رجوعام
خبایای اسرار شهود آزاده سرو چمن انت منی بمنزلة هارون من موسی
سدرة المنتهای خلد برین اجتبا دار قضا کریمه ید الله فوق ایدیهم را
تفسیر شهریار بی سهیم ملک نبوت راشیر و وزیر دهقان مزارع آمال خلایق
منظر انظار الطاف خالق حیدر غازی آجام ستم لطف منبع زلال وجود
شبیر وشبر بالذات گمگشتگان سبل معضلات منیع دقایق حلّ کل
آیت الله الغالب غالب کل غالب مطلوب کل طالب مظهر العجائب
ومظهر الغرائب مثنوی علی آنکه یزدان علیم ولیست
دو عالم دو کف کریم ولیست دارالاظهار علیهم الصلوة
بین الملک الغفار بعنوان صدق انتساب انا وعلی من نور واحد

متسلسل گردید و ریاض ایمان اعتقادات آدم را که فرزندی آدم از زمین ارسین مرسین
و بستان ابشد امید که این گم گشته تیه بیابان ضلالت و اسیر سلسله پا در سنگ را نیز
از جرعه سلسبیل فیضی وازین چشمه سار فیضی نصیب گرده دلجوئی و آن ایشان اشاره
و بعد بر مرآت خاطر سیاحان جاده دل باریک بینی درعقده بندان فلک سنی آفرینش
که بتوسط مسالک انوار تجلیات شایسته قبول تماثیل مختلفه گردیده منقوش و منطبع
میگردانند که چون مقتضای انتظام سلسله آفرینش افراد کائنات را از ذره تا خورشید
دست احتیاج بدامان ارتباط یکدیگر پیوسته و مستحکم است برهان انجال و مبین انتقال اگر
چشمهای منیر اسیل توسل با نهار جیفه و رود آب بزرگ راهروی معمول محیط پیوسته درکشش
بیقراری ما در چمن بیدای این تربت آباد و اسی جیلی خواهران بحر طوفانی هم وا سبب
محمد طاهر وحید پیوسته در آرزو آن بود که بدامان دولت صاحب شوکتی تشبث نماید که
بهمت سوز در خاک وجه است ما نفس را کحل الجواهر دیده اعتبار و جای گرانش را سرمایه فخار
ممالک سازد با و اقناع نتوانند شد تا در هنگام سگالش این مرام دیده و بخت بیدار
اختر در گذر دید که دعا را اجابت در آغوش و نهال طالع در ثمر حصول مطلب بار بر دوش کشیده
و اعلیحضرت خدیو زمان فرمانفرمای ممالک ارواح و دامان گوهر بحر دقیقه یابی آگاه دران
سلطنت و دارستانی های ای اوج سعادت آسمان بلند عارج معارج برتر مدار جمشید گل
گلشن خلافت عظمی نهال برومند حدیقه دولت جهانتاب آبروی گوهر مروت و جوهر شمشیر
آبدار بردبار و شجاعت آور دیده بنیای قوت بازو توانائی تسلیم دست خواهان ضمیمه و آدم

طرز والی بخت تابع و بربان ساطع دعا بتر انے گیر است دست ظفر و نصرت روشنائے
دیدہ فتح و فیروزی شمشیر خورشید جهان کشائی بیرایہ سوابین او نجشی و ملک آرائے
تیغ ارمجوبان نو تخمیر عدالتش شہرت نوشیروانے گستری شنیدہ خاک رہش بمکارئے سرمہ سلیمانے
برتری نازل تمرین پایہ مرتبہ بلندش سر فرو آوردگی بلیہ مسیلح قرار حمید حق بسطہ فطرت ادائے
سنا آدم خوان صحائف غیب و شنو دگیرگا ہے اندیشہ عالم خبایاے اسرار وجود تیلنگ
و ورزنا سے ضمیرش آیندگان اقلیم وجود را پیش از وصول لتبهرنید امکان در راہ دیدہ نظارہ
گوش برآوازش مسند آرائے سلطان حوادث را ارشیمہ عدم شنیدہ و مکامن خشش مرایاے تجلیات
ظہور اسرار پوشیدہ اش بزم آرائے محفل حضور گوہر صدف ولایت مرشد مناہج ہدایت برگزیدہ
داور آسمان تمکین حاکم مطلق العنان سعت آباد با دطین منقح تاج و دیہیم صاحب طبع رسا
و عقل مستقیم قوت بال طائر بلند پرواز تسخیر ربع مسکون سایہ مرحمت خالق بیچون ہم جان بخش نسیم
روح پرور یدبیضا موسی اعجاز گستری لبساط شطرنج گردون را شاہ فرزین ہنر لوای عظمت
و اقبال رایت فتح و ظفر مجمع البحرین شجاعت و کرم مظہر السعادتین نازونعم خردسال بزرگ
فطرت درویش پرور والا رتبت نفس صبح صادق آگاہے حیات جاودان قالب بادشاہی
اختر اوج سیادت مسند عارج معارج پایہ بلند تمکی وسائد ہمپایہ سایہ پرور عنایت لایزالی
سوید اے دل مقبلی آبروی مرآت روشنائی سحاب گوہر بار ہمت موجہ دریاے جرأت ادہم
بخت فراخ ایام بدار گردش افلاک تیز گرد و خوشخرام حامل کوکب عدالت طرازے آکل وادوری
وسلام نوازے کشمیر شاہین تیز بال شصم اندازے صداے کوس بلند آوازہ سرافرازی

۱۱۷

ستین مذهب و ملت رقم مستقل بین دولت شیرازه الفت قلوب پریشان تا دیباچه صحیفه
سفینه امکان نظم گرفته و نگین در نظرش ناخته بیرون کشد از طوق سبز دیده خورشید
گمان اوست چو گل بحیرت نکالیه گردان اوست تا که که حرف ستایشش رقم بر رویش
پنجه چو ناخن در دم گیرد اگر زیر لوایش قرار سایه خورشید نجوید قرار حفظش اگر عود دیدار
شده در وحیوه زنجیر رحم گسلد لیکه بود عارض او نور تمام باب هر جا که نهد در حرام
از پی نظاره جان بر دل تیک از آن خاک توان ساختن عدل تو از بسکه کند تا اجرا
نسبت مجنبی ظالم خطاست گر شکند شیشه بسنجد چمن خون رگ برد از رگ سنگ یمن سنگ
گر نرسد بود و در نگش شیشه شود بسکه گداز د دلش خسرو فیروز فلک دستگاه
شاه فلک مرتبه عباس شاه که به پیشوای اندیشه او وسعت فطرت علم اشتها ۱۱۸
برافراشته اند قامت قابلیت دستور العمل آداب و ارکان قافله سالار سالکان طریق
القیان انتخاب مجموعه نفس و آفاق جاسوس مجالس احباب و ارتقا از روی استحقاق و آداب رسوم کون ظهور ذات
حقایق طلعت نور نور حدیقه انسانی نور حدقه بینش قوت بازوی علم و عمل اکسیر کامل عیار دین
و دول فردوس گلشن شگفته روی آرزوی بهشت از بهار همیشه بهار تازه روی گونه اما سیه پایان
لعبت دیدار آماج تشویش نگاه درین سیتن بکر لک مدا استادی بر هنر کار سر انگشت مدام
گره گشای عقده در رسم در احیای رسوم آداب بزرگی طراز علم و آبیاری مرغزار اعتبار
حاشیه واصلی سیلاب ظلم از رسم امکان بیرون انداخته رقم آرای عقیده نقش بر جاسوس همه او ز نسیند
ساخته نامه از اطلس سر افتخار بلند مرتوله مدار خلعت حق بیم تابان جهان اکسیر بختیار تاب

119

ظلم ازبیم سنگ سیاستش از طپیدن هر نفس باز ماند از گسستن حبل المتین جابران از سر
تیغ هیبتش خود بخود چون رشتهٔ نفس در گار گسستن نقد اخلاص از کیمیای اعتقادش کامل عیار
در تحصیل مرامی خیر روز و شب مانند دل ارباب شوق بیدار ارشاد بفقر الفقر فخری
از لباس دولت نقاب بر چهره پوشیده و پیوسته در کتمان سرآسی بجان کوشیده با آنکه غبار
مسکنش بر درویش ها خورشید دست بر دامان تجرد ش گرد تعلق نشسته هر چند بست و گشاد امور موقوف
بتحریک مفتاح خامهٔ دست تحریر لطف آلهی والای حضرت شاهنشاهی دل بر چیزی نبسته اما در عهدش
از بیم گداز احتساب در بوتهٔ گداز و خامه از ضعف پستی دست تسلط بر عالم دراز است معرکهٔ خصم انگنی
افلاکش را چون سنان خاصیت جانستانی و در شگری دیدهٔ دوستان حلیت بالا بر سر پیکانی ملتو
قدرش را چون کعب آرد قلم بر ورق شعله نگار در قم گرمرد خامهٔ از رنگ شفق نشسته شود از معانی رنگ
بالانشین کرسی جاه بر پایهٔ آیجان مردمک دیدهٔ بینایی گردون گردان غلام قدیم آستان خلافت نشان
سلطان السلاطین اعتماد الدولة العلیة العالیة الخاقانیة خلیفهٔ سلطان احمد گدا به پیرایهٔ وزارت اعظم آراسته خیابه
از افراد نامل تیار سعید و اشتند بتقضای تطابق لفظ و معنی بحسب ظاهر نیز ممتاز گردیدند این
نشان بیقرار خدمتگذاری ر سبک حکم گران ساز دینهٔ آنحضرت انتظام یافته نقد ناقص عیار بکیمیا و نظر ما
رسیده مانند سنگ بیقیمت که از حسن انظار خورشید کسوت لعل بدخشان و یاقوت رمان بپوشد این
اخلاص منظور عین عنایت و التفات شده از حضیض بعت تعالی در حقیقت زر و افلاک جاه و جلالت با وج مجلس قرب
بر افراز فوقیه رفته رفته از جانب اخلاص ازان طرف التفات در ترقی و تزاید بود تا گنجوری نقود سرار انگها ما با
پیوسته قلم شکسته رقم این مجموس سلسلهٔ وجود و عدم پیکار خامهٔ عنبرین ختامهٔ آن گرفته او و از زبان رشتار گرفتار

جوانان نوخیز دقیق استعارات و تحقیق عبارات با وجود رتبه بلندی نفس و نهاد و نگارش استعداد کی تحریر
و بنده نوازی زادگان طبیعت را پیرایه اصلاح می پوشیدند مرا خودنگیری زبان از عهده شکر گزاری نوازش کم
بیرون آمدن متعذر است که باین گردش شایسته نام رهین منت ارجای کاش بیش آنانرا زبان گویا نیز
با مول فرو بی منبع و جهانانرا از شکایت لبریز گردانیده و رابطه پیوند بیشتر گزارند اکنون که امکانات
بازگشت بیرون دیگر بار بودی آن مجسم ایل برغم عنوان برآلات بجز اتمام گذشته گشت سبحان الله قوت
خامه که بندهای ذاتی ملمع سیر او از وطن نمیگردد چه غایت سرکش و سبک خرام است که عنان
سخن از دست این سالک بیقرار مطلب نگاری گرفته باین صحرای بی منتهای رسانید آن بهتر که
به نیروی توفیق ایزد آلی عطف عنان بوادی مطلب نخست نماید الحاصل این بنده نیز از آنجمله
و نوازشات که از آنجناب بخود میدید مانند سایه که عدم انفکاک آن از نور امریست لازم و متحتم
متحتم خدمت شبانه روزی را بر خود واجبات دانسته همه وقت در بندگی می بود از آنجا که حضرت ایزد
مدار خداوندگاری از کلیات و جزئیات امور ارتکاب امری بی مشورت آنحضرت
ظل آلهی نمینمودند پیوسته در درگاه اقبال که مرجع پادشاهان هفت اقلیم و موطن ما حاجت
مارا در نعیم [illegible] بودند چنانچه [illegible] را بتوسط مرآت حالات روشن است مردم دیده
حاصل میگردد و لبایجه خدمت آن والا مرتبت صافی طینت مطرح اشعه انظار کیمیا آثار حضرت
ظل آلهی گردید چون همواره خاطر اشرف بمطالعه کتب سیر و تتبع آثار سلف متعلق بود و خواهش
آن داشتند که آلای وقایع زمان ابد قرآن برشته اتساق و انتظام
در آید امر واجب الاذعان فرمان قضا جریان نفاذ یافت که این ذره بیمقدار که [illegible]

بتر عظمت دکامگارے حرباً مثال دیده و بینش را اصطرلاب کیفیت ارتفاع این آفتاب عالمتاب
نموده از هر خبری از جزئیات اطلاع تمام دارد و در سلک تحریر آورد و ازین خبر اعجاز اثر قرگان
بر اطراف دیده سر انگشت قبول گردید قطره بودم دریا شدم ذره بودم آفتاب گشتم
عندلیب ناطقه را قفل سکوت از زبان سخن سرائی گشایش ایت سلطان آرزو در کاخ دل
بر تخت مراد نشست لگک تفرقه از آئینه خاطر برخاست نهال آمال را از بار دلکش آن عروس
با ثمار مقصود بار آشنا ساخت جدول خامه آب معانی بگلشن صحائف جریان یافت شاهدان
الفاظ در بزم یکتا دلے معانی دوش بر دوش نشستند کاروان آرزو در منزل
مقصود بار اقامت کشود و آوازه شهرت گرسنه چشمان سخن را بمائده الوان معانی صلا
در داد و تا سامان نگارش اوصاف جمیله بیرون از اندازه شاهنشاهی حاصل شود
رفعت آسمان شکوه و تمکین کوه و فروغ خورشید بیدار دلی ناهید گویائی آب دور گردے
خواب پیش بینی خرم درستی نیت جزم سرعت پرواز رنگ ثبات قدم ورنگ دیدن
نشارت مد عروق رسیدن دعاے مستجاب بعیوق راست گوئے میزان استداد
بقا و دوام از مبدا فیاض التجش فکرت و خیال خیالم الهام شد بیت در گنج معانی
کشادم به زبان تا دل ببخشی غوطه دادم به چون امتثال فرمان لازم سرشت اخلاص
کیشان میباشد با وجود بیمایگی در دریا کی پذیرائی این امر شرف شد اکنون امر که
جهت انکشاف این مرام تبیین آن ناگزیر عنایه الست که چون پرده دارا ادب از آن
الفت کر بسر انگشت خامه نقاب از چهره اسامی برگزیدگان بزم برتر اسمی

۱۲۲

فرمانروایان سلسلهٔ جلیله هر جا که تقریب سخن را جب سیازد بر گیرد لهذا بر ذمت مطلب
نگار واجب است که بعبارتی که گفته شد بیان نماید خواهش را از آن تفضّل حاصل تواند شد
پرده کشای ایام لشفی گردد دیباچه شروع القاب آبا و اجداد
شاه عباس نگزدای آیینه حقیقت نمای ملّت جعفری ناسخ آثار
چنگیزی و رسائل رسمی نمارش نهال همیشه بهار این سلطنت والا معدن
گوهر خورشید نژون دارای اکبری مجاهد معرکهٔ خصم انداز سرافراز شیوه گردن فرازی
فاتح مدینهٔ جهان کشائی به نیروی تیغ آبگون فروزان گوهر صدف ادوار و قرون
قامع بنیان ظلم و طغیان رافع الویهٔ عدالت و احسان مهبط فیوضات حضرت رب جلیل
جالس اورنگ سریر شاه اسمعیل انار الله برهانه و نواب خاقان سلیمان شان و اطمینان
بخش بحر طوفانی ملک آرا اعتضاد سلطنت و استظهار عالم مدار شبنم گلهای
دولت و اقبال نامیهٔ ازهار چمن سعادت و اجلال کیمیای نقود آرش و اطمینان
شاه طهماسب علیه الرحمة والرضوان نواب جمجاه جنت مکانی جوهر تیغ آبدار کداز اقلیم ستانی
فارس معنا الله تیر گوی دولت ربانی سپیده صبح فتح و ظفر مطلع غرائب و مظهر اثر
شفقت الله طراز علم صاحبکلاهی و تاجداری ممتاز شیوهٔ خسروی و بختیاری صدر نشین
صفهٔ حق شناسی طغرای منشور سرگردانی مردمک دیدهٔ بیدار دولت
آفتاب جهانتاب آسمان شوکت شیرازه کتاب عیش و عشرت سواد خوان ملوک
صحیفهٔ فلک ملت نقش مربع کلک بدائع نگار قضا طرح غریب معمار بدائع

زمین و ساحل شوکت اسکندری و علم افلاطون فطنت الصدق قائل کلمه معجز طراز
سدره کعب آستان امیرالمؤمنین حیدر مروج مذهب حق ائمه اثناعشر شهریار
والا دل قوی دستگاه شاه عباس اشرف طاب ثراه را نواب گیتی ستان
فردوس مکان شمع بزم کمالات از حد و حصر افزون چاشنی طراز نعم الوان اخوان
سپهر بوقلمون مدار مرکز سلطنت کبری مرکز دائره اقبال بر سار راتبه افراز
اورنگ تو طلیعه خواران شعور قائل سباب مشیده عشق و فجور گشته مراسم
ابراهیم ادهم شناس عدل و انصاف و کرم واقف رموز خفیه و جلیه
شاه صفی را نواب خاقان رضوان مکان و اعلیحضرت جهانبانی متمم
امور سلطنت و داور کمالات جامع اسباب و مضاف فضائل و انواع سعادت
ثمره شجره سلطنت و جهانبانی که مراسم ملک گیری و کشورستانی واقف
اسرار غیب و شهود عالم خفایا منشور و منشود گوهر فیروزان تاج سلطنت مشید
مبانی ولایت و سعادت مطلع کواکب صاحبقرانی مصقل آئینه اعجاز نمای
سکندر ثانی همین نتیجه اشکال اربعه ارکان بهترین ثمره حدیقه غرائب عجب
خشیان طراز مبانی ارکان و ولایت جوهر تیغ جرات و جلادت و شهامت شاه عباس
ثانی انارالله برهانه را نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی در آیه نسخ
مصحف جهانگیری و کشورستانی آفتاب عالمتاب جهانداری و جهانبانی گوهر دریای شهامت
و جلالت شیر آجام شجاعت بسالت ابر و مخمص بر کی و بزرگی آخرین پایه معراج بالاتری و سروری

مے مراسم اسکندری و فریدونی خلف صدق سلسلۂ شریفہ قائل کلمۂ طیبہ سلونی کا

گنجینۂ شریعت غرا از دست انداز تصرف حاوی سلاسل طاہر و باطن لواث باقی

سلطنت بہوش پردازی اعدای دین قوت قلوب جنود مومنین شاد بیت دیوان فتاوی

مقدمۃ الجیش سپاہ نصرت و ظفر حکم انداز نخچیرگاہ دشمن شکاری اورنگ نشین کرسی

عرش پایۂ داننده اسرار اعتقاد و استظہار اقوال و افعال قاسطی و غازی مغفر

راہنمای رہ نوردان حقیقی و مجازی گوہر محیط عنایات مولد عظیم القدر

راتبہ رسان قوت روان مزج آبی و بادی بزرگ بزرگ میلاد واقف دقائق اسرار

مبدأ و معاد مطلع عنایات بغایات حضرت رحمن مظہر شرافت گوہر شہ

زنان صرصر عاصف هیجان دریای اضطراب اعدا حصار استوار و حصن حصین آل

وآل شش اولیا شاہ سلیمان صفوی موسوی بہادر خانزاد اعلیحضرت جہانبانی

ظل الٰہی رقم زدۂ کلک مطلب نگار میگردانند و باللہ التوفیق و علیہ التوکل

دیباچہ کہ بر علم معانی و بیان نوشتہ شده

الحمد لله الذی بدیع السموات والارض الذی ابدع البیان و

جلیل ستایش مر خدای را کہ پیدا کنندۂ آسمانہا و زمین است آنکہ پیدا کرد بیان را

اضم المعانی فی التبیان و نصب مجاز الصراط التحقیق حقیقۃ

پوشیده معانی در بیان کردن و قائم کرد گذرگاه پل صراط برای اثبات حقیقت

حقیقة اعمال المؤمنین واهل الخذلان جلّ عن المشاكلة
حقیقتهاے مومنان و گمراهان بزرگست ز همه پاک
والوجوه التشبیه والتمثیل وعلا عن مجانسة من
و از جهت گرفتن مثل ما و مانند شدن چیزے با او و برترست از هم جنس بودن چیزے که
تصوّره الذهن العلیل العقل فی ادراک ذاته بعقال
خیال کند آنرا ذهن ناقص فهم در دریافت ذات او برسن
العجز معقول والوهم فی تصوّر صفاته بحبال التحیر مجبول
عجز بسته شده و وهم در تصور صفتهاے او برسنهای حیرت بسته شده
منشی اصول الکائنات بصنعة طباق الاضداد وناظم
۱۲۵
پیدا کننده اصلهاے دنیا بکارگرے موافق کردن ضدها مراد از نظام ترتیب دهنده
کتاب وجود الانسان بجمع الصور وتفریق الاعتقاد لارقی
کتاب هستی آدمی بفراهم آوردن صورتها و فرق کردن عقیده برای آنکه او
فقرة وجود کل موجود من عدمیه السابق واللاحق تشابه
فقره وجود هر موجود از دو عدم که سابق و لاحق است مشابهت
الاطراف والیه رجوع وفود نهایات المتحیرین بمطایا العجز
طرفهاست و بسوے اوست بازگشت سواران ارباب آزادی بابارگیهای عجز
واقدام الاعتراف رقمهاے اقرار باعه منضمن پیدا کردن آنچه سرشت

لِلِقَاءِ الشَّوْعِ بِالْمُزَاوَجَةِ وَمُرَاعَاتِ النَّظِيرِ وَاِثْنَائُهُ مُشْتَمِلٌ عَلَى نَوْ

برای بافتن نوع بسبب باهم جفت شدن ورعایت کردن شبیه پیدا کردن انحاد

الْأَبْدَانِ فِي الْقُبُورِ وَنَشْرِهَا يَوْمَ النُّشُورِ بِمَا بَدَى حُسْنُ تَعْلِيلِهِ

بدنها در گورها و پراگنده کردن روز قیامت به آنچه ظاهر شد نیکوئی علت کردن آنحداوند

مِنْ مَرَايَا الْمَعْلُولَاتِ كَظُهُورِ جَمْعِ تَفْرِيقِ الْأَبْدَانِ مِنْ مَظَاهِرِ الْآيَاتِ

از آئینه‌های علت کرده شدگان چون ظاهر شد فراهم کردن پراگندگی بدنها از جای ظهور نشانه‌های

الْبَيِّنَاتِ عَنْهُ لُطْفًا كَمَا فِي صُورَةِ تَأْكِيدِ الْمَدْحِ بِمَا يُشْبِهُ

روشن شده آن مهربانیست چنانچه در صورت تاکید مدح بچیزی که شبیه

الذَّمِّ وَنِعْمَةً كَتَأْكِيدِ الذَّمِّ فِي صُورَةِ الْمَدْحِ يَكُونُ لِلْمُنَافِقِينَ

بجهت نعمتهای او چنانچه تاکید هجو باشد در صورت مدح برای منافقین

عِقَابٌ وَنِقَمٌ خاموشی هر ذره از ذرات در ادای شهادت یکتائیش گواهیست

خالی از تقیید و ضعف تالیف و خطوط شعاع مهر تابان هر یک زبانیست

موافق مقتضای حال گویا از مرجع و تشریف لباس هستی موجودات در

کارخانه جودش استعاره ایست در جستگی کواکب از خورشید از مشعله طور ایجادش

شراره ایست در کتاب تالیف تلمیش التیام ذکور با اناث صنعت ازدواج و در

صحیفه ابداع غرائب اسلوبش اضمار خبایای وجهه در ارحام امهات از نزل منزل

ارواح با والای برترے بالایش علو مایت در رتبه علیات و با تعدد فات

کاوش منزه بالتشبیه در مایهٔ برابری مساوات فقرات مرصعهٔ افلاک مشرفات کواکب
ابجد خوانان دبیرش را درس جیاسی لاابجاع سرزده قارسی و جام گوش بر آواز
آن نغمات توحیدش را در شناسایی به پیچیدگی غنچه وکشادگی شمیم در کتاب گلستان
ملکش هم لف ونشر بهم جمع و تقسیم و عرایس شاهدان از اهتزاز شباب احکام طالبان
شیره جیادستگی را شرح تجرید و تعلیم سعادت استعدادش سرمایهٔ تاج امتیاز و تشرف
بندگیش گنا از سرمایهٔ اشتهار زبان سخن سرایان فالیق البیان ازا واسی شکر
بی پایانش را بل دبیان زبان آوران سحبان نشان از اعمای افعالش را مانده
از باقل ایجاد زندگانی این جهان را باعث التماب حیات جاودان عیسی ساخته وفعل
شبهات نقش را وصل نعیم مخلد جنان در نقابا انداخته و دیباچهٔ مختصر اتصال کائنات ذوالنورش را
شرح مطول گردش دوامی افلاک از اداسی تفصیل قاصر و نارسا و بینایان دقیقه شناس را
در تماشای کنه ذاتش عینک بینایی پرده تاریکی چشم و داغ لاله با وجود شادابی
سوختگی از پرتو احسانش ماله دار و آب گوهر با وجود کمال خشکیده در نظر سیاحان
بحر معرفتش دریای بیکنار رست له الملک ز آیات باهره سلطانش آیتی و الیه المصیر از باعث
سالکان دیار امکان در درگاه احسانش کنایتی سبحان الله باز من بیچاره حیران که کلاوهٔ خام
رشتهٔ سخن بدست آورده سودا سست چه چیزی که بدام بازار آورده و دل طفل مزاج که کاغذ چنین عبارت را
از بی تمیزی کاغذ رنگ انداز و سبد بر دخور نقل میشمارد و دیگر جگر به فریب تماشای خورده با ازلیه
سمت و سکوت فراتر نهادن و در عرض عرض کمال ایستادن رسم من بیچاره یا رب مرا چه افتاد

وپروردهٔ زبان بسر انگشت گفتگو از عیوب دل ناقابل پرداختن از طریقهٔ خود شناسی دور میگرد

ندانم چون شد وچه بود در معرض سکالش حمد جهان آفرین در آمدن چون من آبچه ایست

سفینهٔ کاغذی از دریای آب وآتش گذشتن گنجشک بال بسته را بیضا نشستن بر شاخچهٔ

سدره دانستن از بسیط غبار رحیتی ست ورسیدن اندیشه سبندان توسن باز و سر عجز بر بالین تسلیم

نهاده اند هنوز از زبان ازین بیدست وپاده در مضمار که تازان در خلاب حیرت

رو بسته اند واند چه ازان بیان زرین تمکین تا توان نارسایی اعضا نمایش بفحوای

رحیمی از قدرت تقریر استعانیان بیرون است سبحانه وتعالی الله تعالی عما یقولون وصلی الله

علی عبده ورسوله خاتم النبیین وسید المرسلین وشافع محشر المکارم والطیبین

وعلی آبائه واجداده الاولین والآخرین وسلم وعلی ذریته وابن عمه وخلیفته من بعده

اسد الله الغالب مظهر العجائب ومظهر الغرائب ومشرق الکتائب

وعلی بنیه الحسنین وتابعیهم الی یوم الدین وبعد بر آئینهٔ

ضمیر دانشمندان اسرار بلاغت ومرآت خاطر دانایان رموز

فصاحت وبراعت منطبع میسازد که سالک طریق نادانی وبیواد

دبستان رموز خوانی محمد طاهر وحید شریف مجلس نویس بن حسین خان

تشنه تری عمریست که در وادی دوباد در تلال وسهل وجبال زندگانی گذران د

تصاریف لیالی وایام دوران اجیاد فرصت ومطالب همت فیاز

ما خوب وزشت ونیک وبد نرد صفای باطن بامید آنکه کشا دست دوری

۱۲۹

و در آغاز عمر و اوان صبی و عنفوان که بهارستان نشو و نما که هنوز خط جوهر محاسن خجست
آمیزش ابنای نوع نداده بود و بر بسته روئی مانند تیغ عریان قطع علاقه آمیزش هر کس می‌نمود
اوقات سیر باغ تردد و تحو بوده در باغ رنگ تماشا دیده و خواندن و نوشتن میوه حسن خط
استادان در نظر جلوه شاهدان او سیاه داشت و رخسار خار طلب آن هر دم گشت
در ریاض سینه می‌کاشت تا آنکه بر روشناسی شمع سواد و روشناسی دیده دبستان صبح بیاضی
مداد محرم تماشای پرتو چهر نگارین کشته که در حجال نقوش مخفی و محتجب بودند گردیده
جمال ظاهر خط را پوست آمغز و قشر آن لب انکشته در آفتاب نقود کمال ساعی
و از فخار جواهر پرورش از مراتب و مراتب شد و در زمان ایام مشغل مهام رزق مقدر
این بسیار گلستان نهال ختگی که عبارت از حدیقه الدیا جدیت و داعیه از حسیبه را امثال
نموده و ابان نزهت روح مطهر از غبار آلایش ترکیب عنصری دیگر هوای افتند
بهرواسطه رحمت و بلندی مغفرت سفر دار الخلد جنت اختیار نمود و از این تا به طریق کسب
معاش تا سامان ابکار از تحصیل کمال فاخره رست چاره از پرداختن این دو امر تا حصن عنان
گشت و چندی نیز بعد از وقوع این داهیه که شرح هر از نقش بیرون از وسعت گنجایش
عبارات است چون هنوز هوس خط کلیله جلیس خلوت نشسته نشده بود و به مقتضای عمر جنس شده سودا می‌نمود
تا هنگامی که چهره کسوت خط پوشیده و به خاطر بیانه جوی تتبع الفیدار گردیده و برزمره بیمار
و دیوان انتظام یافت چنانچه شکوه و نیابر سامان همیشه خود شناسان باشند زمام خود سر
رسیدن بیسی طالب تماشای گنده زلف ماه سیما گشت سگ عشق باید از حسنید

آهو چشمان مرتبه طلب گرم گردید و دل خواهش رخت اقامت از وطن الوف سینه بریان
کشیده و چون بلبل قفس شکسته که بعد از عمری بصحن گلزار افتد بسیار صد باغ و بهار
چراغ شد قوله تعالی فراتوا القرابة فی ایام المسغبة گوهر گران بهای حیات
بر آنچه سنی مال میراثی که برادر ناخلف مختلف شده باشد صرف میگردید و بغداد دل
مظلوم که در آفات افاقه دریده و شکایت سنی نالید نیز رسید و درین اثنا باحتیاط
اکثر مساوی وفات بالتمام تبار ایام بطالت رود در سیاق شعر و تحقیق انشا سیکالش
بکار میرفت تا آنکه بمجاهده درین روش شیوه پسند طبع پسندیدگان و مقبول خاطر پیر و جوان
گشته بدین دو عینک و رسائل و شناس در دستان شد و رفته رفته بتشرف تربیت
بندگی صاحبقران زمان محمد بساط امن و امان عیار نقد بخشش شهریاری ۱۲۰
گوهر گران بهای دیهیم والای تاجداری نقش خاطر خواه گشته تا قابل تال مراد
مصحف کمال شمیم ازاهیر گلشن همیشه بهار جهانگیری مرآت گیتی نمای صافی ریست
ضمیر گرای گنج جمشید نبذی پسندیده طبع دشوار قبول و مشکل پسند زلال کوثر
و جوان بخت گردون گشت ... سر در کم دشوار و سختی قوت بازوی قوی راوی و نیز
آخرین پایه سلم برتری و ارجمندی ثمر شاداب نخل پیوند دانش و شجاعت ترجمه
آیات بینات بسالت و جلالت مالک رقاب السلاطین مستخلص والخواقین السلطان الاعظم مالک رقاب
خاقانان پادشاه بزرگترین مالک گردنهای

لاأُمَمِ مَلاذِ سَلاطِينِ العَرَبِ وَالعَجَمِ مَلجَأِ صَنادِيدِ مُلوكِ العالَمِ حافِظِ

گروه‌ها جاے پناه پادشاهان عرب و سرواران پادشاهان عالم نگهبان شهرها و دوکار بندگان

البِلادِ ناصِرِ العِبادِ ماحي ظُلَمِ الظُّلمِ وَالعِنادِ رافِعِ مَنابِرِ الشَّريعَةِ النَّبَوِيَّةِ

نیست کننده تاریکی ظلم و دشمنی بلند کننده منبرهاے شریعت نبوی استوار کننده

ناصِبِ رایاتِ العُلومِ الدِّينِيَّةِ خافِضِ جَناحِ الرَّحمَةِ الَّذي سُدَّتُهُ مَلثَمُ شِفاهِ

نشانهاے علمهاے دینی پست کننده بازوے مهربانی آنکه آستانه او بوسیده لبهاے

الأَفاضِلِ مُقَبَّلُ رِجالِ الأَماثِلِ السُّلطانُ بنُ السُّلطانِ ابنِ السُّلطانِ

اقبالت جاے فرود آمدن شتران آرزو پادشاه پسر پادشاه پسر پادشاه

بنِ السُّلطانِ بنِ السُّلطانِ وَالخاقانُ بنُ الخاقانِ بنِ الخاقانِ

بنِ الخاقانِ بنِ الخاقانِ بنِ الخاقانِ بنِ الخاقانِ شد و عالم اسرار

سفید و سیاه شاه فلک مرتبه عباس شاه سرفرازی یافت و چون

طفل طبیعت را در تمادی ایام بطالت بالکلیه فطام از تحصیل علوم نشده بود

بهواے طبیعت بر رشته گره میفکندم گرکشایم بیکار نیسم گر روش کار

ندانم و در فرجهٔ فراغ اشغال بسبب آن اشتغال داشت بخاطر

رسید که چون در علم عربیت رساله که حاوی اکثر مسائل بوده از ایجاز

مخل و اطناب ممل عاری باشد بزبان فارسی نگارش نیافته و از آنجا

که این علم شریف مفتاح کنوز اعجاز و مرآت جمال

۱۳۱

شاهراه ان استار فرقانیت عموم ناس احتیاج بدان حاصل وچون قطب
اهالی این دیار فارسی زبانند نفع آن شامل خواهد بود لهذا این کتاب که [illegible]
براة الاعجاز است مستقل نامه در سنه [illegible] مطابق هزار وشصت وشش [illegible]
صفا وجلا یافت مامول خیالست که چون مراحل انشعا لف را جواد قلم در عرض
دو هفته پیموده اگر اهل دید بر خطاهای وقوف یابند ذیل عفو بران پوشند ودر اصلاح
آن کوشند وبالله التوفیق دیباچهٔ رساله که در علم اصول نوشته شده
بسم الله والحمد والمنة گفتن گرد بندگان را مجال نمی آرد که سبب ابرام لام حکمت
لام حیثیت از زیر بار زرین گران ستایش بکلبه تحسین تزئین عروس سخن
بدین دو گوهر از عهدهٔ اتمام آرایش آن بر آمده باشند سپاس اقدس ستایش
حضرت واجب براب خیال محال است مراحل [illegible] دور از محل نزول قافله امکانست
چه توفیق ادای حمد برنهایات بینهایات موجب حمدی جدا ودعوی ادای آن
مستلزم طی سلسلهٔ لانهایه است هرچند لب ازین سخن بستن کلید قفل [illegible] بستن
نعت حضرت نبوی پیوستن است اما اگر دیده وبینش بعینک دیده وری بگرداند گر
بخوبی [illegible] ان کشتی شکن این دریا خلاصی جستن خود را در عباب [illegible]
حمد دیگر انداختن [illegible] در بین کشتی طوفانی زاد خود را باختیار انداختن است در [illegible]
توان آورد که شنوندگان پسندند چه اختیار سکوت [illegible] این تحریر را [illegible]
سخن گفتن مانند دست وپا زدن کشتی شکستگان هنگام [illegible] خامه بست [illegible]

و بسط این سخن را پیرایه گزینگی در رشتهٔ تسلیم که اهل اوضاع فهمیدگان اند و در خور

ست دیباچه که جهت مرزا محمد بخش طبیب خاصه رشید الله

نوشته آمده سپاسداری شکرگذار ثنا و ستایش موجودات و شفتهٔ فقرات

هستی کائنات حمد بیان و کار زبان نیست چه ادای هر شکری مستلزم شکری

تجدید در راه و باب سلسله لاتتناهی به براهین عقلی مبرهن است پس مناسب شیوه

انداند و در آنی و حد خود شناسی است که از آن مقام والا که پروازش از حوصله

طائران بالا است از رفعت فروتر آمده فراخور طاقت سخن گوید و راه قریب العهم بجنسر

و امانوی نی پایه سبحان مسدر چه میگویم منکه عمرها از طلسم شکسته خطی که در رشتهٔ مدام نگارده

نگار زلف نیکویان میاندازم توصیف بیرون نی آرم چه آن باری فراز از آن

پردازم وسیلهٔ دشوار تر وصیت سازم زیب سواد اعظم که ساکنانش با کمال خاموشی

سخن سرا و تماشاهایش با وجود پوشیده در دلی دل را بند و مرجع سخن طرازی این حرف

حرفان چشم دیده وران گوش و زبان بیان اند و امثال خاموشی باشد

نه خط عیاریست که مانند چشم نکویان حلقه و اش در گردن سر مه پنهان از زبان نگاه

کشید قاسم مدادش جمال معانی چون کواکب در شب تار تا بانست کلکش آهسته جهان پیست که

آبش بهایخی جدول قلم از سرچشمه حیوان جاری و گردش هر دو از دو شاخ هر حرفی

پر پیر و یابی معانی را بمنزلهٔ معاریست سیراب شبستان کسی را میسرست که از سوختن

داغ سینه سواد از روشن کرده و بفروغ آن شمع سیمین درین ظلمات راه بچشمه سار معانی

۱۳۳

برده گلزاریست که خسروان سلیمان نشان تماشای آن جهت آیندهٔ آینه تحسین پیرایان او
نوازش ابیات آن میکشند شادی این ما آنکه ریحان خطی که از زمین ساحت این
سفینه دمیده نتیجه دست بادشاه گردون سریر ونهال حروف نقوش سبع هست نشان
ساحت عالی شبیه نظیریست نزهت گستر بلند مکان که گرسی خطش از شرف کتابه عرش را زیب
ومنبه مناقبش طاق فلک بر البست مید اند بر روی مداد و ش از دودمان ارباب تحقیق و منشیان
شیوه اعجاز بیضای حضرت موسویست هر سیفیه چون خانه کعبه بندگان را از حوادث
زمان بیت الامان و هر سطری خط آزادی عنهای غلامان فدویت نشان خط شریف
این اعظم سلاطین ذویشان در باغ امکان نمونه ایست از شاخ طوبی و در رو صفحات
که الوان اشعارش را رشتهٔ افزون دار حیز لقا د بیرون است گفت از این آینه مهر سیما
مینماید که این خسرو سیهال با وجود اشتغال افعال اقلیم کمالات را بکلک سحر ساخت
در مرکب سبقت از سایر سلاطین چین تاخته و دیگری آنکه عیار سبک هر کب از علامان
ناحیه عافیت شناخته است اگر آرای این منشور امتیاز و افتخار که علی مر اللیل
والنهار باعث سرافرازی این خاکسار عبد الفانس نفد حیات نثار
سازد جان رهین این شکرگذاری و مشغول الذمه برام سپاسداری ست
اگر نه هنر خود گویا بودی من نامه بیان بچه زبان تعریف و توصیف آن میزدم
در این اوراق درازی اقدام کدام بیان می نمودم توفیق تماشای افزون
چشم روشن و دماغ خاطر گلستان که غریب سبزه از گلزار صحیفه و نسب

وعجب گلی از جویبار خامه سر بالا کشیده و نقوش ششدر رتبه تنسب قدری از جمیع

عیان و معانی را فروغ مهر بدر از جبین تا بانست لیند اهم الله جاکردن یک عالم مطلب

در قالب این حروف تعجب نمایم یا از گنجیدن خود باین خوشدلی در پوست حیرت

بر حیرت افزایم و تکمیل از انتشی شکر گذاری در جوش مرزبان بیان بمقتضای

عجز ار آورد آن خاموش حست بیت کجا ما ن جان خواهم و چندان امان عنه از روزگار

که این جهان جان سن بدان جان جهان سازم نثار آرزو و حصول موصول با دیباچه که

حسب الامر اعلی بر اشعار سلاطین نوشته شده و رنگینی مجلس

سخن با سم بزرگی تواند بود که بزم امکان را چون چهره حوران بهشتی بت نگی

در وحرف کن آراسته و این حدیقه غریبة الازهار را از سبزه بیگانه نقصان نا آهای پیراسته

عناصر و مولید را با منتظام این بزم دلپذیر و بوستان خلد نظیر چون پیشکاران چابکدست

بر پا داشته و سایبان اطلس افلاک را بدست فراش قدرت برفراز ساکنان این محفل والا

افراشته از بار همیشه بهار این گلستان را از چشمه خورشید درخشان و ماه تابان آب داده

واز رزق مقدر خوان نعمت الوان پیش تماشائیان این گلزار سبحان نهاده و قصد

این مجلس الوجود و امر الوجود خلاصه آفرینش و مقصود تماشای اهل بینش علت غائی ایجاد عجم

عنصری و کبرای سبا و معاد بهین ثمره و حسه امکان خانه و ترکیب مفرح خشخاش تخته کتاب بعثت

بیت القصیده دیوان رسالت نقش خاتم پیغمبری خاتم سلیمان گزیدگی و برتری محمد عربی صلوة الله علیه و آله

برشیر آجام قدرت الهی سیف مسلول ید اللهی تحت شرع متین خضر رهنما طریق الیقین کاسر بنای

شکسته

تیم بر بسته

هر صومعه گرایب نا خداے کشتی بار سوخته نولب آستانه اسد الله الغالب مظهر العجائب و الغرائب
امیر المؤمنین امام المتقین یعسوب الدین علی بن ابیطالب و اولاد و اطهار او زیب بهار فزا
رنگینی نامه فرمان این بوستان جنت نشان را تمکین ایشان فرمود و تا بابت این گزیده گلزار
در اتساق این بزم منتظم اجزاء تولیت این باغ نسیم الغنا لبرازنده شاخان سلسله جلیله صفویه که از آن
دودمان ارجمند چراغ و در یاچین این باغ اندنفویض نموده بحمد الله که امروز که نوبت نیابت و تولیت با دشاه
ملائک سپاه و ظل الله منتهی گردیده هر باره حیناے نظامت حیثیش را از مکنوم را در سینه ارباب
این بزم معلوم دارند و بانگشت اطلاع منازل امنهار این باغ را در شاخ بر نخل نشانه
و همیاره بیشه نهاد همت خیر اساس و ضمیر عدالت اقتباس آنست که ارباب امتیاز این
بزم که عیبک دور بیناے از آئینه دل روشن و پیش دیده بصیرت دارند گروهی که بشرف
معاصر مباهی اند صدرنشین صفحه افتخار و اعتبار و جمعی که بسر کنی ترتیبی مجال ترقی
نیافته مرحله پیماے حیات گشته اند محک زر عیار شهار باشند و چون اصناف انشاء پردازان
سخن سنجیدگی معیار و دعیار هر یک صیرفی این محک بر طبق اظهار میگذارد و هموار
خواهش آن میدارند که جواهر زواهر کلام هر یک در گنجینه صحیفه مخزن گردد که
جوهر شناسان از ملاحظه آن اطلاع بر کماهی آن حاصل شود بمحواے صدق
اقتباسے کلام الملوک ملوک الکلام بر مرآت ضمیر اقدس خیال پرتو عکس انگن
گردیده که بنا بر یافته بزم بندگی محمد طاهر وحید مجلس نویس این دربار دُرخشان از
انتظام تمام دیده دیباچه که در علم عروض نوشته :

[illegible] ۱۳۶ [illegible]

نیایش و ستایش و درود و آفرین شایستهٔ آفریننده تواند بود که بغواصی قدرت بالغه
از بحر بیکران غیب گوهر شاهوار هستی انواع موجودات و اصناف مکونات را
برآورده و بر کنار خوان شهود و بساط اظهار نمود و گذاشت و از ترکیب اجزای پریشان
حروف تهجی علم و الای فصاحت و بلاغت که مانند شجرهٔ طوبی و مدبع قلوب هر یک
از ساکنان ربع مسکون شاخی ثمیر و غنچهٔ زهر پرور برافراشت به نیروی حکمت کامله‌اش
چندان بنا لال معنی که در ظرف تقریر در نیاید و در قالب گفتگو نگنجد و آنمقدار متاع اعجوبه
کاری که مطالب افکار بالغ اندیشگان قوی نیروی کشیدن این عاجز باشد بترازوی
سکینه و ترازوی سخن سنجید چنانچه گوهر منثور کواکب سیارات را در اصداف ارکان سبعه سموات ۱۳۷
بجوهریان رشته بینش نمود و حباب سبای رنگین را چه ساغر گردان بحور بر تشنه لبان حقیقت
دریافت نمود و قصهٔ طویل احسان بی پایانش بقراض لب بستن سکران بشدید جهات
کوتاه نگردد و دریای بدیع الطاف بیکرانش بکفزار مستغرقان بحار الهم لاتتناهی
محدود نشود از بهر اهی فیض شامل و لطف کاملش هر هیزم با سنی را
رجز خوانی مستند و قریب و بعید را از مزایای نوال افضالش اعتبار
هر روزی مقرر پوشیده رویان معانی و پردگیان مضامین از تابش آفتاب
اظهارش با نهایت احتجاب در استتار الفاظ تو بر تو عرایس و سبح و گنج
دقایق نکات با وجود بستگی با قفال اغلاق بر روی نشابان زمین
مفتح از مرج ضیاگران بزمش کرش جان گوش بر آوازان نغمات

تحمید در سماع ساز دستگیری بر داشتن پایهٔ قدر افتادگان گرگنا سے مدح سید
دار تقاع کامل قدمان ادیسے بیدرستگی زنقش باند زبیشے بر عیش افتادگان
در شتاب در دل ببرق رفتاران دشت پیدا زدد دستگیرے منغش قدام سبک
در عتاب در وحل نهر مندان سر آمد در سین از نکاب مدیم ساکش اعلی مقتضب دیده ور
در بین رد در هنگام تماشاے بستان سرائے نرگسش چشم بینش در نقاب آئین
محتجب نهاسے که تا بپایهٔ ترتیبش از حدیقهٔ دل بالا نگشت مجتثت در کند و هر سرکه
نه از هواے ابتهاج اعتبار مانند حباب متموج باشد در بزم امتیاز بزیر افگند و هیبت
ارکان کاینات نظر با صل صلش از تحیف و مقالات درست اندیشان جا به النظر
در انحصار کند دانش را تحیف دراز دستی ادراک از فیض زبال در یافتش قاصر و کل
فروزان دلائل فهم و ان چون آوارگان ظلمت آباد گمگرد و مراتب از تنگنا یوی ادراک
خانگی وحاسر دیهاسے ستے از ذوق سفیران انفادرش چون امراحرف
از سینه محذوف و تلاش متلاشیان تحصیل کمال سبب اعانت تکمیلش بموقوف
بکفوف حزم پاسے حاشاان از تمیناز سے قضاے حقش سوا در اقدام
و دل نه بان کوته اندیشان هرزه درایان از نارسائے عدد التش اخرب و
الکم تعالے شانه وجل برهانه وعظم شانه که بیت المعمور امکان را که در آراستگی چون
طاق ابروے خوبان جهت نداشت بوجود وا فراجود مقصود سعادت آفرینش نمایه
بنیانے وسنیش طلاحت اثمار شاداب ایجاد نتیجه صغرا و کبرای مبدأ و معاد رسول

۱۳۶

ثقلین فرا نفرات خافقین خاتم الانبیاء و سید الاصفیا مشرف و گردانیده نزهت
بیت بلند آوازه گیتی سرا البساط ساکنان ملاء اعلی رسانیده از مرغوله شعر مشکین
مرسلش جهانی حواس ارباب مشام عنبر بو و عطرآگین و از طراوت گلهای
حدیقه ملتش مردم چشم تماشائیان گلستان شهود چون اوراق گلهای بهشتی
رنگین با آنکه پایه ورود شفاعت را اشاره بصوب والای جاهش نیست معاذ
ویران محشر مرجع خلائق مدیوم النشور با این شفاعتش بند ترجیع مختصرست زهی
ابلغ فیض ازل که در رسانیدن الهام عام فترت و بندگی سنت پذیر بود نه سنت گزار
در تحمیل بار تکلیف است مطلبش سبکباری حاملان اثقال معاصی بود نه گرانی بار
سبحان الله پایه رعایت رعیت و مرتبه غمخواری است ازین بالاتر نتواند بود که
ذات اقدس و نفس مقدس اسد الله الغالب غالب کل غالب و مطلوب
کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب و مفرق الکتائب امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب را بمضمون صدق مشحون لحمک لحمی بانفس
لطیفه خود پیرایه اتحاد پوشید که اطاعت هر دوگان را بهم پیوند
یک لسان داد و امر احتم مقتضی قرار یمن تحصیل رضا مرتضوی
خدا و رسول مرضی باشد صلوات الله علیهما و آلهما الطیبین و
الطاهرین و بعد بر لوح اظهار می نگارد که محتاج عنایت نهایت
رب مجید محمد طاهر وحید مجلس نویس که از آغاز ایام صبح

۱۲

تمیز و شعور و بدایت نشو و نمای بهارستان بروز و ظهور که هنگام گرگ
و میش اشتباه و غفلت داوران اگرچه بحسب بی‌دولت است پیوسته
خاطر او در طلب ناتوان و سلوک مسلک بیدردان بر خاطر گران بود از
ملاحظه الف ابجد بخاطر میگذشت که جریده در وادی وصول باشد و از سوادان شکن
فرشت در نظر داشت که زنگ نادانی که چون بخار دریا لازم و هیولای عموم
ناکرده کاران است از آئینه ضمیر تراشد تا بر افروختن شمع سواد در روشن شدن کاخ
و به سر رسیدن بر تو شناخت شاهدان این کمال با حسن طرز خود شیفته یافت و در کمند
در سلک امروز تا فردا غنیمت و چمن شاهی مطلبی فیاخت بعد از آنکه چشم باطن محرم خلوتیان
گردید و حجاب نابینایی از پیش دیده بصیرت برخاست چون بلبلی که در گلزار برگ
با محروی که در جگر او برق افتد هر گلی جدا دل را در خشک زدن قریب و در هر سخنی
علیحده خاطر تنگ آرام و تنکیب می‌برد و درین چه شبهه که گم گشتگان بر او می‌نقطه
که دو چار خوان پر نعمت گردند در ترجیح هر یک بر دیگری آشفته سر و در تحصیل کام
حصول مرام درمانده خاطر اضطراب سرشت و دل حیرت پرور خواهند بود بعد از آن
بسا تکلیف عقل عاقبت اندیش تحصیل علوم رسمی که پایه معالم ارتقای
مدارج کمالات است در نظر تحقیق رجحان یافت نقد اوقات گرامی بدل
قیمت انجنس بهای گردید و در باغ و اسید گی از بن تشار سیجار دوبالا
رسید هرچند که دل و دشت تال این امر حسن شیوه تحسین معمور بود ما بکلم علیکم

چون انجمد دست از تمرین شغلی که خامه را امتیاز علم کاویانے تواند داد بر نمیداشت
و تخم ریاحین از حروف و نقاط در حدیقهٔ صحیفه‌ے کاشت ناجیه تا دست و دلی داشت
راه حیات بکر یو کالبست و طلبید حادثات باین سبزه سطے مشید و معانے کلیه کرد سبز
تا اگر ریاحین هم زاد راه و هم رفیق تواند بود محزون سگردید تا آنکه کارکنان تفاصیل
رانیه مقدر را که تحت مقالید آن در دست تشکلان مهام اولاد و عیال شد در قبضه
این سیار گلستان همیشه بهار سجلات گے نهادند بلکه رزق بسیاری از ملتزمان آن
مسافران بار نبستے را نیز با هم این نا ملائم طریق کسب معاش برات مستمری اوند تحلیف
عطف عنان از تحصیل مرام نموده در زمرهٔ محاسبان دیوان انتظام یافت و دوست دلی
برداشت تا باج گم شدن رفت و نفس بیمی از ترتیح خود سے چیدن آغاز نهاد در وقت
عاقله زار و بیمار در ساغر مطلب بروانفصل باره سرشار گشت رفته رفته چشم بر نشاندم
و دیدهٔ دل خونخوار طپیدن شد مطالعه بامن گردین و صفحه سیار مباحثه اشارات
دشعار رجحان پذیرفت و رتساع کتب کمال گردکسے دگرفت اشعار عاشقانه و ابیات
دردمندانه و سرود بلبلانه گوے بیشی از ستیمنات مشتین برد و باب تازه از تحصیل حجیز
خواهش گشود و رفته رفته گرے صحبت باده شیرگان خیال خار خار ضمیر را شعله در گرد آمد و زبانه
آتش زبانی و سعیم بیانے بکره اثیر رسانید نشهٔ کیفیات از بادهٔ صبوح دگم کردگان
کشتی حیات از اعادهٔ روح باید از اشعار طلبیده سے یافت و لعنیه
از سیاه خیمه نشینان معانیے از هر چه در نظر مے آمد که اول برتافت تا درین مرحله

بجا نرسید کہ باوجود اشتغال شبانہ روزی لختی از فکر خامہ بخود و در کنج فراغ
بربستر آرام و راحت مل خواهشمند از احراز سعادت نمود چون ارباب ثروت را همچنا
جاه و مکنت کہ مشوق خاطر خواہ را او پیرایہ لطف بر خود و عوض تن در دهند و از غرائب
اسلوب بر مردم سیر بهارستان تازه و نما ئید بعض از خرانند و اعانۂ مضامین و بکام
در سخن و رسانیدۂ شعر مجوبہ کار این چنین را جلوه ظهور ست بلند لسانی
شیا وجد و تجد درشنیدن بکام خواهش نمیدگان مطلب ساختہ شد و نقش
از رنگ خیال بجا مہ سوی بدقت پرداختہ آمد چون جنگ و در نارد شناس گرد
گردید و آوازه گنجوری سخن با تاشه راو دسن رسید و چون نظم عروض آمینه
مدان نامه شاهدان اند دلی خیال ست در پرداخت آن نیز سگالش لعل آمد
درین ایام کہ زمان فرمانروای صاحبقران زمان و ممهد بساط امن و امان
فتره باسیر و شهریار کہ کامگار ست عنانا جهاندار بیست
سُلْطَانُ سَلَاطِينِ الزَّمَانِ الْمُتَمَكِّنِ عَلٰى مَسْنَدِ الْعَدْلِ
بادشاه پادشاهان زمانہ استقرار گیرنده بر مسند عدل
وَالْإِحْسَانِ آفتاب عالمتاب وَمَهْ فَمَكَّنَّاهُ مَكَانًا عَلِيًّا عَالِيًا قدر بیج
وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا عَامِرُ مَبَانِي الْإِسْلَامِ هَادِمُ قَوَاعِدِ
الْأَصْنَامِ كَهْفُ السَّلَاطِينِ مَلَاذُ الْمَهْدِيِّينَ فِي الْخَافِقَيْنِ
بستان پناه جن و انس پناه نیکان در مغرب و مشرق

الذی انتهت سؤال السائلین الی بابه والحضرت بالفضل

آنکه منتهی شد سوال کنندگان تا دروازهٔ آن و منبر شد باعطای

العالمین بفیض احسانه محیی مراسم العدل والاحسان

عالمها بفیض احسان او زنده کننده رسمهای انصاف و احسان

قامع نوائر الظلم والعدوان منور مصابیح العلم باذواء

دور کننده آتش ستم و دشمنی روشن کننده چراغهای عالم منور بهای

الهدی مسجل مناشیر الفضل باصناف الندی ممهد

رهنمای سجل کننده فرمانهای بزرگی بانواع بخشش راست کننده

ارکان الخلافة بالعدل والانصاف مشیّد بنیان

ستونهای پادشاهی بعدل و انصاف استوار کننده بنیاد

السلطنة بازالة الجور والاعتساف واقف اسرار

پادشاهی بسبب دور کردن ستم و بیراهی آگاه رازهای

علوم و حکم کاشف استار علّم الانسان ما لم یعلم

علمها و حکمتها کشاینده پردهای آموخت انسان را آنچه ندانست

عیار نقد معنی شمرایی گوهر گران بهای دیهیم دارایی تاجداری نقش خاطرخواه نگین اقبال نهال مراد شگفته

نیکو دارد

مصحف کمال شمیم ازاهیر بهار گلشن جهانگیری رجوع داری مرآت گیتی نمای صافی رائی درّ شب‌افروزی

سیراب کنندهٔ خصم نیدی پسندیده طبع رشوارهٔ قبولی و شکل پسندی نهال کوهر بلندبالی درجوان بخت

بگردنکشان عقد سرور کم و شواری و مچه قوت بازوی قوی رائی برسست
آخرین پایهٔ مصالح برترے وارجمندے ثمر شاداب نخل پیوندے دانش
و شجاعت ترجمهٔ آیات بینات جلالت و جلالت درگران بهاے صدف
عدم الثانی مصرعهٔ رساے فطرت بلند و همت عالی حضرت و نصابت
بهارستان فتوت نامیهٔ سرو بستان مروت و مروت السلطان بن السلطان
بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر شاه عباس حسینی خلد الله
و ادام الله ایام اقباله الی یوم المحشر والمیزان و بر خلاف ازمنه باستان
سنان نیزه‌گے رانیم و حبش ناقابلی کاسد است با دران معنے و آشنایان رمز حال
مشکل ساختند که رساله مختصر در علم عروض و قوافی پرداخته آید که همگنان را عینک
دوربین نماے بیناے تماشاے پرده نشینان ستایش گوهر بوده باشد حسب الحکم
احباب ما خوان ارتکاب آنرا از مهمات دانسته با آنکه نسخه مستکبرین علم در نظر داشت
انموذجے از منقولات مغز خیال بر دفتر اظهار نگاشت و بجهت سهولت دریافت
مرتب بیک تمهید و دو فصل گردانیده بالله التوفیق دیباچه که جهت
دیوان مسیح نجات نوشته شده گشت به پیشطاق
دولت سراے سخن نام نامیه سخن آفرینے تواند بود که از سفتن گوهر و حروف
سخن که در صدف عدم مکنون بود و شیع مشرقات و مسند نشین جهات و مجمع

دریای تشکلات و تنوعی نسبت و بلند آهنگی و نشان و قصیده و مجازات اعمال
انس و جان بحر طویل حرکات زبان و ترکیب بند اصناف حیوان و ترجیع بند انعام
موجودات بیش از قیاس بر رشته انتظام و التیام کشیده و صف نعال نشین مجلس
بنی انسان خامه که بنیانرا که درین بحر بیپایان محیط بیکران از زبردستان گوهر
غواص غایت شامله احتیاج فریادگی و تعربی وجودی باوج تاج امتیاز و سرفرازی
برکشید و این بهشت گل را مخزن جواهر اسرار جزو کل و منزل مقصود سالکان سبل گردانید
ساکنان شهرستان معادن سینه لعل و یاقوت را که بصفای آبروی اعتبار حالی
و میزان انظار جوهریان حقیقه یاب بحسب قیمت غالی اند لعل شتاب در آتش حسرت
که از در شبه جاری خلاصی جسته متوجه بیت اصداف انسانیت گردند و در لب ریزان نبات
سینه گل و لاله را که اجداران اقلیم شگفتگی و انبساط اند مانند سلیمان مسند سلطنت بر
هوای وصول آن نزهت آباد گسترده میباشند که خود را بتقریب ستران غاذیه اسکر
لقلوب ارباب عرفان بندند غزالان از هوس درایت دین لیلی شیرین صفات
چون مجنون بیابان گرد و بساط عناصر در معرکه امتزاج و میدان مزاج از زد و خورد فعل
و انفعال شکست و ظفر و کسر و انکسار کیفیات بهوس این مطلب باهم در ستیزه اند
و تنها نخچه این گوهر را ازین کان و این در را ازین عمان آبروی افتخار بخشیده بچنین
دل و دماغ از ساکنان عظیم الشان این مدینة الشعور گردانید السلطنت سلطان ال...
ست برگزیده یکی را خواه نخواهی بمنصب تجرد و زادان معاشی و دیگری را رتبه محرمیت

ترجمانی داده و دراز دیده و دریچه این گلستان همیشه بهار بخبران گشاده و صلای عام
رخصت دخول آن بهشت آباد در شمول آورده و ازمان در تراوه و منادی خوبخشش نهاد
بشارت انتهای ولج شده گفتن کحمت انفرشش ممتنا بحها لسانی انشعه و اگر بخش
هوش ارباب درایت رسانیده و درخیال من نهجیدان قاصر بیان ستالیفی سبیلی خواه
اسباب حاوات ماالب طریق خلاص و نجات بچه زبان طرازی حمد گوید و بچه عبارت
شکر عطایای لاتناهی گوید چون اتیان مبان فوق طاقت انسان و خارج
از وسعت آباد و بالسنت عطف عنان ازان وادی بیابان نورد و بر لوح دریافت
نکته سنجان نگارد که چون عندلیب ناطقه کرخوش نشین بستان مشاق و درشاخ
ازقان این بوستان ست دوان گلستان خلد نشان رخصت صفیر دریافت
رنگا رنگ و بیگاه و بیبروا در جلاج خیال بسر آن بوستان بیجران شتافته جهت سخن
شناسان که چشم براه باز گشت سیاران این گلستان اند گلدسته از گلهای
رنگارنگ سخن جهت خیال بسته و ابل درکندن این معدن ریح نسیما درالوصل
شیرین معاملی یعنی سعی تیرین پیوسته نقد فرصت خرج و گوهری چند
فروزان درخشنده بیان هیچ نمود و این ریح را معرض جز گذارت و دشیرگان
سخن نیست و این عروس ابرد و بر چهره و ارباب بعیز زدیده دل و اکردن مخ چون
مخزن را قفل ناچار و گنجینه را اسراری در کار ست که ناشعرهای ازان ست و صول کشیده و بچه
تصرف پیچیده باشد اما این بیت العلم را قفل بچه تقفل و کشا دار آن القاح دریافت ۱۴۲

[illegible marginal notes]

مهوشناسان محول ساخته سبحان الله عجب گلستانیست که گل ... این بوستان چون

عندلیبان نوکاسته و خوش الحان و سر به خورد گانش چون شکرگان نکوان حریف صرف ... بهم

سخنان نوخطش را در فیدا آرمیدگی رقوم باز گوسفند طفلان دبستان ثروه ارزان ... عسید

و مسافی عیانش را بی تکلفی عاشق و ابای المعشوق رسیده و شیرازه کتاب ما از ...

چون رشته طاقت عشاق از نظاره معشوق خنگر گسستن و نغمهای نقل شیرین ...

به ... شیر و حیا البته باکام پسند فریاکیان صحبت حسبان اصطلاحی پیوستن گزیر

نغمه اندر او لابای لیس کرخیه گیسو نزهت حدای قطرها را ... صفحه خیال

ابرو بیداران این شبستان ... مرده هانیست بذکر خفی کشوده و عطر جهانگیری مشکین

... به جاحت ... عاشقان غالیه سوده نکته ایست ... شکسته و ...

بی تکلف ... و ... سوخته ... نگاهش ... چشم انتظار براه داریسنگان که ... انتظار

شیرین کار ... انگشت ... لذت شناسان این شهد را که انگشت ... زبان گزیده

که چشند ... حکمت ... سرکار ... و ... مکلف ... که ... روزشناسی ...

و ... سر انجام طاقت ... گشته اهل شعر ... رباعیین ... و جا ... بدان ... خود

و علما این نکات ... قناها دانسته ... جهت تحصیل ... که ... سخن ...

... غباره ... دیباچه که جهت بیاض آبدار

نوشته شد و طبیعت که ... شعر ... سخن ... تماشا ...

در نظر دارد و از محل ... خواند ... خیال مردم صورت ... تأمل ...

[illegible marginal notes]

۱۴۷

[illegible marginal notes]

هنگام دیگر این بیاض سفینه را شجر سخنان شاخ بر شاخ بلبلان گلستان بیان الوان نقش
ارژنگ سازد و فرشتی تلون که جامه گلبندی بهار را در نظر بینندگان خوار گرداند
برای مسندنشینان بساط سخن اندازه و از قلمرو ناز آهوچشمان نگرستان شگفته رویی و
خیال آراید و از نفیسه کلام شکرلبان شیرین سخن برای نقل مجلس مستان معانی خوان
ترتیب نماید که جهت ترطیب دماغ سے رمز و باغ و کنج فراغ مهیا و آماده باشد بیت
اے ندیده ایم ز نقش بو و زخون ٭ غیر از شراب بخشش اشنا سا مزه ٭ سودا اگران
استقرار و تتبع از هر مصرے از امصار و قطرے از اقطار مانند شیخ آباد و حسن آباد شهرت
و عباس آباد و جلادت و شجاعت و قزوین نرم خوئی و الفت و تبریز بسلاسے تحکمت
و مشهد مقدس حافظ لقب لی و شهادت و کربلاے تشنه لبی و مفارقت و چین
و نزاکت و خطاے بے پروا و عدم مروت و شیراز جهرا مهات عطوفت نهاد و بیجاپور
معشوقی اولاد و سپاهان کثرت تنجیم و دلال و کاشان آرزوی وصال و قندهار
شیرین سخنی و حلاوت سبزوار نونهالان سرو قامت و کجبه یزدی تماشا
حیرت و شام غریبان بیکسی و غربت و مکه مکیدن لب شاهدان و مدینة الرسول
پیغام و رسال مشتاقان و کرمان صبر و بے کرمان معشوقی و دکنی
متاع گرانبها دست خیال استادان وقت همیشه بسته بسته آورده و اندر در
انتخاب آن بر تماشا بیجا بسے پای وقت ریستاری دندان بر جگر افشرده
قباسے شاسے که در کارخانه خیال از سیاه زلف تابان و خط گلچهرگان ناتمام

۱۴۹

رزر نبت رنقره بانیکه از خیال سیمین تنان سبزه روی رنگ لباخشکان انجام یابد

نه بدان قماش خواهد بود که دست قدرت ارباب صنعت بدامن آن رسد و از نظاره

گل برگ آن هر شیخ بوی انچه بکار نے و بدیع نگار ست کشد این باغ همیشه بهار گلستان

که انوری نورے ازین انوار وانهر سے برازین ازبار و فردوست نمالے ازین اشجار

در روسگے نهری ازین انهارست چرا صاف باطنان گوش دل که توفیق تماشاے

آن نزهت آباد یابند چون آب در حوض وجدول اندرو فراغت برلشیت نخواهند بود

با کمال آرمیدگی سیر این بوستان نمایند هرگاه من مجنون بے پروا که در بیابان

بے تعلقگے رسوا گکه گدیے در جر گگا هوے خیال وارد در گلکاری این بوستان

برای خوشوقتی دوستان داغ سوخته و چراغانے چنین افروخته باشد روا نیست

که آتش طلبیان پروانه وار بطوف آن سرگشته و بے پروا نیایند و از میوه های بوی

ناز و نیاز حسن عشق این روضه همیشه بهار لذت نیابند شکر الله که این بوستان را

از تاراج این آن غزالستن تماشائیان چون ذرگرفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بوی

گل از باغ نقصانے نیست خیدا که سواد نشم ازین خوان آراسته برگیرند بیان نقشها

تماے برجا نزاین شمع فروزان بدستور نخست صاحب غناست سخن کوتاه قصه

مختصر انچه در پرده بیان حسن صورت آن مبقعه الطهر کشیده سخن ست که از دریا

محیط بحر و لعقیا و بجوے نواے ور گل رنگان گلزار تقید نخست دارد و شید جستو

تصورمی ومقصد سے گشته جهان آباد قلوب ارباب عرفان را مقرر و مسکن بسیار و

موارد انجا بس موزون افتاده و دربر گرد و از خیابان باغ منارهٔ آذان گوید بیت
درایت و ادا این حرف آید و گاهی در شقشقه زار خط جلی قامت الفها اندازه و ...
منتظم و در توجیه منار یک شام جانماز تازه و دروی مجلس اصحاب نماز وسیع گرداند
مدتی یاقوت روح یعنی نفس همدم و رشته‌ها درساز در خلوتکدهٔ پردهٔ دل محرم و جبین ...
لا محاله یعنا آیت گروهی منکران بنقش نمک جراحت ازرا کرده دیدهٔ بصیرت بنیاد آئینه دل ...
بابت. بی اختیار بلطف گویی این لیلی نژاد دادن آید و مانند مستان زنقل ...
مینماید و آن را که غبار دیده تیز رسد راگشته طریق تکاحل پوید محسود ... اگر کسی چه ...
دیباچه که لب الاشارات خود تالیف نموده نوشته آید نیایش
و ستایش کریمی را سزد که جامهٔ اعمار انس و جان از تار زبان و پود انفاس رقم ...
در رشتهٔ زرین خطوط شعاعی جهت اتمام اطلس گلکار سپهر بدست قدرت آماده ...
صورتنگار مهوشی را جهت خوش نشینان گلشن وجود مشجر قالیچهای شاخ برشاخ
مفروش ساخته در خلوتخانهٔ مرکبات طرح اختلاط و روشنائی میان مخالفان اضداد
انداخته آب بیدار دل را پاسبان خواب سبزه‌های مخملی نموده و گل و شکوفه را
جگر و کشائی خار مانند لعل غنچه از هم گشوده صندوق سبزه خاک را البریز گوهر شاهوار قدرت کرده
و صلح هوا را که انفاس حیات بخش زندگانی شعبه ایست از کلم عدم ... آب و آتش آورده آب را
لعل شتاب برآتش از الفت ... ورزی خواران را در بلبل ... رگ گل ابر بهار ... باران ...
قطرات باران بتنهائی ... طریق دم ... و درباییدن ... لی ... کرده ... قدرت ... ان ...

۱۵۰

اشیا با آسمان گردد و این نظم حقیقی را وجود با کلک ان حشات اشجار و ستیا زن اوراق و ازهار و
نمایندن فی الف مقرره و مرطیفن خوان نظم فرست به سبزی رقوان امر کرد بر نقش نبات که خدمتگار پرورندان
نوا که شیرین بایه کات میباشد از تعب خدمت بستنا در خواب خوشناه بیدار و در حالت بیداری
و خواب این عمارت مخازن نقود ارکان میده بانان لطف پنهان کوتوالان قلعه سمان
بنیاد ذخیره دار از سردی برف و دم سردی زمستان تموزگاهای بهاری برای
تحصین اثمار گرم دار از گرم خوی رحمیان اختلاطی تابستان و بیع و نهایی
سخت استخوان اثمار نرم ست و رشته گرمیا و قدرتش دریای محیط و عمان چون
ماهی برخاک طپان و درا دادی شرح قدرتش زبان آتش بیان شعله
ابیم سهو و خطا بر خود لرزان ست نباتات بفزایش خاک خورده حیوان را چون
۱۵۱
دایگان مهربان بشیر نفیس اوراق و اغصان سی پرورند و ریشههای درختان
چون خدمتگاران جا کرده برای آسایش نازپروردگان روایح حدیرگاهای
و بستانی راست کرده مفتاح کشاد کارش طیور از ریاض عدم
قفلهای وابسته غنچه با در سی آیند و غنچهای گلها بعد آشیت و سیاقت
خضر براه نمایش ایجاب بدامن چیده از رگش سکامن شاخسار فراز
منبر ظهور برآمده و جلوه گری می نمایند چراغ درختان برق
نقشهای قطرات ریزان باران بر سی افروزد و این رشته کم
امید و دست قدرت ست تابهای اندامی برای مزین نازک

سر رشتهٔ دمید ونزد کجب صورت آتشی بحزاست اسفنج خیز موسیا طبیعت
صورت هوا سے بجا سے خیالے صورت ہاسے برسے آید و گاہے لبرکان
جوہرش چون ناخن سباع گره از رشتهٔ وجودش میکشاید قوت نافذه را سیالان
سخن طلسم از خادمان جارکاه جاذبه و ماسکه و ہاضمه و دافعه مطیع و فرمان
و مصوره را بیاسے بخے خانه موی ہر مو کا غذیت خورشش قلم در پذیرائی تصویر
در راه سرعت امتثال اوامرش نفس سوخته جسم را لنور ارشب ظلمانی در
حقه طبیب حکمتش برای درست کردن شکسته رنگی ماه شب ماهتاب را
خاصیت مومیائی انسانی و کانی خورشید را در طریق اطاعت از فروغ
خود دامن بر میان استوار و دهد یارا و در پژوهش فرمان خار و خس کلفت بغراشی صحرا
خاطر از دل برکنارست عقد اختر سیارگان یا دوران آسمان در ترتیب گردش
بر آواز آن حکیمان محکم وحال لبایع کلیه ادقتولیشش چگونگی ماند بود اشتباه
کائنات در هم و مبهم ست فرس فراست در پالیکان دقائق از معقولات ادل مرغوب
در عقال حیرت و دیده بینائی حکماے حقائق بین از سیاه شباے جهل
در خواب غفلت ست و ما را بد لها پیوسته و پیوند محکم بسته و بال ایمان طیور گلهای عشق
بطپیدن مرهم شکسته انسان که در صفت فعال مرکبات جا سے دارد و کمند بلند در سے
آسمان از عقل در اندیش کرامت نمود و مذاق رغبت عباد را از چاشنی حلاوت
اطاعت مستیز ائی ثقلین در راهنمائی خاصفین لذت بر لذت افزوده این گزیده را چون عقد آخر

۱۵۲

تا سے عدد جامع فضائل خشیبان ساخته و آبگینهٔ خاطر را نورش را از زنگ هوا جش جلال
اغیار پرداخته نور شمع ابد فروغ شریعت غرا در از زوار و ظلمت ادیان منسوخه چون نعمان
عصاے موسے سرا پا ویان لموده و به پرتو این چراغ خورشید ضیا بنیاسے شیر طبعان
ظلمت جهل مرکب را نموده این آسمان خورشید نشان را از دوازده برج امامت که بشعر تابرا
باهم اثر قران السعدین ست موجب احکام شریعت کرده و شنونده فرمان این
گوهر الارادت بدست تحاربان اوامر و نواهی بروان سپرده صلے الله علیه
و آله و بعد بر مرآت اذهان ارباب جیان معارف منطبع مے گرداند که عندلیب
اشفته بال پریشان حال خاطر در هوا ز حدائق مختلفه کتب علیه بعین نگاری که بایاالاشارات
موسوم و در سلک مصنفات افضل افاضل روزگار و علامه زمانه مے منظوم بود گذار نموده تحت
گلشنے وید شگفته رو یانش مانند غنچه نیم خند جلوه گر و عطر یابش و شاهد انش را
چهره لباس را با وخوش قماش ابتهاج سیر آن گلستان که شیار انش را از عطر گلها
کیفیت باده ریحان حاصل شود چنان اقتضا نموده که این پوشیده رو را که
همه وجه الفاظ غریبه از نظر تماشائیان مستور اند بحلیه پیراهن ته تاے عبارات فارسی
که حکم آئینه بدن نما دارد محلے سازد تا بعضے از ارباب فطرت را در تماشاے جمال آن
دلربایان نا مبتدی طریق بیگانه الفاظ سنگ راه و نباشد درین جامه که باندام این دلربایان
کلفام به تیزی لب مقراض حدید بریده شده و نکهت لب سوزن نوک قلم در رشته پیچ و تاب تم
باتمام رسید توقع از مکارم اخلاق ناظران این بوستان آنکه اگر خار غلطے در پیراهن

شاید دعا بینند از اعتراض زهرآلود احتراز کنند و عفو و اغماض را بر طعن و تشنیع برگزیده
بینند دیباچه که بر بیاض عزیزی نوشته شده سخن که بجا بوده کار سه
معانی تازه سامری را بیضاهای نگار زبان را گویا و افزار [illegible] این
معانی را در دیباچه [illegible] نقوش و رقوم دام فریب دها نموده کمی هست که زهر آمیخته
پرورش [illegible] نفوس انسان [illegible] آمین دل و شجره زبان [illegible]
آنچنان ثابت وقت [illegible] در حدیقه مدینة السلام دهان انگشت بست
گردیده و نفوس [illegible] که هر یک در مصر وجود خود نگارکنان [illegible]
مخاطب بجناب [illegible] میگرداند [illegible] تحیر [illegible] کشیده
بجز نظم را [illegible] قلم چون دو مصرع بیت از هم شکسته و بر بنیان نثر [illegible]
بیان [illegible] متحیر تا کتب [illegible] سخنوران لب دارد [illegible] بر ساحل
بحر الجزایر [illegible] که برزخ تجرد و تجسم [illegible] خضر [illegible] ساخته
و با آنکه سلیمان وار مسند سلطنت بر هوا گسترده و [illegible] در خارزار صلاح زلل
اقامت انداخته مورے را [illegible] نسبت کلام آواز [illegible]
سخن [illegible] دامان تقدسش آلوده غبار تجسم [illegible]
وجود عناصر را فلاک گردیده و هر چند از آلایش [illegible] عقل مستقل مبرا است [illegible]
نهال طوبے [illegible] از آسمان بر زمین رسیده اگر کسے را در صدق آنچه [illegible]
بیان اخبار [illegible] نموده اشتباه هست کلام خدا که بیان امر جناب کبریا نموده [illegible]

انشا انموذجی از آرایش شناسان گوهر سلسله انشا و سعدودات از دریا و صورت
جمال باطن گزیدگان از آئینه حسن قابلیت او پیدا و هویداست کاخ مطالب وضیع و
شریف از و صورت کار حصول لب باطله عذر خواه پیش توبه صاحبان افعال قبیحه
سند دست داعتذار تا از خود شمرده چندان بر خرد نه پیچیده که در خانه حصر گنجد و مقدار
ناموزون و قدر از دریافته چنان بلنگر گذشته که میزان بالش سنجد تا آنکه نشمن نمک توجهات
تکفیل او المس موریش مسند مس حمایت تجمل و خوابگاه روز و شب برای او سفر دوش ست از
راه حسن معاشرت پرورده جمله بر باسط خزیده و چون تخم در خاک بعذر فهم استادگان پرسیده
باندازه خورش هر کس چندانکه از رو چشم سخن گزاری داشته حکایت گفته و مطلب اورده
روسیاه آئینه او المؤید و که شنونده بچشم خود شگفته خطر را از و دلربا سواد چشم خوبان میار
معجزه بیضای موسی عمران ست عاشق رسیده و معشوق رنجیده را در مجلس انس چون
متفاعلین پیوسته همه هم نشسته شاه و گدا دستخوش و عیوا چون لیت و هم بند در آغوش هم نشسته اند
سنگ لیلی را با آهوی مجنون محبت مجنون با لیلی و طفل بدخوی گلگزاری در آغوش
رهنمای منزل مرست قبله است زبرش را آرامی که بهشت برین و طبق آسمان
در زمین غزلهای خوابش دفینه ست هر سفینه قافله گاهیست که مسافران با رعدم
با منزلان شهرستان وجود در انجا هم صحبت میباشند و سواد بر بیاض مجلسیست که
عیار نقد کلام هر کس را صیرفیان سخن آن میشناسند هم زبانیست چون لبهای پیوسته
خاموش و سیاه مستیست سرا پا بدوش زلال هر کس را چون سرمه بچشم کشیده

هر چه سواد جهل مرکب بر سخن نشناسد چون آب حیات در ظلمات یاس در دامن پیچیده
حدیقهٔ بی‌پایانی آبیاری سحاب در بارش طباع دریادلان سرسبز میان گلبنهای هر گل
این گلستان نسیم انفاس مسیح زمان شگفته و خندان میباشد و امان مصاحبت هر که
که هم پیرایهٔ گفتن و هم سشوق سن از دست نوازی او در داغ حرمان هزار انتظار
بر جان و دل خود آن نهاده غافل میباشند که سخن سبب قوت روح و قوت
سخن است و غیر از زبان سخت حسب الامر اعلی بجهت خاتمهٔ قرآن که نشانه
از آثار مبارکهٔ فال شریعت مقدسهٔ نبویه و تحقیق احوال ملت مطهر مصطفوی
است که پادشاه زمان مالک رقاب دوران بعد تحقیق قول و فعل اثبات
وحید اربعی و اطاعت و انقیاد فرامین جناب باری نماید و را ه هدایت
بر سالکان طریق رستگاری گشاید و ادای سنن بر ذمت همت حق شناس
واجب داند و از صحف اعتقاد درست و عزیمت صحیح سوره غم اخلاص
خواند اعمال مستور و ایش مصداق اقوال و رسوخ عقیده او ثابت گواه عادل
باشد چشم خدا شناس روشن از ریاض شریعت پرور گلشن که اعلیحضرت خدیو زمان فرمان‌فرمای
ممالک ارواح و ابدان صاحبقران نصرت پناه اقلیم کشا که توسن دستگاه
...گاه در تو انتاج سلطنت پناهی و صاحب کلاهی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی
نهال برومند حدیقهٔ دولت بیضهٔ شگفتهٔ خورشید جهان‌کشا پیرایهٔ پوشش
... و نخجسته و ملک آرا روشنی بخش چشم فتح و ظفر منظور انظار کارکنان قضا و قدر

۱۵۶

السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بهبت فروغ طلعت
گیتی ستانی پادشاه صاحب قران عباس ثانی که ضیای آفتاب جهانتاب فلک ستا
از ذره تابان آسمان هدایت و ولایت اند در سخنی گوی امتیاز و پیشی از سرداران
سلف ربوده اند و اوامر و نواهی احسن را بالسمع دریافت از سخن سرایان نامور
مقال مجدیات جمال آیات فرقانی شنوده و بر او ذوات فرمان مبشر اثر سبحان
از حسن افعال و اعمال ایراد و برهان نموده و چون گلستان کتاب کریم و قرآن عظیم
و بوستان قدسی آشیان معانی در فضای آن موج نموج در پرواز و عندلیبان حکم
محکم بر شاخسار الفاظش هم آواز و مدرکان شاهدان بهشتی سرشت اوامر مسمی
و جلوه گاه شاهد پر هفت گروه سبع المثانی به نوای اکملها و تمم و مستغنا تحدو فها و اتمم
با ثمار گونا گون اعجاز ناسشایان احلاوت بخش ایمان و بیند گان را قوت دل
قوت روان است همت و الا ونیت بسی متوجه طرازی این هیشه بهار رنگارنگ بر ارباب
صافی اعتقادی که از چشمه سار خداشناسی تراوش و از چمن طراز این بوستان
خلد عنوان گردیده و حسب الفرمان قضا جریان فلاں غایدین نهال حروف تقویت
این بوستان اعجاز اثمار خلد آثار شد امید که باثمار عمر دوام وصل مرام
که میوه شیرین این حدیقه است شیرین کام بنده کمترین کتبه العبد الضعیف
میرزا احمد الدین محمد سهروردی تبریزی

تجربه‌پردازان معانی بر سر خیلان قوافل آسمانی که از رایج اطلاق فیروزه آکنده

بساحل صدای قصب ارباب طوفان و ضیای قاتلب آذر ان اخوان حیرت و گنشان

نزول معیر باشند مانند اوراق از بار و نقود کامل عیار نثار و زرافشان مرازن انظار

و غرق بیشگاه جیب و کنار شوریده استعاره و ممحی الابصار جلوه گری مینمایند وجوه خضر

الیاس متحیر قلوب و مهر مکتوبات بخط ازرد و بگاه پوستی آید پیوسته در عین خضر

حاست فرزول موذیه جلت در جامه آمده حرف و الیاس تا سی انوی بر براج شگافد

کلمات وحدت انجم عنبر آلود و الفاظ کریم اشیاء المنیر از تابال برداز بیم التشابه بپایه نشاید

اعجاز در هم ترجمه بیان و هم بالغ ناپایج قاطعان طرق و زاعیر بالسنت میباشند لب

و این پوشیده بوسیده مانند از غایت استراحم مانند محقق منزلی که تهیه آباد او هات

با آن مریدادگان پوشیده و صد رنگ گل رعنا با وجود اختلاف رقم از اتحاد منشاء

و از باغ آشنا از نسیم اعتدال چون صورت آئینه با خوش‌قماش نظر ناظران سعادت دگرگون

نمایند و نهایت که اقلام رقم نگار را در اصلاح این طفل مزاجان که لست بربخ حبتی بشر

و سبک جولانی نسیم بهار اند خاصیت چوب ادیب در رشته سطور مسطورات منظوم

متالله شعر مرسین بانگشت عیب است چون زبان رواة ثقات لعقت ذات دار

موصوف و چون علیته سلاح بحفظ الغیب معروف میباشند نگارندگان اخبار

و استعاریکه در حقیقت منتخب و بهترین طایفه از طوائف تجار خبر بمدار شاع ندا

سروح ندروان در بار دار اند که بجنب سوشان بهترین حرکات مستند المجنون طلبان

۱۵۶

هوا پیوسته که خسروان سریر خرد و سر سرانه اند سیر سانه شهر یک غالب شعرا فان کارخانهٔ
خیال میباشند و نسبت با ثقلان کلام نساج قماش سخن نسبت گفته روش به پیرایه ناده
چمن نسیم سحر تسنیم پیراهن دوست میکشان بدین خدمت در خیال گوینده از نگار دلدو
چون صاحب کلاه خسروی منت پذیرد در خیال بهرسته و حیرانه نشیش طارسی
ست اسیه نعوشا در عور نیکه تا قیل قائل را تا نکند بر قبح ایمعامله با و عاید گردد
مصداق این کلام صورت حال اغث معز الکلامیست که سرو بانه و طبیبانه و
مشتاقانه بجمال کتابان دلستان الفاظ و زادگان طبع محتاج عنایت رب لطیف
مجیب. محمد طاهر وحید شریف رسید و شبانه وقت پرواز چهره‌های این
دوشیزگان نموده با وجود نهایت دقت شراکت و همراهی این نام
با دیده میدانی و نازک دو ملال آزمایی تفتیش و تفحص میوه این بوستان
پیراسته را شایسته سیر و سراسر زری صاحبان دریافت بل گوینده را زین
منت خود ساخته و قدر هر یک از غریب زادگان معانی غریبه باید سواد
رقوم را لواجب شناخته اکنون این خوان آراسته بر ارباب ذوق سلیم سبیل
رسینه بان را در دعوت مهمان طبیعت حضرت خلیل ست والسلام

بجهت خالصه جامع عباسی نوشته

الهی
بیخ زر و شاه که نسبت خرقه اش بسلطنت ادهمی رسید در جائیکه مرصع

پادشاهان تعالی خود نامید لباس جامع عبارت مسائل شرعیه فرمانده بود که در مسند ارکان
آل رسول سید بنیاد که گرد سبز زر اقدام در رشته مدار و حریر و قرطاس هر خیابانی
بذل بعد بتقدیم رسانیده باشند و عیار محبت و دوستی خود را با اهل بیت
درین امر بس ظاهر ساخته تقبیلکه منسج و نساج هر یکی با جائزه و اجری جدا از خزانه انعام
کرامت خواهد شد در خاتمه شرح فارسی که بر رساله خلاصة الحساب
نوشته شده ابکار افکار منظومه و جرائد بدایع علمیه منشوره را که جنس
پوشیدنی و دلال زلیخای باشند آشفتگی دوا آورین عارضست کتب درسائل
محتاج مشاطه پیرایش و آرایش و طبیب مقابله و تصحیح میدارد لهذا آنها را
این نگستان که سراسر روی از روی تفکر و تدبر نمایند و حک و اصلاح
از مطالب بهمت مشاطه عرائس آراسته بزیور هر صفت میدارند الحق نیاز مند
درگاه و بنیاز محمد طاهر وحید شریف اگرچه در اخراج این رساله
فطرت از سلب قوت بشیمه فعلیت حکم آبا در ایلاد و لا در دارد لیکن موفق تزیین
حضرت احداعت معز الدین محمد کرنگ اندیشه و مشاطه ذهن دقت پیشه
در تحسین اشکال عرائس تکمیله این کتاب و تصحیح خرائد مقام کرده کان گردیده سرا
در دائره و صدر نشین پرده های انغالط این کتاب اندستی بهار و در ارم ارزانی
درختان و تشخیص بقراط و جالینوس در تدبیر علیل مزاجان بکار برده در ازاله رحمت
جاحتیان فواش این بیمارستان زحمت بسیار کشیده و دریچه هر یک اند

نوشت نزدیکان که هو طبیعت این معانی را بیا ابنای روزید واکنون اثری از درین نسخه
اگر بر بان نوشته فرح بر اصل نباشد از ترجیح اصالت لا محاله معتبر آمد شد انشاء الله
فراغ ورسی و رضا مندی اینک زمند شاب و ماجور خواهد بود خالقت که
بر نوشته میرزا فصیح مرحوم نوشته شده و هنگامه گذاران سخن را از ده
کرد و دیگر ترکیب این چار عنصر اقتضای وجود عنصری طبعی نمود و
ساخت تخمی تازه ملک معانی معانی را در شیشه دل برحوصله یود و در پی
معانی آغاز گوهر افشانی کرد و لسان شعر بید و گاری شیوا بیانی ترتیب
قصه پیدا آورد و داستان سبحی و شور انگیزی شیرین شده بمژده این خوش کلام اگر
در پیشه بهان کوه غم از عشق فرهاد و رواج شاهی از سر پرویز برگیرد مرا باشد و اگر
۱۶۱ دکان سینه و کیسه خود شاباش آن پرداز سبحان الله که بر همگان ظاهر شده که
خامه عنبرین ختامه من اگر لیلی جمال را وات کند بس بیر لیلی را اسیر شود و در آرزوی
مقدم استخلاص آب شیاه در چشم آورد و لفظیکه غیر واقع باشد بر زبان آرد در نوشت
گفته و نوشته مرا عین صدق و محض ثواب باید دانست چندین هرزه سرایم
که در صدق قول خود و الحاح در مبالغه نمایم مصرعه بالله چه باشد و صحبت جا سخن
باز در جام استخلاص معانی رنگی هنر بید و لعبتهای معنی را از نامه که خوار تر بود و ملکان ان بزرگی میدیدند
دیگر برایم اگر سمند فکرت بزین باشد گوی جولان برآرد اگر دست طلب باشد بر ستان شکفته آرزو
در آورده کل انعامات بالای طاعت است چه خوش آینده ضیا میدارد دانش طراز یکه اداهی نگه کنند بار آرد

دل بر ربر گرفته باشد بین که دل افشا داد ای با از کم چنینه نیاز این اشعار طرف می نهدم کز اغیار
رنگین ریختار از مل نه نبید و اکنون تشنه خواهم که جلوه این سیاه پوشان را از کمال سه بیرا
ملاحظه فرماید و ناخن ملح حدیقه الفکر که بیهوده آمده اند که راه کار نیاید سخن را سخندان
بیداند دیگر مراجعت احتیاج گفتن بیشتر انکار اشعار آن یگانه آفاق را چون او محبوب ندارد
و بر درارتسا و تصاعد برابر کمال کرامت کناد با لنبی و آله الامجاد درجواب
مکتوب حاکم ملتان که بذوالفقار خان حاکم قندهار
نوشته شده زلال عذب الالفت و اتحاد و بار سحین مودت و وداد است
امه محبت خانه فلان که از سر چشمه یکتا دلی منبع دوستی و یکانگی تراوش
نموده بود مانند سحاب بهار و ابر آذار که در حدیقه مشحون ریاحین و ازهار ریزش نماید
شیمن پرده از راز نه داشته گرد نشان طریق بیکانگی و کثرت و همم نخل طراز ریاض
التیام والفت گردید و گوهر آبدار مراعات قرب و جوار که در صدف الفاظ کلام
سحر سازدقت بود درکمون لو دعوات سنوح اندیشه دقت پیشه بدست آمده و سینه جوهر
درربایت گردید برد انعان در قائق عالم کون پوشیده و نیست که مراعات قرب جوار
بعد این عقل ونقل بر ذمه همت کافه امم و اصناف بنی آدم عموما و حکام و کارگذاران
نشانه خصوصا از این گروه خبرت پژوه و تعهد بکافه برعایا و برایا می ناید حضوصا واجب و لازم
و خجسته با دریا مکان این امر خیر انجام سلسله جنبان ارتباط و التیام میباشد لهذا بایست
فلان که زمام اختیار آن شده بود سالک طریق آشنائی گردیده چون تجیم ابتغاء از طرازنده الوارها

ابتسام اطلاع بدانکه بهت رسیده بود بنابر مقتضای ظاهر زمان شیوه خود داشته
است لهذا الحال که آن دقیقه شناس احراز قصب السبق الفضل للمتقدم نموده
بآوردی این امر شریف شده اند بر این خیرخواه عباد الله نیز لازم است که مراعات
این امر وسیع که منشا رضا و مآل شریف و رونق و رفع مفاسد قطع است بنا بر در
باب اجناسی که فلانی با تمام آن مامور است اشاره فرموده بودند که تفصیل
آن بنظر فلان رسید تعجب فرمودند که با وجود سبق روابط سلاطین صفویه
و دوام رسم برجح برتری و شرف تحصیل اجناس سطوره بجز دیگر در نشر آشنایان
دایر یگانگی پرده بیگانگی است مناسب شیمه کریمه شیخی آن بود که سبب تعلل از سرکار
۱۹۳ آن محور متاع دقیقه شناسی طلب کرده شود و سزد نخواهد بود که تجار خریدار
بهرطرفی از اطراف و قطری از اقطار که روانه میکردند چون آبرو لخت حاکم
شایسته مرآت حسن است و وقوف آن جماعت است بعضی تفصیله از ممنوعات در نگاه
بازیافت لیما بیند که با این تقصیر خدمت سگالی خود را بالیسا دکان
ابد به بر خلاف مصیر ظاهر نیاز شد و تعجب زا لت که بعد از اطلاع آن فرزی
سیار طرف روانه بر تفصیل مزبور ربط سوالف سلاطین حنفیت بمکین امشتغل
نمکه شه بنظر شتادن اخبار مفصل تا آخر ابواب یکتادی انگیز بوده اندیقین
حاصل است که تنوع فلان سعد بسمه که در نظر والای سلاطین جهت اثبات
و بعضی بدایر و محبت ایشان و دوستی که بمعیار چنین پادشاه

در تیقیه من حقیقت آنکه و تشییدایشه باشد نخواهد گردید در نواب فلان که از اقدام
برین امر بغیر از رفع مفسده که منظور گرفته‌اند ایشان چیزی دیگر ملحوظ و منظور نبود و مظنون چنان
بود که بدستوری که در زمان نواب فلان این خزانه بعید را باعث گردد انگونه منهل عهد
دوستی طرفین نشده بود بخواهد شد لهذا بعد از مفتوح شدن آن بلاد مودت نگاره مشتمل بر
استقرار دوستی قدیم ارسال داشته چون دنیا و ما فیها در نظر همت ایشان قدری ندارد
آنجا اعلام فرموده بودند که استرداد آن ملک بغیر از این مطلبی نبوده و چنان نیست
که این حرکت موجب تزلزل ارکان دوستی قدیم شده باشد هر یک از نفائس بلاد
که رقم اختصاص بران کشیده شود در حوزه تصرف کارکنان آن دولت عظیم الارکان داده
خواهد شد و از آن طرف بغیر از ترک آشنائی و بیگانگی امری ملحوظ نگردیده و با وجود تحقق
این مراتب طلبیدن ایلچی مجلس مفصله از اقتضای ظاهر و در میشود چون در باب [illegible]
جانبین اصلاح ذات البین باین خیراندیش عباد الله مصلحت دیده بودند که خاطر دوست
اندیش چنان میرسد که چون چشمه سار یکتائی [illegible] از حرکت انحراف غبارآلود نشده
گشته اگر در صدد افتتاح ابواب یگانگی و دوستی باشند بتقریب جواب نامه که قبل
ازین فرستاده شده بود سلسله جنبان مصادقت و موالات گردند مسوده
مکتوبیکه از جانب یکی از حکام بسمت [illegible] نوشته شده
چمن طراز حدیقه همیشه بهار دوستی و ولا و بهار افروز بوستان صدق و صفا
نادره [illegible] گلدسته ریاض یکتا دلی [illegible] نامه مودت نشانه

165

سورت عنوان مکتوب دوستی آثار خلت نشان فلان در ساعتی فیروز و زمانی مسرت
اندوز بزم افروز محفل عیش و نشاط و مجلس طراز خوشدلی و انبساط گشته بر وقایع دوستی
و علت و دواعی التیام بهجتی را عطر و مشام جان یکانگی مشام الفت و اتحاد را عنبر گردانیده
و از مژده فتوحات مسرت بی اندازه حاصل گشت الحق که در نشار امکان و سرای ابی اقباسی
آشنایان امریکه پسندیده گذشتگان و زبان و آینده گان تواند بود همین شیوه ستوده
موالفت و التیام است که شمیم بستان فسرای نیکنامی و شیرازه کتاب خوشدلی و شادکامیست
گروهیکه نیک در نمای عاقبت بینی شاهدان حقایق انجمن را در بزم حضور مشاهده
نموده اند در سلک این امر اهم و حصول این کام اهتمام میفرمایند یقین حاصل ست که اکثر طبقه
ارباب و رهافت که در شیوه وارستگی از یکجهان عیش و در مراسم بیش بینی از سالکان
این طریق در پیش اند به اجرای امر تشیید و ترصیص تشیید این بنای استوار خواهند کوشید
چون دوستان از ارسال تحف و هدایا به دوستان آمده و شده ارمغان بنیاد بین ایشان
حقیقت مبرز بوده و تار و پود لباس صورت دیگانگی و شاهد دوستی را این لباس زیبا
و این پیرایه خوش نماست لهذا بعضی از اجناس انبار که تیار بود مخصوص گشت مکتوبیکه
از جانب قورچی باشی آذربایجان بوزیر اعظم
خواندگار نوشته شده پیوسته ریاض دولت و اقبال و گلشن
حشمت و اجلال دستور اعظم و مشیر افخم از رشحات سحاب عنایت حضرت
یزدان رحمن و هبوب نسائم عاطفت نمایم الفت جان از ریاحین تر و تازه باد از نثار کلام شیرین کام

باشد بعد از ادای تحف ادعیهٔ صافیه و ارسال هدایای اثنیهٔ شکوفهٔ ربیع ابلاغ
میگرداند که بر ضمیر ... آیهٔ کریمهٔ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بر ضمیر
ارباب ... انسان آن امتثال اوامر سلاطین معدلت آیین و اجتناب از نواهی پادشاهان
سعادت قرین واجب لازم و فرض متحتم است که در ضمن رعایت این شیوه اطاعت خدای
انس و جان و فرمان پذیری پادشاه دوران نیز وقوع آمده باشد چون بنا بر مراعات قاعده
حال ... امنیت و آسایش عباد و بساط دوستی و اساس مصالحه فیما بین پادشاهان
طرفین ... سلاطین جانبین گسترده و افراشته و سر رشتهٔ نقض عهد و خلاف جنگ محکمت
انبات شده بود ... از بدو وقوع این امر شریف همه ... دولت ابد مدت از هیچ نقض ١٦٦
آیین ... در بار خواست بندگان اشرف و اقدس اعلی مرتکب امری که منافی آیین درستی
باشد نگردیده اگر خلاف ادائی از اکراد بد نهاد که از خبث طینت همواره در صدد آزار
و اضرار خلایق ... بظهور رسیده نادیده و ناشنیده انگاشته اند ... موجب
زیادتی جرات آن ناعاقبت اندیشان گشته ... سلسله جنبان مفاسد و شرور گشته
و خود ... المضمون الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها ... از خواهیت ... و ...
با آنکه در این اوقات ... سلیمان که یکی از ... اکراد و سر رشتهٔ ...
مکرر بسر راه تجار و مترددین ... آمده مبلغی خطیر از مال ایشان بمعرض نهب و تاراج
در آورده و چندی را بتیغ ... معقول گردانیده با آنکه ...
از زیادتی تصرف آن کوته اندیشان به آل ... اقبال ...

مقدور و مشهور است تصور اینکه ما و اتلاف این امر محمول بر نقض عهد و پیمان گردد

و نباید که گمان باید ولت محکم در صدد قلع و قمع او در نباید هم کرر او در این باب بحکام جلیل القدر

سابق و لاحق این اعلام نموده مستر شد که حکام و ران همیشه باز خواست

آن خار را از راه مسلمانان قلع و قمع نمایند تا امروز بعد از آنکه بد کار از اقبال مرحوم تنبیه بلیغ

مستحق گشته در مقام تادیب بر نیامده اند و اهمال ایشان درین امر باعث زیادتی جرات او شده

بیشتر دیگر ارتکاب امر مستقیم شنیع نموده جمعی کثیر از عباد الله را عرضه تیغ هلاک ساخته

بعضی از محصولات املاک متعلقه ایجی دولت دیگر در حیطه تصرف در آورده اسباب احوال

نموده و روز بروز بیشتر از پیشتر هوا و خودسری و گمراهی و طغیان گردیده هیچ سواد فساد

نگردد و شاید که حکام جلیل القدر آن چون بر سر سال تجدید میابند بعلت بعضی مطالب که

ایشان را منظور باشد یا عدم فرصت به تنبیه و تادیب آن نا خودشناس قیام نمایند چون امر

چندی بر رفته رفته منجر بمفاسد کلیه میگردد و در استیصال او سرایت نموده بموجب مناقشات

حمایت شیوه ولهذا این خیرخواه دولت الله او را حرف از باب غرض حقیقت حال در او در معرض اعلام

و اعلان آورده که اگر از جانب تخت آن جناب رفع او خواهند نمود در اینکه کس تعین نمایند

که این تمام نموده زیاده از این گذارد که در گذاره هشته بهار جلیل آن میم خانه ای از ریشه محکم گرداند

و اگر چنانچه بعلاج اشتغال به موانع مساعی گیند خواه آن طرف را فرصت سرانجام

این امر نباشد چون حقیقت واقع در معرض ابلاغ در آمده و یقین در اصل است

که احتمال نقض عهد را بخاطر راه نخواهند داد این خیرخواه با صلح و جرم

۱۶۷

آن بد اختر را تبعه و تحفه آواره دیار عدم سازد عنقریب لشکر منصوره گران فتنه انگیز
را قصد طلب را مجال نزده و نداده و بیرون از حد از کالای مباحث ارمغان صبح و شام خواهد کرد
کتابتی که از جانب سپهر رابتی اعتماد الدوله عضد خان نگاشته شده
مرآت چهره نمای بهشتی لعبتان دوستی و محبت و گلزار همیشه بهار از ازهار الفت
و التیام و الفت اسمی رقیمه کریمه که عضد زمان ارسال داشته بود و در هنگامی که اعلیحضرت
والا تبار خدیو سکندر لشکر جم اقتدار خاتم سلیمانی ظل خورشید سریر فرخ حضرت
سبحانی اشرف و اقدس خاطر مبارک از امور ملک پیرائی کن جمیع الوجود جمع فرموده
ایلچی پادشاه والا جاه روم را رخصت انصراف ارزانی داشته بودند
و الویه دولت و اعلام اقبال به نیرومندی و اجلال بدار السلطنت اصفهان که
صفحه سلطنت و مرکز دایره جهانبانی و خلافت است نهضت بهمی نمود رسید
و از نسیم کیمیا دمی دهان غنچهای گلشن اتحاد دلبر تبسم گردید انچه در باب
تجدید مراسم اتحاد و مودت که از مبدء طلوع نیر عالمتاب دولت ابد مدت فرخ این
طبقه علیه و ظهور ماه جهان آرای آن سلسله جلیله که چون علاقه خورشید با مقتضای
ذات فیما بین رشید و مستحکم بوده نگاشته خامه مطلب نگار شده بود در حقیقت عالم امتزاج
که اجزای آن بر رشته درستی وست درگردن آمیزش هم دارند چه چیز شبیه و نظیر
صداقت در الفت تواند بود که بنای آرامش عالم و آسایش عباد به پشتیبانی این امر است
اساس ... مدار حوادث دوران ... نشاط ... است و از انجا

۱۶۸

۱۶۹

ست که هوا خواهان لیالی ایام در رعایت این معنی مبالغه نموده اند و بر جمیع ارباب نیکو
دولتخواه ظاهر مینماید که بمقتضای خیر اندیشی درین کار همه ضمیر بیضا نظیر پادشاهان والا مقدار
بار عرض مطالب یافته باشند لازم است که بتجلی مرعیات آئینه خاطر این طبقه علیه را
از غبار کلفت صفا سازند و شرح حکایه در باب جنود اوزبک که بسبب توجه پادشاه والا جاه
تسخیر دار الملک بلخ درین احتیاط کشیده فرنگ تاخت خراسان نیکردند صورت
تحریر یافته بود کیفیت محاربات قزلباش و ظفر تلاش و استیلا و اقتدار این گروه نصرت پژوه
بر احاطه غرور اعادی ظاهر است و در آن باب تصدیع نداده آن را رسیده ام آگاه
روی میداند اما آنچه در باب منتظم و انسلاک شیوه التیام شده بود ارباب دانش و بینش
ظاهر است که از بدایت ظهور این دولت ابد پیوند همیشه پادشاهان اطراف و اکناف لمعاقد
و مظاهرت این خاندان ولایت نشان از اعادی گوی تفوق در رجحان ربوده اند
چون پادشاهان والا تبار سایه رحمت پروردگارند بمقتضای لوازم ظلیت بهم او
مشرق عنایت ازلی قرین استفاضه انوار جهانگشایی بوده اند بیت
در آن مقام که خورشید چهره افروزد به نور شمع و فروغ چراغ حاجت نیست
شرح حکایه در باب فرستادن ولد علیمردان خان نگارش یافته بود بر آن حق
نعمت شناس ظاهر است که منزل عذب دوستی قدیم بسبب شورش آن حق نعمت ناشناس
اکدر غبار کلفت است و با وجود شیوع فتنه جهانگیر استغراق بحار رحمت ذوالجلال
از کمک خاقان رضوان مکان صبین بخشیان که ناسور دلها هنوز نمکسود است

و جلوس نواب با آیین اشرف و اقدس اعلی بر اورنگ بلند پایه جهانگیری و کشورستانی
که رقیمه هر یک بیگانگان سوسیله نشناسان از آشنایان آن ملک حیاء محبت آزما نیست
بیگانه لوازم تهنیت و تعزیت تقدیم رسیده باشد بندگان اقدس آنجناب اگر
جرات املا راجنبش می‌توانند بود پیوسته فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز بوده نشاط
جهات مسرور سازند نامه که به نجیب یکی از سلاطین کامگار نوشته شده
مرآت صفات دوستی و محبت و عینک دوربین ایام التیام و گلگشت
گلستان همیشه بهار الفت و وداد و بوستان پیرداخته از خس و خار کلفت و
عناد و اسفی نامه موالات رقم فلان که در حین لاحیاء بلاغ افروز محفل اتلاف
و التیام و نزهت آرای مجلس استمالت و اتحاد شده بود از نسائم آن نوبهار گیاه بی
اشجار گلستان محبت در اهتزاز و عندلیب شوق بلکه اللهغانانه در پرواز آمده اعتی
در عالم عنصر و فشار و هیولای ایک بیان نقیصه شناس بهتر از دوستی و محبت
امری نشان نداده اند و چه چیز نیز شنیده تواند بود که نوبهار عیشش صغیر و کبیر جوان
محبت تازه و بنیاد ثمرات فیض مشکر خنده این صبح صادق نفس است خورشید
کیست که به روز کار است تائید است که در استحکام این مبانی ینبع البیان کوشش نماید
قلم حلاوت رقم گل رنگ طراز انهار گلستان صداقت و موالات است در همین همیشه
بهار نامه محبت خامه نگاشته بود که شخص را که قبل از این بعضی خریده و کوه ریز فرستاده
بسبب نیل مقصود مراجعت نموده آمد و رفت مشار الیه قریب یافته بران وقت شده

باتفاق

که و وقف مصالح کافه جمهور انسب مخفی نخواهد بود که دران سال بنابر وقوع آفت و سنوح
سکلفی که بنیاد بن پادشاهان جم اقتدار رو نموده بود دخر چندی کم حاصل و بیشتر آن زار ما
تلخ و ناگوار بود و بدون عرض اقدام آن امر از حوصله جرات این بندگان که مقدمه عزیز براز
دائره قابلیت عرض بیرون بود و لهذا در عقده تراخی و تعویق مانده ورنه ظاهر است
که انعقاد قابل آن نبود که تعلق مشامه فو الفقه طیبت را مرارت آمود گردانیده و آب
آمد و رفت قوافل که در حقیقت متاع رو دست ایشان از رعایات جمیله پادشاهان فی الآنحمد
است ... یاسیکه منهل عذب دوست قدیم تا بازسی کسبب شورش مفسدان نا صافت
و غبار آلوده شده بود و درین ایام بهیج وجه من الوجوه سد باب صدور و ورود
این جماعت شده و خواهد شد شرحیکه در باب صداقت و محبت و التیام و ایتلاف این طیفه
سنیه وارد بود از ان ولایت نشان که قبله آمانی و آمال جهانبانست تحریر یافته بود
مراتب آگهی نمی مخفی نیست که بمقتضای بالو ذتم از اجتماعات از نتایج دوستی این
سلسله علیه که فیض آن مانند سحاب نیسان نیما پاشست گلشن اقبال آن دولت قوی القوائم
اهتزازیافته و آثار مودت این دودمان والا در حضره اقبال منتسبان آن دولت
حضرت و نضارت پذیرفته در معمورت تحریب اتمام بنا بی مثبت الارکان که حوادث
روزگار در هنگام تزلزل آن سرو در گریبان و انگشت حیرت در دهان مانده بود و بآن شاد
نازل ساختن چون جنتاسی که والد او که رب النوع او بود دوازده هزار دینار مرسوم
داشته و میدان سایات و افتخار مینمود از اشراقات انظار خورشید انوار صاحب

کمالات گوشه روائی رانحت رموزات سیدی دسیاسی اعلی حضرت خاقان
گیتی ستان علیین آشیانی باین مرتبه که منظور انظار جهانیان رسیده و چون
شناسه چندین ساله را ایشان دمنیا انگاشته از طریق محبت و آداب دوستی
بسیار لیسید میفرمود و هرگاه فرق چندین ساله الفت را فراموش کند حقوق نعمت چندین ساله را
بطریق اسپ تخواهد دانست دراین قسم شخصی یکو نه محل اعتماد تواند بود دارا اعلیحضرت
فرماندهی اقلیم دانش و بینش منتخب مجموعه آفرینش نواب خاقان رضوان مکان
فردوس آشیان را اکثر خلاف درستی بخاطر مبارک میرسید با وجود وقوع این امور
که هریک از آن به تنهائی سست تاریکلفت بی اندازه بود این عمده اعیان اکثر ایشان را
بنوعیکه میدانند خدمت اشرف بسر میبردند و در منصوبات با وجود وقوع این قسم
قضایا تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت از لوازم دوستی بود و در باب جزو سالهای
این بزرگی کرده آفرینش باعث آرایش و آسایش روزگار گشتن شاهزاده والاتبار
وجنود دهقان در سن بلوغ بر آمده بود برخورد و بزرگی سترفتیت که از آنها این
دولت مرصعه البنیان که مهر عالم افروز جهانگیری بمجمع شرف خود که عمارت از
دو دمان عالیتبار این کامگار نامدار عالی مقدار است تحویل نمود و خاقان بلند مکان یکتا
گوهر دریای خلافت سیف مسلول باز و ولایت علیین آشیانی فردوس مکانی
صاحبقرانی در دوازده سالگی به سریر سپهر تختی استیلا و اقتدار رقم فرمایند و ایالتی
اطراف و اکناف را در ربقه اطاعت و بندگی کشیده بودند بعلت اینکه [illegible]

۱۰۲

لیکن بعد عالم بقا فرازنده سریر دوگاه مستظهر الطاف بیپایان حضرت اکبر نواب
جنت مکان علیین تخت بانی در دو سالگی بمقتضای الولد سر لابیه متقلد امور سلطنت
و جهانبانی شده بعد از وراثت این نواب مستطاب مطهر از آلایش فشار عنصری روان بخش
قالب فرزند صاحب گلاب زلال چشمه حیوان آگوب نواب سکینه ستان فردوس مکان از
در سن شش مراعلی حضرت خاقان رضوان بارگاه و نیز در سن چهار بور روشنی افزای
چراغ دولت ابد فروغ گردیده اند و خلاص گنجینه و سرمایه و جان نثاری لشکر
نیابت اثر ترکیب نصرت تلاش که در شیوه شجاعت و بسالت از شجعان روزگار
ممتاز و از تیغ شعله بار روشنائی بخش چراغ اعجاز اند نسبت باین طبقه علیه از متولد
آفاقی و نوکریست که خود بیع بزرگی منظور باشد بلکه از محض ارادت و اخلاص بیرب
و فرمایی نقد حیات را نثار می‌نمایند حقیقت جرات و جانفشانی و اخلاص عساکر ظفر قرین
معلوم همگنانست بهتر آنست که سد باب بقیه گفتگو نموده ازان مقوله حرفی مذکور نشود
و لله الحمد و المنة که اعلیحضرت ظل الهی مردمک دیده آگاهی تاج ستان شاهانه
و سر الاقتدار کام بخش بنده و بان جان نثار سایه حضرت ملک شان آفتاب فروزنده
علمت و شان خلف صدق الله اطهار مستوفر الطاف بیپایان حضرت کردگار در
سن دوازده سالگی بمقتضای جوهر فطرتی که لازم ذات این سلسله علیه
ست گوی دانش از ... خرد در ان ربوده اند و تنقیح و فصل مهام امام مشروط
بباب رزین آن برگزیده الفس آفاق ست از بد و جلوس بر اورنگ بلند پایه جهانبانی

ارکان دولت و اعیان حضرت و سایر طوایف قزلباش در مقام بندگی و اطاعت
و انقیاد و فرمانبرداری بیشتر از پیشتر در آمده و [illegible] را آرزوی خاطر آنست که چون
بمقتضای تقدیرات ازلی از فوز عظیم جانسپاری در رکاب نواب [illegible] خاقان [illegible]
فردوس [illegible] محروم مانده اند تلافی و تدارک تقصیر را در راه [illegible] صرف نمایند
که از عهده عشری از اعشار آن بر آیند که از [illegible] اخلاص و اعتقاد و وافی بیرون آمده باشند
حقیقت معامله پادشاه والا جاه بمسامع [illegible] رسیده خواهد بود که [illegible]
دانسته با وجود کثرت جیوش در نهایت اقتدار و کمال استقلال [illegible] احکام [illegible]
ولایت خود نوشته در تشیید مبانی صلح و صلاح نهایت مبالغه نموده بود که مبادا خیالی
نمایند که امری منافی امور مصالحه و یگانگی باشد وقوع یابد و در [illegible] مراتب منسوخ ساخته
که ایلچی نکته گزار سخن شناس حقیقت یاب بجهت تقدیم لوازم تهنیت و تعزیت فرستاده
خواهد شد و بندگان اشرف نیز که جان [illegible] نام [illegible] پادشاه [illegible] جاه
[illegible] رخصت انصراف [illegible] ایلچی کاردانی تعیین نموده با اتفاق فرستادند [illegible]
امر که [illegible] رضای [illegible] دولت عظمی باشد [illegible] نهال آمال جهانیان از
فروغ خورشید [illegible] اقبال در نشو و نماست پیوسته ابواب مکاتبات را که در حقیقت در
[illegible] مکالمات روحانیت مفتوح داشته بارجاع مهمات [illegible] سازند که [illegible] اقبال
بی‌زوال [illegible] باد کتابت [illegible] یکی از آشنایان خود نوشته
اند چون سلام دوستانه را در تحیه حسن [illegible] تمام [illegible]

دعای یوسف در حق زلیخا و دعای یارانرا در احیای رسوم عافیت در سینه اعجاز مسیحائی باشد لهذا بود و مبشر صحت ذات شریف بعنایت مودت خامه که بطراز قمیص یوسف مانند آنچنان یعقوب معطر دست دل مشتاقان که ساکن بیت الحزن اشتیاق بوده در اهتزاز آمد لله الحمد و المنت که نور حدیقه دار السلام آشنائی بهار صحت ذات ستوده آن سرگروه ارباب ریاست چون حدقه دیده اصحاب بینش بنور انوار معمور و از دست انداز خزان سرد مهری ایام مستورست امید که همواره از اصابت عین الکمال در حصن حصین حرز الهی محفوظ باشند حال مخلص بیمن عنایت رحمان بر وجه خیر گذرانست و در برروی ترددات خاطر بسته در حصار توکل نشسته گوش بر آواز مبشر غیبی می باشد و از بر دل بهانه جوان نسیم دست آویز تسلی میسر شد بخاطر خیال میرسد که نقد فکری که درین ایام از معدن طبیعت استخراج نموده بمحک اصلاح خدام رساند چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام آن بود آنچه میسر گردید روانه بزم موفور السرور شد بزیور اصلاح محلی ساخته پیوسته باعلام صحت مزاج و ارسال بیچیدگان طبع وهاج مخلصان را رهین منت خواهند ساخت

کتابتی که به حاجی علی خان سردار آذربایجان نوشته

عرض مخلص صادق الولا آنکه گنجیدن لا انتها در مضیق عدد و احصا نگنجد

۱۷۵

برهان مسلم مسلم دانشمند است و از اینجاست که خامهٔ قاصر بیان در صدد تعداد
القاب جلیله و اوصاف جمیلهٔ بی‌پایان آن عظیم الشان رفیع الارکان که
از معمورهٔ گنجیدن در دنیا و در جود بیرون چیحون لبریز است در نمی‌آید خاموش
در مقام بیان ادب که از وضع نطاق نطق خارج باشد ناب مناسب طبع انسان
می‌باشد چه آنچه در طومار زبان نگنجد بعجز سخن طراز زبان بی‌زبانی ادای آن
می‌نماید بعد از عطف عنان از افراد بی‌پایان نمود بر مرآت ضمیر خورشید ضیا
که از مصقل عنایات خالق ارض و سما بی سر منقش و منطبع خواهد بود که رستن سبزه
از زمین قاصر بیان بعد از بارش هطلان باران بی‌پایان زبان بشکر احسان
و ادای شکر بر امتنان ابر نیسان گشوده نیست و در صورت پوشیده نخواهد بود
که محیط جود آن حاتم لطف عمیم را هرگاه بهره‌مندی از زر یافت حاصل نموده باشد
چه پایه همین این لطف غیر مترتب خواهد بود غوطه در دریای عرق خجلت را اگر فرو
از دست و پا زدن حاصل آید چیزی بدعای بقای ذات ستوده صفات در اقلیم دولت
قوت الجهات از این بحر بی بر نمی‌آید امید که پیوسته و ساده بزرگی و مسند سروری
مخلص پرور بوجود سامی گرامی مزین و آراسته بوده همواره بجسواتی اعانت
و در سطح نوازش نامچه سامی اخبار بانحراف مزاج وهاج از منهج اعتدال عنایت
کلال برشحات سحاب لطف لایزال شده بود شرب این ملال اگر آن تریاق
بر دماغ برگزیدگان نواب دیگر دل حقیقت منزل آن

۱۷۷

عالیجاه که با وجود یگانگی و یکتائی به از شهادت عدلین ست در ثبوت دعوی خلوص
عقیدت این اخلاص کیش کاسی خواهد بود چه خریدار متاع خلوص عقیدت از دکان
بیرون فتی که در گرد کسادی کم شده باشد ثانی اینکه خارج عادات مورد این احسان
حیان قدر آن نداند وصحت ذات شریف چنین قدردانی را فرصت عظیم نشمارد
و بچه زبان از عهده شکر مژده صحت ذات کامله البرکات بر ملکی ملکات بیرون آید
صاحبا بر محرمان سرادق عصمت ظاهرست که این زاویه نشین کنج از دوا ر ازدست و
منسوبان آن عالیشان والا مکان مدرگاه وسیله اطلاع حاصل نمیتواند شد اگر در ارسال
اخلاص نامه تقصیری شده باشد کرم عمیم عذر آن خواهد خواست خاطر شکسته را
مژده سلامتی دوستکامی آن مرکز دایره نکوئی و سلک صفاتی که موسی بانسانیت توقع دارد که کما ینبغی انتظار درین قسم امور که معلوم خاطر دریا مقاطر
ست بعفو معذور باستمرار رسیدن مژده جبران کسر میفرموده باشند آفتاب مایه
انشان از آفتاب و سایه تواند بر فوائد التطفیل باد کتابتی که بعوض خیر سانی
نوشته اند با رسیدن کارپردازی و دکه تهنیه منشی باد و تبوسه آمد شیرین زبان
و ینبوع بلاغت که از عین خامه و دوات آن منتخب دوستان در فوران آمده و
لب تشنگان وادی شوق را عذب البیان ورطب اللسان گردانید
چون نسیم پیرهن که بعد از سنین یوسفی موجب خضاب ارا سفید ابتهاج
یعقوبی گردید بنهال انتعاش درا هتزاز آمد اگرچه خشک سال و باغ ندرات

بایست که بریزش رگ ابر خامه باران طراوت و شگفتگی تواند یافت لیکن باز بغیر
اندرون غنچه رقیمه شکسته الفلایح دوستان دو اسے نفیتوانددواشت قوافل
روائح آن گلدسته والابتهاب اختلاف شمال و صبا متواترا بر مکتوبیکه بعالیجاه
حاجی علیخان سردار آذربایجان نوشته شده پیوسته
سمند دولت وکامرانی در زیر ران و اسباب حصول مطالب دارین مهیا
بکام خواهش دوستان باد سواد مداد خامه سحبه طراز همنشینان رسوم لطف
واحسان که در دیده و چنین نگار عرائس معانیت خانه چشم تخلوتکده دل را
چون حجال آراسته دلبران لبریز عیش و نشاط و خوشدلی وانبساط نموده و
جواهر سرمواش برقت بینائی افزود کما قال تکلیف یونیک سی فی اجفان کثیر
چون موصل این لطف بیرون از مقیاس قیاس مانند یک انفاس که در منزل
قلوب رجوع شش مقارن دخول میباشد بر جناح استعجال روان بود مجال آنکه
بقدر خواهش خاطر شکر غایت بنهایت تواند نمود نیافت امید که همیشه
منزه این گنج احزان را بنسیم التفات چشم روشن نمایند ایام عظمت و
جلالت وابهت و شوکت مدام باد کتابتی که بوزیر رشت نوشته شده
فرزند اعز سلمه الله تعالی حامل صحیفه الاخلاص از خجسته
ازان فرزند دلبند دامن زن آتش شوق ملاقات گشته احرام طوف
حریم عزت بسته عنقریب بنیل تمنی فائز میگردد و قطع نظر از تحقیق موجبات مراعات نسبت

۱۷۸

صفات حمیده و کرم ذات علت نامه رعایتی کرشیمه قدردانی خدام عالی باشد [illegible]

چون سطری از مکتوب کلید انتقال مکالمه غائبانه میتواند شد بدین دو کلمه اکتفا نموده سلامت

بوده و کامیاب باشند کتابتی که بنا دوردی خان نگار بیگی گردستان

نوشته پیوسته بنیطاق آفتاب اشراق و کرامی خورشید اتیلاق مانند نجم هدی

راستاره مجری بادی گم گشتگان بوادی ظلمات حیرت باد بدرای آفتاب ضیا که

کاشف غمائم استتار از وجوه خبایای اسرار و منبع و معدن لولو و لالای لمعان انوار

پوشیده نماند که [illegible] خلیل الرحمان یعنی سنبل ایقان زمزم عرفان افادت و فضیلت پناه

[illegible] مولانا ابراهیما که از اجله طلبه دار المؤمنین گیلانست بقصد طواف رکن یمانی کعبه [illegible]

بشیان [illegible] نجف اشرف اقدس و باقی اماکن مشرفه مقدسه احرام زیارت حریم حرم [illegible] بسته

و بجوانب [illegible] انوار البیوت من ابوابها از راه ولایات متعلقه آن عالیجاه و بمقتضای حسن خلاف

که آن جناب مقدس نقاب اند و این راه بسبب حسن ایالت آن عالیجاه از خار و خس [illegible] دزد

راهزن مانند دل ارباب حال از وسواس نقصان و زوال رفته میباشد روانه گردیده و چون

افادت پناه مشار الیه خلوتکده خاطر را که از تابش آفتاب حوادث حکم آتشکده افروخته دارد

بموجب یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم صحن گلشن مسحون با نوار [illegible]

[illegible] از [illegible] گلهای آشتی بمشاش رسیده [illegible] برای اقتباس [illegible] از اشراقات [illegible] خانه

[illegible] بگمان اینکه [illegible] مستلزم اظهار اخلاص مخلص است بخدمت [illegible]

بوسعت مشربهای [illegible]

١٧٨

ساحت و گرامی شمرد اینجا پسندیده خوردیم و در زمره اریکان صف اینمنبر مهر تنویر شکست آ
یقین کرد زبان را بامداد دعا سے کہ لازم آنست با امور خواهند نمود سایہ آفتاب پایہ ستالم

کتابتی که با ایلچیان حاجی علیخان سردار آذربایجان نوشته +

منسّج دار اے وجود در کارگاه امکان تمار زرین فرز غم مهتابان جامه زر بفت
سحاب طلال و انوار و تماش شب انور روز لیس و نهار را با نذر وقامت هر یک
از ساکنان ربع مسکون با تمام میرساند درست دولت و پایه و شوکت و پاسے آنکه
و حیثیت مشغول تحصیل آمال و حین غایت یزدان حارس پاسبان حال و مال نهام
و الامقام منیع المکان رفیع الارکان عظیم الشان جانداری قالب انسه ارباب
کمال تقارت بخش بره مردگان محفظ سال فضل و افضال طراز فرو و ارتقا نسام مجد
اعتلا و رسے سما و معدلت گستری و ره اتلاق پیشروے و برتر سے سر بیح دیوان
دا درست فال ما دگر فتاران زندان بیکسے بود از طوارق حدثان بحوادث و درلن
و ارمان باد بر لوح عرض مے نگارد که در حینے که این غواص بحر تعجب که در وادیے
بیابان تفکر غائر بود در بحیدے بے انتہایی ناسے و غبار سائر بود که تا با بحه جہت جستجو
غرائب اطوار و عجائب آثار که بطریق خرق عادت در سوالف زمان مشهود بستان
در جوش و دریاے اعجوبہ کارے بنحواسے کل یوم هو فی شأن پر خروش بود
اکنون خشک شد و غزالان رمیده آن سر زمین را پاسے سنگ جولانی در کند ست
نه فتد عجبے بر چهره منزویان استار عیون نا بیناسک یاید و نیشم بیرسے از

مصر معمور حسن عنایت تنگ‌ستگان بخشم روشنی ساکنان شاد و به بیت الاحزان آید که درین
اثنا سر خامهٔ اعجازنگار که چون آواز خضر نوبهار که از شمیم گل و سنبل مملو باشد بر دماغ آگاه
رسید و صبح صادق بکذب خیال این غلط‌اندیش از افق ظهور دمیدن گرفت و نوید صدای
پای قاصد حلقه‌وار عنان قبول در گوش انتباه کشید و دماغ را از رسانیدن نوازش‌نامچه
که کیفیت باده الانفس عیسوی دارد تازه گردانید کاسهٔ چشم از انوار مرا از بار آن چون
صحن چمن گلشن و سراچهٔ دل چون مطلع مهر درخشان روشن شد شخص انتعاش از سوز
این سرور و مشفق سینه چون عظام رفات اهل قبور بنفخهٔ صور رخت حیات پوشید و چون
روزه‌داران که از وعدهٔ منجم بدیدن هلال عید چشم روشن کردند خروش و فغان
برکشید بحمد الله معلوم شد که هنوز نهال اعجاز بارور و دوحهٔ سحر حلال باثمرست لیک
لذت شهد فائق این خوشدلی در کام و باده هوش بردار نشاد کاسه در جام بود که از
حیرت آنکه بچه زبان از عهدهٔ ادای شکر آن احسان برآید و زیور کلام عبارت و دوش گردن
موالش لفاظ و معانی آراید دل از مرارت عجز و بیچارگی چشانید و در خلوت چاره‌گری تحصیل
جواهر و لآلی ثناگستری و مدیح سگالی نشانید و شهود اگران اندیشه را که مسافران بحر و بر
خشک و ترند لطایف معانی خوش قماش که شایستهٔ ارمغان محفل تلامذت کل باشد
شهرستان جمال و دار السلطنت غنج و دلال فرستاد که هر قسم متاعی که
از مخزن دهان و رستهٔ بازار زبان و پس کوچهٔ گیسو و چار بازار خط‌لیست لب
ابرو و بساط خط بناگوش در برده و دوش دست فروشان ساعد گیسوش سید

۱۸۱

نقد سرانجم وقت خریده و متبرازو می نقد سنجیده و بکشو آورند که تا دینار درو دو قاش
تحیت نخبت تواند نمود بعد از یک دو ورق گفت و شنود چو چشم شوق بچشمه سوزنک تنگ سرسال
دیده و از شنیدن این خزف پاره‌ها آن گوهرهای گران بها تجالت کشید
اکنون چه گوید که با آنکه از گنجینه سطری نخوانده و ناگفته بر جا مانده و رسیده کرد
تفصیه پذیرفته و غبار انفعال از صفحه طرز رفته گردد کتابتی که بوزیر خیرسگال
نوشته شد و عرب بود که سیاه خیمه نشینان رقوم نقوش است
سیلی نژادان معانی که چون آب حیوان در وحشت دیده انسان جب
در پرده سواد نشین بنیاد از بد قیادت گم کرده راه سبب بسروقت جنون طبعان
گوشه بادیه اعتدال و کنار دیگران خیفا از دور است بروند تا آنکه درین ایام سعادت
انجام حسن گلنای عهد آراسته بر منت شیرین حسد کانی التشبیه بر وی
برگ گل سوری از افق اغصان تقیه پایه و رضا جوی حشمت شان دیگر رسیده
تحفه فواتحم روائح صحت مزاج شریف خدام فرشته احترام را که در نوا کمام
تحفه دوستی رسانیدند و آنچه از نتایج آفرین در دل محبت قرین رسیده
بنا نیایه بر چیده و بیاد داشتن آن شاباش و تحسین شنیدند رسیدن مژده صحت
متواتر و متوالی و سایه دوام زندگی ورق گردان ایام زیبایی اختتام
راستی سلم ثنایی باد کتابتی که بعالیجاه سردار آذربایجان
نوشته شده کمالات لاتنابت فروردین بر دگان بوستان

دانش واردے بهشت نرگستان بینش مهر عجز و سکوت بر لب ثناگستری
و محمدت سگالی سازد و متلاشیان اظهار شوق نارسائی اعمال اسرائیلی خود مرجع
حیرت داشت که درین اثنا نسیم التفات تخته پاره نشینان تفکر را بموج اغراق لجه
اضطراب گردانید اظهار شکر احسان احوال العجز از واسے آنکه ثنای اثنین
سے طی لسان است نموده بدعاے ذات مرضیه الصفات اکتفاے نماید امید
که کامروائی نشائتین و فائز امتیاز دارین باشند

خاتمة الطبع

ستایش فراوان و نیایش بے پایان انشا آفرینی را سزاست که اتساے ایجاد
و تکوین نقطه ایست از خامه حکمت بالغه او و درود نامتناهی بر حرف سنج ستاره قدرت کلام
او بعد ازین بر ساکنان مرز زمین ارباب علم و هنر محتجب نماند که چون این تالیف محمد طاهر
که در روش شوار پسندی و بشیوه دقیق نویسی یکتائی روزگار
بود لهذا به تحشیه و تنقیح مناسب مقامات و تصحیح و حل لغات
بمطبع اقبال مرجع جناب منشی نولکشور صاحب
بماه ... در دار السلطنت لکهنو باهتمام
کارپردازان ... طبع
پذیرفت